۵
ج س ۲۰
۴۹۹۹
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای
فیلموتیک تاسیس ۲

ف ۱۵
۵
ج س ۲۰
۴۹۹
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
سنا ۶۷۵
۱۶۳۵۴

١

١٦٣٥٤

کتابخانه مجلس شورا

١٦٣٥٤

بخت طبایع نکبت خورده واز کاسه بهر جام مذلت نوشیده اند
لاجرم بهر طرف که قدم می نهند سبب تفرقه و ویرانی میشود و
چون بادی پیناری بهر دیاری که گذر میکنند از شآمت ایشان اختلال
باحوال آبادانی بخاراه می یابد واین معنی بحسب تجربه بر عالم و عالمیان
واضح و لایح گشته اولا قرا یوسف چون از صدمات قهر حضرت
امیر بزرگ فرار بر قرار اختیار نموده بجانب پادشاه روم نمود نهال
دولتی که مدت مدید در ریاض کامرانی سر کشیده بود بیمن مقدم
او از پای در آمد و چون متوجه شام شد صبح فرمان دهش بشام رسید
دیگر الوند که بدرگاه برادر مرحوم جهانگیر میرزا پناه آورد غرض شامخی
که چون کوه الوند مستقر و متمکن بود کالعهن المنفوش بباد رفت
باز چون در پناه پادشاه مرحوم بابر میرزا خزید هیکل آن دولت
بسبب مخلب آشوب او از هم فرو ریخت واما قصه حسن علی و
سلطان ابوسعید میرزا فذلک لا یحتاج الی البیان وقد جاء فی
حدیث رسول الثقلین لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین در اوایل
الامر که کوکب اقبال ایشان روی در ارتفاع داشت قدم ایشان در
کعب قصب السبق راخ اسر بود فکیف که اکنون بعواصف حوادث
بنیان دولت ایشان با خاک برابر شده و بهبوب ریاح طوارق نهال
اقبال ایشان از پای در آمده بهیچ وجه اصلاح امور ایشان و تغیر بعد
عموم سابقه احتمال ندارد — درختی که تلخ است ویرا سرشت
گرش بر نشانی بباغ بهشت — ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب — سرانجام گوهر بکار آورد

همان میوهٔ تلخ بار آورد اکر مقصود از رعایت ایشان حفظ ناموس است
که ایشان بدان طرف آمده اند این صورت که هیچ مطابق عقل بودی که
ایشان باختیار روی بانجانب آوردندی و از سر قدرت پای در جادهٔ
اطاعت نهادندی بر همکنان واضح است که فرموده جاءتها ریح عاصف
وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ مصدوقهٔ حال ایشان است از
غایت تحیر میخواهند که خود را بساحلی رسانند با ایشان بفحوای
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بایستی عمل نمود
و چون از دست برد خذلان پای در ساحت انقیاد می نهند
کایمان الیأس بایستی که نتیجه غیر یأس نبودی بنا بر مبانی ان معانی
استدعا رفته بود که ایشان را مقید سازند و الا مخفی نیست که از
وجود و عدم آن مخاذیل غباری بر عطف دامن همت نخواهد نشست
چه جهانشاه میرزا با وجود کثرت و مواد حشمت و اهبت مال و
آمال او بدانجا انجامید که عاقلان را مشاهده و معاینه کشت
پیداست کزین جرعه چه مستی خیزد مقصود کلی امتحان قواعد
محبت بود و پوشیده نباشد که از زمانی که ایلچی آنجناب بشیراز آمده
الی بلوغ هذه الاخبار بهیچ وجه یادکار محمد میرزا را از آنجانب
امدادی بظهور نه پیوسته نه از لشکر و نه از علوفه و نه از زر و نیز
از وصورتی واقع شده بود که موجب تغیر خاطر کشته مثل فضل
الله میرزا که او را بدار و غکی سمنان فرستاده بودیم عرض کرد علی
الاستمرار در تاکید مبانی قواعد وداد و جد و اجتهاد بتقدیم افتاده
اکنون جماعت مذکور بنا بر مصالح خود در بیان افساد می نمایند

علی جلایر سید محمد سمنانی سید زین العابدین اولاد علی شکوه از انجانب
باین محبت از ینجانب بانجناب اخبار مفسدان میرسانند و در هدم
بنیان اخلاص و محبت دیرینه سعی می نمایند خلاصهٔ مقصود انکه
ارادهٔ خاطر خیر اندیش آن بود که طریقهٔ اخوت حسنی و حسینی بین
الجانبین مرعی باشد و نتایج آن بر وجه احسن بر چهرهٔ روزکار ظهور
یابد چون عرصهٔ موافقت را مجال اتساع هست اکر خاطر انور وقف
ضمیر اطهر باستقرار مخالصت و موانست و موالات راسخ است
بر نهجی که جناب شریعت مآبی مرفوع داشته سخن همان است و بموجب
فرموده و الماء یکدر ثم یرجع صافیا غبار فتنه و آشوب مرتفع می
توان ساخت و الا فالبادی اظلم والله تعالی الحکم توفیق سعادت دو
جهانی قرین و رفیق امانی و آمال باد حاشیه المستنصر من النصیر
الملک المستعان حسن بن علی بن عثمان

تا بود مرارباب محبت و اخوت و رقبهٔ شفقت اصحاب مروت و فتوت
رعایت حفظ عهد و پیمان و محافظت صدق مواثیق و ایمان واجب
لازم است ذات قدسی صفات قدسی سمات معدلت شعار نصفت
آثار نویان اعدل اعظم قاآن امجد اکرم کاسر الاکاسره و قاهر القیاصره
محی مراسم العدل و الاحسان ماحی آثار الجور و الطغیان رافع الویة
العظمة و الجلالة قامع ابنیة الظلم و الضلالة متمم مکارم اخلاق
السنیة مستجمع محاسن الاوصاف الحسنة الرضیة المؤید بتائیدات
الملک ذی المن معز السلطنة و الدنیا و الدین حسن اعلی الله تعالی

ایام دولت و سلطنت از وصمت مظنه نقض عهود و پیمان شائبه خلف
موعود محفوظ و مصون باد هنوز چون مرآت خاطر اخوان و احباب
جز بصیقل صفا انکه ماجرا و عتاب انجلا پذیر نیست و رفع غبار ز
وکان را از اظهار ما فی الضمیر چاره و تدبیری نه بعز انهام رسانید که
بر ضمیر آفتاب اشراق بلکه بر خاطر خطیر اهالی خراسان و عراق مخفی نماند
که از هنگام طلوع تباشیر صبح مودت و محبت از افق عالی تتق موافقت
و مرافقت الی هذه الغایة از این مخلص نیکوخواه و صادق العقیده
بی اشتباه غیر از سلوک مسالک وفا و وفاق و استقامت بر مناهج
مستقیم موافقت و اتفاق صورتی دیگر هیچ صورت و اوان بر مرآت
عکس پذیر امکان بهیچ وجه روی نموده و بهیچ طریق چهره نگشوده
هر چند از آنجانب مرارا افعال و اطواری که هر یک از آن بر قطع روابط
عهد و پیمان و رفع وسایط دوستی بین الاخوان حجتی قاطع و برهانی
ساطع تواند بود بر منصه ظهور رخ نمای گشته از نهج موافقت بهیچ
باب انصراف و مخالفت جایز نداشته و مجموع آن مستوحشات را
کان لم یکن انگاشته همواره قصوای همت و قصارای ارادت مصروف
بر آن بود که عقود عهود الی یوم الموعود در سلک انعقاد منتظم و
ممهد بوده باشد و مشرب عذب موافقت بملح اجاج مخالفت متغیر نگردد
و اکنون بخدا که همچنان است و الا مقتضی حزم سلطنت آن بود که
از آنکه آنجناب قتل سلطان سعید شهید را جایز داشت و حقوق
صد ساله این خاندان خلافت را نسیاً منسیاً انگاشت بعد ذلک از
جانب طریق وفا مترقب نبودی و ناموس سلطنت و عرق حمیت

و قرابت اقتضاء رفع این عار و شنار نمودی در مقابله آن واقعه عظمی
بحکم احسن الی من اسا تحریک سلسله مصادقت نموده بارسال
رسل مبادرت و مسابقت نمود تا ثانیاً آنکه از آنجانب سر موئی مخالفت
از طریق موافقت روی نماید یادگار محمد میرزا را با غلبه سپاهی بنی عم
آنکه کلاه داری و آیین سروری داند فرستادند و مشارالیه بکثرت
اعوان و قوت انصار غرور یافته از سر نکته
اینجا که ز ره کر ست بیگانگی هست بکلی غافل ماند و هنوز در مقابل
راست نه ایستاده بود که کلمه من نجا براسه فقد ربح بر خواند این صورت
نیز حکم فصل سابق داده از طریق مستقیم محبت و وداد انحراف جایز نداشت
حتی که نوبت دیگر امیرزاده مشارالیه را با غلبه لشکر و کومک و حشر فرستادند
نوکر آنجناب که بدست قراولان لشکر ظفر پیکر گرفتار شد با وجود آنکه مستوجب
انواع غضب و سیاست بود او را بشمول اصناف سرافراز کرده خلع خاص
عنایت کرده فرستاده شد و امیرزاده مشارالیه که بامداد و کومک بسیار
از آنجانب مدد یافته بقصد خراسان توجه نمود اگرچه بعنایت الله
تعالی مقابله و مدافعه ایشان بغایت سهل و آسان بود نظر بر ایفاء عهد
و ابقاء مواعد نموده معارض و متعرض ایشان نشد تا شجرات مشاجرت
از جویبار مضاربت سرسبز و سیراب گردانیده اشجار تحمل آثار ظاهر شده
اثمار مراد بارور گردید چنانکه هیچ گوش نشنیده و آنجناب استماع نموده
باشند بر مقصود خود فایز و کامیاب شدیم و یوسف بیک شاه
منصور و باقی مردم باید که بمحیط تصرف بندگان و نزدیکان آستان
دولت آشیان در آمده بودند نظر بر ابقاء قواعد مصادقت بعین اغماض

ونظر رعایت ملاحظهٔ احوال مصادقت بعین اغماض ونظر رعایت ملاحظه
احوال ایشان نموده تولی عالی باطلاق ایشان حاصل شد تا بسلامت
بیرون رفتند با وجود چندین مروت بر جمیع ولایات این محبت که گذشته اند
از اسر و تا الان که شمهٔ نامحمود ایشان است در نگذشته اند و بعد از
تاکید و تجدید معاقد محبت و وداد بولایت بسطام و دامغان که از قدیم
الزمان الی الاوان داخل مملکت خراسان بود مضایقه نموده ملتمس
آنجناب سلطنت مآب را مبذول فرموده آنحضرت در برابر ان بهمان
ولایت را بتوکی باغی طاغی بجانب شیخی جلایر ارزانی داشتند
آن نیز سهل است اما درین مدت مشار الیه جا بجا که گوهر اصلی او است
ارتکاب افعال ذمیمه و اعمال شنیعه نموده سوء ادب و قبح تاراج و طلب
او از حد اعتدال تجاوز نموده منع و دفع او بمجرد اشاره تیغ میسر بود مع
هذا ملاحظهٔ جانب صفا تجویز این معنی کرده کرة بعد اخری هر چند
بشرف انهار سانند با وجود آنکه مراراً قبایح اطوار و شناعت افعال او
او معلوم نمودند بدفع او رخصت نفرمودند دیگر از عظایم جرایم حرکت
ناملایم عمر بیک و عثمان بیک است که بحکومت ولایت کرمان مأمور بودند
جانب سابقاً انها رفته بود که باستظهار و استنظار دیگر ملازمان
و منتسبان آنجناب بسرحد طبس و سرچاه که سرحد خراسان است
و قدم در دایره جرات و خسارت نهاده بسیاری از اموال مسلمانان را
بنهب و غارت بردند تا آنکه مظلومان آلان زده در ینجانب انواع تظلم
و استغاثه نمودند تسلی ایشان بدین معنی نمود که بی وقوف آنجناب
خواهد بود و بعد از اطلاع تدارک آن خواهند فرمود و انهاء آن نمود

ایشان التفات بآن ننمودند بهیچ وجهی ازین حال نیز تکدر مرآت معاهدت
و تغییر مزاج معاضدت در خاطر نیاورد تا اکنون که ملک یحیی که ابا عن جد
پرورده این دودمان جلالت آشیان و برآورده این خاندان سلطان
نشان است با وجود انحراف از جادهٔ مستقیمه و اتبعت ملة آبائی
ابرهیم جایز داشته و صحیفه مطاوعت بنوعی گذاشته که سزاوار
انواع عتاب و ملام و مستوجب انواع بازخواست و انتقام شده
بود بر حسب اشارت و التماس آنجناب او را بایالت متوافرة الجلالة
مملکت نیمروز سرافراز فرمودیم و رعایت فرمودهٔ آنجناب را اولی و اهم
شمرده مصدوقهٔ هر کجا داغ بایست فرمود کر تو مرهم نهی ندارد سود
اعتبار ننمودیم تا او همان خباثت و قباحت ذاتی که مرکوز فطرت و
مکنون جبلت او بود اظهار نموده بواسطهٔ عداوت طبیعی که از
برادر خود شاه زاهد در خاطر داشت غشاوهٔ عقوق حقوق این
خاندان باصرهٔ سعادت او را پوشیده و ملاحظهٔ این معنی که
صفحهٔ حال و جبههٔ مال مشار الیه بارقام اخلاص و خدمتکاری
این دودمان مزین است ننموده با گروه انبوه مع اسباب
جنگ و قتال بقصد هلاک و استیصال متوجه او گشته
بر مقتضی من حفر بئراً لاخیه وقع فیه شکست بر وافتاده
او روی بجانب کرمان نهاد بازانجماعت از قضایای ماضی پشیمان
ناگشته امداد و کومک او نموده اند با وجود این وقایع و چندین
شنایع دیگر بجهت اجتناب از اطناب تحریر آن ارتکاب نمی نماید
هر چند این محب جبال کردار پای تحمل و وقار در دامان وفا و صبر

توکل و رضا در کریبان اصطبار کشیده اما رعایا و ضعفا اهالی بلاد
و دیار بدایع و دایع آفرید کار ند جل و علا و حمایت و صیانت امور
و احوال ایشان شرعا و مروة بر ذمه سلاطین و ولاة واجب و
لازم است   من اکر هیچ نکویم تو روا میداری   مقصود ازین
اطالت و اطناب انکه این نوع صورتها که هر یک از ان دلیلی است
بر نقض عهد و موافقت و نقص پیمان مرافقت اکر برخصت
و رضاء انجناب است در ضمن این چه حکمت و مصلحت مرعی
داشته اند اکر اظهار قدرت و شوکت است بر ضمیر منیر پوشیده
نیست که ما را بتایید حضرت پروردکار جل جلاله چندان اعتماد و
استظهارست که با مثال این جزویات بلکه کلیات ضعف و فتور
و قصور را بر خاطر عاطر ما مجال خطور نیست و اکر بی توقف و ارادت
ایشانست مناسب انست که هر یک از مرتکبان این افعال را جزا بحسب
مقتضای عدل و انصاف باشد بجزای لایق و سزای موافق منزجر
کردانند و الا هر کاه ملاحظه مواثیق و عهود معهود نیاید بعنایت
حضرت پروردکار رفع مکاره و دفع مضار برای صواب نمای
دولت مابس آثار است اکر کسی باندفاع صایلی و ارتفاع نا ملایمی
که ارتکاب آن بر ذمت همت ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت
از قبیل لوازم است شروع نماید برعایت حفظ مال و حال مسلمانان
و حمایت عیال ایشان که از جمله واجبات است معذور فرمایند زیادتی
اطناب ارتکاب نمیرود عهد و اوان دولت و دور زمان حشمت
انعالیجناب از وصمت نقص و زوال محروس باد بمحمد و آله الامجاد

انواع

المستعین بعنایات الله الملک العلی   سلطان حسین بن منصور بن بایقرا

بعالیجناب کردون بسطت بهرام سطوت سلطنت پناه معدلت
دستکاه ملاذ قیاصره کیتی دارا پناه اکاسره چرخ اقتدار واضع قوانین
عدل و احسان دافع آیین ظلم و عدوان مؤید بتاییدات قادر بی شک
و ظن معز السلطنة و الدنیا و الدین حسن ابد الله تعالی قواعد
الخلافة بمقاصد دولته شرایف تحیاتی که از شمایم آن نسایم وفاق
منتشر شود و لطایف تسلیماتی که از نسایم آن شقایق لطف و صفا
متبسم کردد مصحوب قوافل محبت و مواخات و مشمول رواحل
مصادقت و مضافات اتحاف و اهدا کردانیده همکی همت بر انعطاف
اسباب جاه و جلال و ترادف اصناف دولت و اقبال مصروف و
مقصورست و یقین واثق که آثار ان علی تعاقب الادوار بر صحایف
روزکار بظهور خواهد انجامید بعد هذا بر ضمیر منیر آفتاب تاثیر
پوشیده و مخفی نباشد که غرض از فتح بلدان و امصار نه مصلحت ملک
و کثرت اشتهارست بلکه مقصود اصلی دفع شر اهل بغی و عناد و قلع
و قمع ارباب فتنه و فساد و اغاثت مظلومان و ملهوفان و تقویت
شریعت نبوی و تمشیت ملت مصطفوی و اعلاء اعلام عدل و احسان
و افناء اقسام جور و عدوان است و تا خلعت خلافت رتبت طول
العرض را که از خزاین عامره انا جعلناک خلیفة فی الارض بر قامت
عدالت ما دوخته اند بپوسته بطراز اعزاز عدل ساعة خیر من عمل

الثقلین مطرز و معلی گردانیده و تا منشور منشورات الارض لله یورثها
من یشاء باسم همایون رسم ما معزز گشته بطغرای عالم آرای التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله موقع و مکرم ماند لاجرم بحکم
الشاکر یستحق المزید اعلام رایات انجام ما که دست عنایت الهی
باوج کشورگشائی بر افراخته روز بروز بر مفارق عالمیان برافراشته
تر و ظل ظلیل آن بر سر جهان و جهانیان سیما طایفه اهل ایمان تابنده تر
مصداق این حال آنکه برکت دعاء درویشان و یمین همت ایشان
که در همه حال مصروف انجاح امانی و آمال روزگار فرخنده فال همایون
ماست روز دوشنبه سابع عشرین ذوالحجه الحرام در نواحی بلده اند
خود با جماعت اعادی برگشته روزگار که عدد ایشان زیاده از رمال
قفار بود مقابله و مقاتله روی نمود و عارض زیبای مقصود که در پرده
خفا مکنون بود باحسن وجوه چهره گشود الحمد لله علی نعمائه و تواتر
آلائه چون شرح این صورت در مفاوضه سابقه که بر دست جمال
عرب ارسال داشته بود علی سبیل التفصیل شرف اعلام رسانیده
در آن باب اطناب لایق نیست مجدداً معتمد الخواص شیخ زاده جاذب
که از جمله مخصوصان و محرمان بارگاه فلک اشتباه است و بر خفایای
ضمیر انور مطلع و آگاه جهت تجدید مراسم اخلاص و اتحاد و تاکید مبانی
مودت و وداد ارسال داشته شد که کیفیت سوانح احوال و انتظام
امانی و آمال مشافهه معروض داشته بشارت ذات ملکی صفات و مژده
التیام اسباب مناهج مرادات آن رفیع الدرجات باز رساند مترقب است
که انجاب پیوسته همین طریقه مرضیه مسلوک داشته با رسال رسل

ورسایل ریاض مصادقت را ناظر گردانند و حدایق موالات را
مثمر دارند تا از نتایج ثمرات آن طوایف نوع انسان محظوظ بهره مند
گردند و برکات آن بر وجنات احوال الجانبین سمت وضوح و ظهور
یابد ظل ظلیل دولت بر مفارق عالمیان مخلد باد

حمد و سپاس و شکر بی قیاس حضرت مالک الملکی راست که اسرار
اخبار و ربک یخلق ما یشاء و یختار نکته از صحایف لطایف
اختیار اوست و ارقام اقلام تؤتی الملک من تشاء رشحه از بحار
زخار انفضال و انقسام او و صلات صلوات نامیات تحفه قبه
بارگاه در سپهر نبوت و رسالت و بدر فلک فتوت و بسالت
احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست
صلی الله علیه و آله اکابر مجامع الدین و اصحابه کواکب فلک الحق و الیقین
و بعد بعالی جناب جلالت ایاب مملکت پناه نصفت دستگاه غصن
چمن دولت و اقبال بدر انجمن حشمت جاه و جلال باسط اجنحة الامن
و الامان ناصب الویة العدل و الاحسان المؤید بتائیدات الملک
المنان معز السلطنة و الدنیا و الدین حسن شید الله تعالی دوام دولته
و اعلی اعلام سلطنته و شوکته تحفه دعائی که از صفای آن انجلاء
مرآت خواطر ارباب دولت روی نماید و هدیه ثنائی که از ادای آن عارض
زیبای محبت چهره بی حجاب گشاید متحف و مهدی گردانیده در فضای
صحرای مودت و هوای ولای محبت آنحضرت استنشاق روایح مخالصت

واستشمام فوایح مصادقت مینماید حصول اسباب کامرانی و وصول بقا صد
ومطالب دوجهانی بیامن تائیدات آسمانی بقضای ربانی مقرر و میسر باد
عقیب الادعیة الصافیة بعز انهامی رساند که در ابتدا حال که اینجانب
بارسال رسل و رسایل سبقت نموده محرک سلسلهٔ اخوت واخلاص
واتحاد واختصاص گشت مطمح نظر کیمیا اثر آن بود که قواعد محبت و
مودت که از قدیم الایام میان اجداد عظام واسلاف کرام رسوخ و استحکام
تمام داشته و تا غایت استمرار واستقرار یافته از قبیل محبة الاباء
الابناء گشته اکنون تجدید سمت تاکید یابد و علی القاعدة المستمرة
بهمان شیوهٔ رضیه و شیمهٔ مرضیه مرعی ماند بلکه یوما فیوما صفت تزاید
وتضاعف پذیرد درین ولا که جناب شریعت مآب صدارت ایاب
فضیلت قباب سیادت انتساب مرتضی اعظم اقضی القضاه بین
الانام دامت فضایله بدین سنا علیا رخصت یافته متوجه آستان عالیشان
بود عمدة الخواص خواجه علی آقا که از جملهٔ مخصوصان و محرمان بارگاه
فلک اشتباه است و بر خفایای ضمیر انور مطلع واگاه بمرافقت
مرتضی مشار الیه فرستاده شد تا خلوص نیت و وداد و صفا طویت
واعتقاد و کمال مودت واتحادی که از ینجانب مشاهده نموده اند و
مخزونات ضمیر منیر که با ایشان از نقاب حجاب بمنصهٔ ظهور آمده در
مجلس رفیع و موقف منیع ادا نماید و بعد ما من مساعی جمیلهٔ ایشان قد معا
معاهد که از ینجانب مشید و منتظم است رسوخ واستحکام پذیرد
بنوعی که دست تعرض ایام از دامن انفصال وانهدام آن عاجز آید ظلال
دولت واقبال از وصمت نقصان و زوال مصون و محروس باد

بجناب دولتمآب شوکت ایاب مکرمت شعار معدلت آثار نوییان
اعظم اعقل پادشاه اکرم اعدل جلیل الرسم خلیل الاسم اعلی الله تعالی
شأن رفعته وحشمته راهدایای دعا و تحایای بی ریا متحف و مهدی
گردانیده مجدد امجدیت علیانی قدیم البناء وداد و مؤکد مواثیق
لازم الوفاء اتحاد گشته بر ضمیر منیر عاقل خبیر مخفی نماند که اقتدا
بسنن سنیهٔ آبا واجداد واقتفا بآثار مرضیهٔ اسلاف عالی نژاد
سیما در احیاء مراسم محبت وصفا وابقاء لوازم مروت و وفا از
خصایل و شمایل مرغوبهٔ اولاد امجاد تواند بود اگر بنابر هواجس
نفسانی و وساوس شیطانی یکی از یشان بواسطهٔ سوء تدبیری
در تغییر آن بنا بر بعضی امور تقصیری کرده باشد بر دیگری
واجبست که بزور بازوی سعی واجتهاد و صفا عمل اعتقاد دینی
تسویف و تاخیر تدارک و تلافی آن تشویر نماید تا اصحاب دانش
وارباب بینش که زبده و خلاصهٔ آفرینش اند خط نقصان و عیب
در عالم شهادت و غیب بر صحایف احوال و صفایح آمال جمله
نکشند و در مجمع خلایق بعلت عدم انصاف و کثرت اعتساف
مجموع الاطراف نباشد و لهذا اینجانب ابتداء محرک سلسلهٔ ولا
گشته بود و از آن زمان الی هذا الآن بر همان پیمان استقامت
نموده بنوعی که درین مدت هر چند تلون احوال و تخالف اقوال
وافعال از مخالف و موافق و متابع و منافق مشاهده نمود و مخالفت

ومدافعت آن بچندین وجوه که میسّر بود همان طریق مستقیم مدارا
ومواسا را مسلوک داشته وشارع قویم دوستی وصفا را بهیچ
سبیل نگذاشته تا رخنه که در آن سدّ سدید بواسطهٔ مخالفت
خاقان شهید میرزا سلطان ابو سعید پدید گشته بود بسته شود
وهیچ مفسدی را از آن ممر مجال خوضی وطاعنی را از آن محل مجال
طعنی نماند والحمد لله والمنه که صدق این معنی وثبوت این دعوی
بر ایشان بلکه بر عموم عالمیان ظاهر وروشن گشته وانجناب دانش
ایاب محضر این مدعا وما جرا را بصورت فتوی ما مضی در دار القضا
انصاف برقم تسلیم وقلم اعتراف نیز مسجل نموده بودند پوشیده
نماند که سابقا مکاتیب شریف کرّة بعد اخری میرسید واز مضامین
آن وفور اهتمام در انتظام اسباب موالات والتیام مواد دوستی
ومصافات مفهوم میگشت بر ساحت خاطر دریا مقاطر هیچ گونه
انشراح نمی یافت که آن صورت باشارت ومشورت عالیجناب حشمت
ایاب خلافت پناه معدلت دستگاه است یا خود آن سعادتمند
بولایت رای رزین وهدایت نظر عاقبت بین نظر بر صلاح حال
جانبین وواسطهٔ صلاح ذات البین می شود یا انکه قصهٔ ثالثه ایست
که سمع جمع ممنوع است واقدام بران مرضی خاطر مجموع علی ای حال
این صورت دلیل موافقت دولت واقبال است واین معنی استرضای
ملک متعال وپیش از انکه رای عالم آرای صوابنمای بالحقیقه بر ترجیح
طریقی ازین محتملات وتعیین سبیلی ازین تصورات حکم فرماید
جواب کتابت آن سعادتمند با رسال داشته مترقب می بودیم که از

پس پردهٔ غیب صورتی که رفع آن ریب شود روی نماید وازورای
حجاب احتجاب عارض مقصودی که رفع نقاب نماید چهره گشاید تا
انکه ایلچیان اینجانب که نزد جناب سلطنت مآب بود رسیدند وکتابت
محبت ایات مشتمل برانکه تجدید ومبانی مصافات ومواخات از
جملهٔ واجبات است بلکه از مفروضات رسانیدند وجهت توثیق
ایمان وتاکید پیمان موتمن جلیل القدر عظیم الشان طلب فرموده
بودند ما نیز برحسب حال مدعا آنحضرت که تا غایت رعایت نموده ایم
سعادتمند عالیجاه وصاحب کرامت وولایت انتباه زبدهٔ خاندان
ولایت ونقاوهٔ دودمان هدایت موید بتاییدات ملک اله شهاب
الملة والدین عبد الله سلمه الله وابقاه ورزقنا عنقریب لقاه که سوی
سلاطین عالیمقدار وخواقین ذوی الاقتدار تشبث باذیال اقبال
جد بزرگوار ایشان امام صنادید الاولیا فی السلوک والسیر المشتغل
بالله عن الغیر سلطان ابو سعید بن ابی الخیر قدس سره نموده اند
ودعایم دین ودولت وقوایم ملک وملت ببرکت همت اکسیر خاصیتش
قویم ومستقیم میدانسته اند واو را در وخانیت آن سلطان خاقان
پرور وسلطان نشان خطهٔ خاوران در ان مرتبه است که هنوز صورت
حاجتی بر صحیفهٔ ضمیر منیر مرقوم نگشته که میامن همت عالیش اتمام
انرا انجاح واده وتصور تنبیه مهمی بر لوح خاطر نقش پذیر نشده
که توجه روحانیت شریفش بقدم قبول استقبال میفرماید فرستادیم
واصلاح اتمام تمام قضایا که متضمن رفاه حال وفراغ بال کافهٔ برایاست
بخیر خواهی انجناب مرفوع فرموده تا هر مهمی که صلاح انجانب وسبب

تشبث چنگ در زدن

ودت

نجاح اقارب باشد فیصل دهندهٔ هرآینه هر صورتی که باشد بی‌شبا
رای مشکل‌کشای انجناب نخواهد بود و آنکه از دانش اشارت امداد وکمال عقل و دور اندیشی
فرمایند بی‌شک متضمن صلاح جانبین و صرفه و غبطهٔ طرفین خواهد
بود درین فرصت که انجناب باز تحریک سلسلهٔ خصوصیت و اتحاد
و باعث استحکام طریقهٔ دوستی و وداد گشته معتمد عظیم القدر
خود را مع کتابتی مشتمل بر تمهید مقدمات معذرت آمیز و ترتیب
حکایات محبت انگیز ارسال داشته بودند از ورود آن روایح نیکبختی
وزیدن گرفت و از آن فواتح نیکی بمشام دل رسید و چون منطوق در افادهٔ
معانی بعینه مفهوم ارادهٔ سلطانی بود صورت اشکالی که مترصد انحلال
آن می‌بودیم گشاده شد و بتحقیق پیوست که انجناب ثمرهٔ شجرهٔ دولت
و غصن پاک آن دوحهٔ سعادت است بمقتضای کل ولد سر ابیه تمام
صادرات اقوال و عوایدات افعال نشانه آن اصلها ثابت و فرعها فی
السماء اکنون برحسب کتابت شریف معتمد الخواص نظام الدین سید
احمد میر آخور که در زمرهٔ خدمتکاران خاص انخراط دارد و از کافهٔ
اقران بسمت اختصاص امتیاز فرستاده شد بر خفایای ضمیر منیر آگاه
و خبرت انجناب پوشند بعبارت دلبند و تقریر خواهد نمود تصور
خود آنست که تا رسیدن مشار الیه سخن تاکید محبت بنا من صاحبت
شیخ عالی رتبت سرانجام و اتمام یافته باشد هرچند قضیهٔ مرضیه
العبد یدبر والله یقدر مترتب مقرر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و
نعم النصیر

بجناب عدالت مآب مملکت پناه نصفت دستگاه جلالت شعار ایالت

دثار زبدهٔ ارباب حشمت و جلال قدوهٔ اصحاب دولت و اقبال
قرة باصرة الایالة غرة ناصیة العدالة المؤید بتاییدات الملک
الجلیل غیاث الدولة و الدنیا و الدین سلطان خلیل ابد الله تعالی
ایام دولته و ابد اعوان حشمه را مجدد ابتوادف تحیات فایحات
و تضاعف مدحات زاکیات تاکید معاقد محبت و اعتقاد و تشیید
مراسم مودت و اتحاد نموده مستدعی حصول آمال ذات عدیم المثال
بوده و می‌باشد بشرف قبول موصول باد بر رای شریف پوشیده نماند
که حضرت واجب الوجود از کمال کرم و مزید معاونت جیوش و جنود
ابواب فتح و نصرت بر روی عزت ما گشوده و فی شایبهٔ منت و احتمال
محنتی سررشتهٔ اسباب سعادت با نامل امنیت ما داده لاجرم ساعة
فساعة صورت مقاصد و مقصود در نظر اقبال ما جلوه می‌نماید و لحظة
فلحظة طلعت رعنای مطلوب بود تبهٔ آمال ما چهره می‌گشاید و
پیوسته سالکان طریق مستقیم بواسطهٔ موافقت و متابعت
این خاندان دولت مکان بر جمیع مطالب و مآرب مظفر و منصور
و همواره متوجهان سبیل بیداء مخالفت و ممانعت از دودمان بید اجمع بادیه
عزت آشیان از صدمات نوازل اهمال و مقهور انجمله موهبتی که درین
ولا ضمیمهٔ مواد مواهب و تتمهٔ وشاح رغایب گشته است آنست که امیرزاده وشاح بالضم والکسر حلل ۱۲
محمد عمر که چند گاه از رصف اذرگاه اقبال پناه روی گردان
شده بود و با جمعی مخاذیل بعال ذمیمهٔ اهل بغی و طغیان اشعار و دثار
خود ساخته و قلعهٔ قندهار را مکان استوار و مأمن استظهار خود
شناخته درین ولا که از اولاد سلطان سعید شهید معین الدین ابابکر

میرزا بودکه گیتی پناه آمده بود و جهت استخلاص بدخشان و دیگر
ممالک که فرقهٔ عصاة طغاة از قبضهٔ تصرف و حیطهٔ تملک او بغصب
بیرون برده بودند بامداد عساکر نصرت مآثر امیدوار می بود و برادر
او مغیث الدین الغ بیک میرزا مرةً بعد اولی وکرةً بعد اخری جهت
دفع شر معاندان و رفع مخالفان خود استدعا می نمود و ما بر ذمهٔ
همت و ربقهٔ دولت خود مقاصد انجاح و اسعاف مطالب ایشان لازم
و متحتم کردانیده جهت تتمیم مناهج ایشان عزیمت یورش بدان صوب تصمیم
داده بودیم که در اثنای این حال جمعی از مقربان بارو محرمان اسرار امیرزادهٔ
مشار الیه که دولت متابعت و سعادت مطاوعت ما بدلالت هادی
توفیق رفیق طریق ایشان گشته بودند عرضه داشت نمودند که اکثر قومی
از عساکر منصوره متوجه این دیار کردند حسب المقدر و وظیفهٔ
خدمتکاری و طریقهٔ جانسپاری بتقدیم میرسانیم بنابران بخصنفر
بیشهٔ شجاعت عمدة الملک شجاع الدین منظفر بهادر را با دوازده نفر
از امراء نامدار برلاس و ارلات و غیر ایشان از مقربان آستان دولت
آشیان باقرب ده هزار مرد مکمل مسلح بدین خدمت مامور گشته متوجه
شدند و رایات نصرت آیات جهت حصول مامول مشار الیهما بصوب
بدخشان و دیگر ممالک نهضت فرمود امیرزادهٔ مشار الیه بر نهب
و اسر عیال متوجه ولایات خراسان گشته انجاعت محمود عاقبت که
اسرار طاعت و متابعت ما مخزون سرایر و مکنون ضمایر ایشان بود
غنیمت شمرده در قلعه بر کشیده اند و نقاره بنام سعادت انجام ما زده
امیرزادهٔ مشار الیه چون کیفیت احوال برین منوال نموده بالضروره با جمعی

نهب
غارت

انصار و کوچ و اعوان و متعلقان متوجه خراسان گشته بودند چون بحوالی
قراه رسیده معتمد دولت پایدار الغ بیک تا انجا ندار خبردار شده و بی
شائبه توقف و تاخیر برغبت تمام و تعجیل در عقب رفته و اهل و عیال
و اثقال و احمال او را گرفته و عمدة الملک مشار الیه را که با امراء کبار در مکارم
استقرار مقام داشته اند اخبار نموده هر یک در محل خود کالشهب
الوارده لرجم الشیاطین بر اثر آن زمره سپهر گشته پیکر متوجه گشته
در مومن آباد قاین بیکدیگر ملحق شده اند بعضی اسپان سواری از
مردم ایلغاری گرفته بمردم کاری داده اند و مجال [illegible] امهال مخال
دانسته چون امیرزادهٔ مشار الیه بیعد مسافتی سبقت گرفته بوده قومی
میرانده اند و فوجی می رانده تا شب یکشنبه ... ذی الحجة الحرام در نواحی
کرات ترشیز بدیشان رسیده اند و شب توقف کرده تا صباح بعد از
محاربه و مقاتله بسیار امیرزادهٔ مشار الیه را با سلطان حسین ارهنکی
و جمیع مردان جنگی دستگیر کرده اند و باقی آن مخذولان بعضی طعمهٔ شمشیر
و فوجی بقید خسار و خذلان گرفتار و اسیر گشته اند و امیرزادهٔ مشار
الیه بر مقتضای کریمهٔ وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوةٌ از کاس یاس مکافات
شربت ممات چشید چون تفاصیل احوال را فرستادهٔ انجناب بعضی
بعلم الیقین دانسته و بعضی بعین الیقین مشاهده نموده بتحریر محتاج
ندید ... تیسیر این امر ... و براهین قاطعه بر ضمیر انور خان
معلوم و مقرر شده که استخلاص بدخشان و ارجاع انجا ان ولایت و
توابع آن مجدداً بتوجه قوی [illegible] انجاد نصرت شعار میسر ست دین و لاکه میمنه
و قضاء مقرر بصدقات جلال گشت جهت امداد مغیث الدین الغ بیک

۲، ۳

میرزا بتوجه فوجی از لشکر ظفر اثر اشارت فرمودیم و جمعی دیگر را جهت (ایفاء)
مقصود و استیفاء مطلوب معین السلطنة ابابکر میرزا نامزد کرده میر سَیم
چون تعیین واثق بود که استماع این اخبار جماعت احباء اخیار را استبشا
کلی بحصول می پیوندد معتمد را جهت رسانیدن این خبر خجسته اثر معتمد
الخواص سلطان محمد فرمانشخ را که از ثنا و اکتسابا پرورده این خاندان و
تربیت کرده این دودمان است فرستاده شد باقی احوال رجوع مقرر مشاد
الیه است وظیفه خلوص محبت و وداد آن توان بود که از آنجانب نیز سوانح
احوال و حصول اصناف مقاصد بتحریک سلسله اختصاص نمایند انتظام
امور دولت و التیام اسباب حشمت مقرر و ممهد و مستدام باد

شرح از سوی جد برآمدن
والعرب بتیمن بالسانح
۱۲

عالیجناب سلطنت مآب عدالت نصاب سلطان مؤید کامکار رفیع قدر مسلاطین
عالیمقدار محیی مراسم العدل والاحسان ماحی آثار الظلم والعدوان
المؤید من عند الله ذی المنن معز السلطنة والدنیا والدین حسن الله تعالی
بقاء النصر بمواکب جلاله واصعد فوق الفرقدین کواکب اقباله را محب مخلص
فی دنیا وظایف تحیت و دعا و رواتب محمدت و ثنا مرتب و موظف داشته بسوی
شایل اقتضاء عفا ابواب مراد اتق و آمل ترادف اسباب سعادات انعالیجناب
مکرمت مآب می باشد انه سمیع مجیب و لا یخیب بعد هذا عرضها انکه بر آنجناب
عدالت نصاب پوشیده نیست که از ثغور ممالک تیموری از قدیم الایام
تا امروز همه وقت کمر خدمت و متابعت این خاندان بر میان جان بسته هرگز
سر از ربقه عبودیت نپیچیده اند و انجا مقرری داشته اند از زمان آن ولایت
میگرفته تمه را بدیوان میداده اند درین فرصت که ممالک علی الاطلاق تمام

ممالک خراسان بقبضه اقتدار این محب باز داد و انجاح مقاصد و (مطالب)
عباد و عمارت بلاد را در کنف کفایت این سواخواه نهاد شاه یحیی را معمور
حسن رعایت و عنایت و عاطفت گردانید و بدستور آبا و اجداد
معدلت نژاد بمراحم و نوازش پادشاهانه سرافراز فرمود و بهمان
منوال آن حدود را و انجا از قدیم الایام او لکا و علوفه او بود بدو مسلم
داشته در اثناء این حال فی دخصت ما روی گردان شده بولایت
سجستان رفته بتمهید معذرت چند نامه مسرع نمود مع هذا ذیل عفو
و اغماض بر زلات و هفوات او پوشیده از ولایت را بدستوری
که با او عنایت کرده بودیم مقرر داشتیم و آن جریمه را کان لم یکن انگاشت
او با وجود این حالت در وظایف عبودیت و خدمت که پیوسته دستور
و معهود بوده تساهل نموده و تقصیر و از طریق مکر و غدر که شیوه
او بود تجاوز ننمود و برادر خرد او شاه جلال الدین زاهد که بوفور دانش
و صلاح حال خلاصه آن دودمان و نقاوه آن خاندان است و با آب
خشک رود که از زمان سلطان سعید شهید از آن ولایت مفروز و
مستثنی بوده قناعت کرده با او نیز غدرها اندیشید چون مردم
آن مواضع را کفران نعمت او نسبت باین خاندان تعین شد و حرامی
و حلال نمکی این یک بر همه ظاهر شد روی از دولت و اقبال وی از وی
گردانیده التجا ببرادر او نمودند بحکم من حفر بئرا لاخیه وقع فیه
مکری که اندیشیده بود با او عاید گشت برادر خرد کلان از برادر کلان
خرد گریزان شد بعد از چند وقت که از جانب کرمان جمعی کومک
آورده برادر مشارالیه او که متصرف ولایت بود با وجودی که مدافعه

انجاح روا کردن

او با سهل وجهی می توانست نمود بجهة انکه مشرب عذب که بین الجانبین
صفای کلی وارد بواسطهٔ معارضهٔ ایشان مبادا بران معنی مواخذ و معاتب
کرده جنگ و معارضه بیرون شده واو چندروزی بوده تا آن
کومك مراجعت نمود وجون بودن او دران ولایت متعذر بود ولایت
کذاشته متوجه انجانب شده مترقب ان می بود که جون مشار الیه بانجا
رسیدی او را از امثال این حرکات ملامت نمودی واکر بر فور ارسال
او بدین جانب مصلحت نبودی باری جهت تمهید معذرت استشفاع او
کس فرستاده شدی تا غایت آن صورت در عقدهٔ توقف مانده و درین
مدت اظهار این معنی نرفت و بر سر این حرکات با وجود چندین کفران
نعمت بدین اکتفا ننموده درین ایام مخطوبهٔ خود را فرستاده التماس
انکه فرزند خود را ازان ولایت طلبیده ولایت بدو مسلم دارم فضایح
و شنایع او را نا کرده انکاریم بر ضمیر منیر انجناب مخفی نیست که هرکز هیچ
نوکر را با ولی نعمت خود یارای این جرات نبوده و از ادب و توره بغایت
مستبعد است و عجب انکه بفرستادن مشار الیها و این نوع کستاخی
قناعت ننموده عذر اندیشیده و چند فراهی را بدراه کرده که در کاه
و بیکاه و شام و سحرکاه عیاذا بالله قصدی کنند جون این مخلص در جمیع
احوال متوسل بمحبت خاتم رسالت بوده و در تمام اوقات توکل کل بر خالق
جزو و کل نموده لا جرم هم وقت ... بعنایت الهی و محفوظ بحفظ
عاطفت نامتناهی است ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و لهذا ان جماعت
وخیم عاقبت بمجرد انکه این معنی را در خاطر کذرانیده پای در دامن از جسارت
ننهاده بقید خسارت و خسار مقید و کرفتار و جانها بمالکان دوزخ سپرده

توقف چشم داشتن بر

بدار البوار رفتند و برهان لا یحیق المکر السیئ الا باهله بر همکنان
بتجدید بوضوح پیوست مقصود ازین مقدمات انکه بیشتر ازین در مواد
اهل فساد که در میانه بودند بکرات بشرف اعلام رسانیده بود که بودن
این جماعت در ما بین تحریك سلسلهٔ مخالفت و شین است و بر تقدیر دولت
جانبین دفع شر و مناهی ایشان از مقتضات حزم پادشاهی است فکیف
کسی را که چندین غدر و فساد در باطن خبث نهاد او باشد از وجه آید و جه
اعتماد را شاید و کدام کس را بکار آید پس بهر حال اهمال اهمال در دفع آن
فساد بد فعال از موجبات مبانی حشمت و اقبال است و صدق این کلام
بر مرآت ضمیر منیر ارتسام و انعکاس تمام دارد هر اینه بهمین توجه باطن شریف
بر مقتضای آیت کریمه ادفع بالتی هی احسن آن خدشه بوجه احسن از میان
مرفوع و مدفوع خواهد کشت زیادة تاکید و اطناب موجب ملال و ابهات
خاطر کامیاب است پیوسته مساطر کلام مسترت انجام و مقاطر اقلام محبت
ارقام را مترصد و منتظر می باشد عتبهٔ سلطنت رتبت لا یزال مطلع
کوکب حشمت و جلال باد

بعد از لوازم عبودیت و مراسم
ضراعت عرضه میدارد که این بنده بندکان آن درکاه نقش صحیفه دل و عنوان
نامه جان ندارد و تا رمقی از حیات باقی باشد سر از فرمان نخواهد تافت
و در متابعت و مطاوعت نخواهد کوشید همه بندکانیم شهرخ پرست
من و رستم و اسکندر بهر که هست در ممالك خطبه و سکه بنام نامی
و اسم سامی آنحضرت کرده رؤس منابر و وجوه دنانیر بلقب شاهرخی

رستم میرزا و اسکندر میرزا و بایقرا میرزا
پسر عمر شیخ میرزا بوده اند

آراسته داهد با برادران باخلاص تمام گوش هوش بر راه نهاده تا از درگاه
اعلا اعلاه الله تعالی چه مثال فرستند تا در امتثال آن غایت جهد بذل کند

والامر ارفع واعلی

امداد عنایات الهی و اسعاد سعادات نامتناهی عالیجناب سلطنت مآب
عدالت منقبت خلافت منزلت سلطان اعظم اعدل ممهد قواعد الدین
والدول محیی مراسم العدل والانصاف ماحی آثار الجور والاعتساف
ناشر مناشر المکرمه والایادی کاسر الاکاسرة والاعادی المتخصص
بعنایات الله ذی المنن معز السلطنه والخلافه والدین حسن ابد الله تعالی
زمان دولته وشید ارکان مملکته لاعلاء اعلام السلطنة بالغدو والآصال
عند النزول والارتحال داعی التعاقب والتوالی فی الایام واللیالی باد انه سمیع
و مجیب والراجی من کرمه لا یخیب محب ... محبت ... و فور محمدت
و ثنا مشتمل از فرط مصادقت و وفا اتحاف و اهدا کرده ایده ترادف
اصناف مرادات و تضاعف اسباب سعادات انعالیجناب عدالت ایاب را
آمل و مستدعی می باشد انه قریب مجیب بعد هذا مرقوم صحیفه انها انکه
چون بین الجانبین مبانی مصادقت و رابطه معاهدت استحکام
تمام و ارتباط لا انفصام دارد در هر صورت از خیر و شر که متضمن نفع
و ضر باشد که فیما بین سانح گردد سلوک طریقه انها و اعلام را مرضی
خاطر سعادت انجام میداند بنابر آن تشریف انها میرساند که چون
که ناصر الدین سلطان مراد بواسطه تحریک برادران و معاندان (بر سلطان ابو سعید میرزا)
جهت نیران فتنه و فساد متوجه سواحی این دیار و بلاد نموده بود و علاج
سلطنت را که رعایت آن بر همگنان واجب است از بعض نیکو خواهی

و غایت خیر اندیشی صورت واقعه را انها نموده بی شایبه تکلف در
ضمن آن جز مراعات وظایف مصادقت و ملاحظه لوازم موافقت غرضی
دیگر نبود مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ
كُلِّ شَيْءٍ مقصود آنکه درین ایام از فحوای کتاب معجز نظام که ارسال
فرموده بودند چنان مفهوم شد که کیفیت آن صورت را محمول بمعنی
دیگر ساخته اند و تردد کرده اند از اعلام آن واقعه بخاطر عاطر راه یافته
اکنون سواد مکتوب مصادقت اسلوب که متضمن اعلام واقعه معلومه است
ارسال رفته الفاظ غریبه را توجیه کرده با سواد مکتوب مشتمل
العتاب انعالیجناب فرستاده شد تا از روی تامل و تدبر مطالعه
ملاحظه نموده و صورت مخالص این نیکوخواه و حمل کردن آنعالیجناب
مدلول قضیه را بر غیر معقد بود و ضوح یابد و برهان حَصْحَصَ الْحَقُّ
بظهور رسوند که این مخلص در اقامت مراسم معاهدت و موافقت
تقصیر نکرده اگر انعالیجناب بر صورتی دیگر حمل میکنند مختارند
وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ بزیادتی اطناب از کتاب
مناسب ندید و الدعا ... بل اتم و اکمل

تا بر ذمه همت ارباب بصارت و اصحاب نضارت بمقتضی کریمه وَلِلَّهِ
عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا استسعاد توجه بقبله
دعا و استشراق بطواف کعبه عرش آسا لازم و متحتم است پیوسته
درگاه فلک رفعت بارگاه گردون حشمت مسند خلافت و فرمان روائی
موکد عدالت و کشور گشائی محیی مراسم العدل والاحسان ماحی آثار

الجود والطغیان دافع الویة العظمة والجلال دافع ابنیة الظلمة والضلالة
المؤید بتائیدات الملک ذی المن معز السلطنة والدنیا والدین حسن
خلد ایام دولته مطاف اصناف جاه وجلال وملثم شفاه ارباب
دولت واقبال باد بعد هذا انهای رای صواب نمای آنکه چون نسیم تیسیر
نیل امانی از مهب عنایت سبحانی وزید ودست عاطفت ربانی کمان
ارادت صاحب دلی را سوی خود کشید سهم سعادت او بر هدف مراد
واقع گردید مصدوقه این صورت فرخنده احوال شیخ بایزید است
که با وجود آنکه در زمره بندگان خاص و فرقه چاکران ذوی الاختصاص
شرف انتظام داشت و در ممالک ایران و توران از جمیع امثال و اقران
مناشیر تفوق و رجحان گرفته جمیع مقاصد و مطالب و نقود و غلا
و یمن و نجاح اقتران داشت مع هذا بدلالت جاذبه [illegible] هدایت
بار قدم یزلی علاوه آن گشته داعیه جاروب کشی و خاکبوسی حرمین
شریفین نموده بعد الاستخاره و عقیب الاستجازه متوجه آن صوب
صواب شد و هر آینه بشرف بساط بوسی ساحت گردون بسطت سلطنت
منزلت سرافراز خواهد گشت و بالتفات خاطر [illegible] و ملاحظه مخصوص
ذوی الاقتدار شرف الاختصاص خواهد یافت اکر بعد از آن فرمان
واجب الاذعان بحکام و داروغگان ممالک و مستحفظان شوارع و
مسالک شرف صدور یابد که [illegible] و سایر اصناف امم مانع و
مزاحم او نشوند و بعلت باج و خراج و زکات متعرض اموال و جهات
او نگردند و در وقت معاودت و مراجعت همین طریق سلوک دارند
ضمیمه مواد اتحاد و علاوه ازدیاد اعتقاد خواهد گردید

زیادت تصدیع نداد توفیق رفیق باد والسلام

چون تجدید صحایف اخلاص و تعاقب صفایح اختصاص موجب تجدید
و تشیید مبانی محبت و مورث تاکید معانی خصوصیت و اتحاد می باشد
مجدداً دعوات مسکیة الشمایم که از محض مصادقت و مصافات منبعث
شده باشد بعالیحضرت ملک رفعت خلافت رتبت مملکت پناه نصفت
دستگاه بدر سپهر دولت و اقبال آفتاب آسمان ابهت و جلال ملاذ
اکاسره زمان پناه قیاصره دوران المخصوص بعواطف واهب المنن
معز السلطنة والدنیا والدین حسن ایده الله تعالی اظلال دولته و شفقته
و شید قوائم سلطنته و مملکته تحف و هدیه گردانیده و همگی همت
عالی نهمت بر ترادف سلسله مخالصت و تضاعف درجه موافقت
مصروف است ابواب سعادت دو جهانی و جنات آمال و امانی مفتوح باد
بمحمد خیر العباد سلطنت پناها سابقا بعز اعلام رسانیده بود که مزید
نام شخصی که بواسطه مصاحبت و مرافقت جماعت پریشان روزگار
گرفتار شده چنان عرض میکند که مشار الیه در میان فوجی که بامداد
امیرزاده یادگار محمد از پیش آنحضرت مرسوم و موسوم شده بودند
انتظام داشته ابتداء آن صورت محرر شد که جهت استخلاص خود
از ورطه شناعت بهانه می [illegible] می انگیزد تا آنکه نیکو استفسار
نموده بر ضمیر انور و خاطر اطهر صدق قول او بوضوح پیوست و معلوم
شد که جماعتی از [illegible] آنحضرت با میرزاده مشار الیه ملحق شده اند
اما سبب آن بوده که علی جدید علی التعاقب والتوالی کثرت فی الایام و

۱۵

اللیالی بممارده بارسال رسل و رسائل توسل جسته حکایات غیر واقع
که ایشان را نافع بوده بعرض رسانیده اند و هیچ تخیل نکرده اند که نباید
که عنقریب وخامت عاقبت دروغ بی فروغ ایشان ظاهر و انواع
معذورات و اصناف محظورات که تدارک و تلافی آن اساس ناید
لازم آید بعد از آن چه عذر گویند و بکدام بهانه و وسیله جویند و آینه
ضمیر منیر آنحضرت که از اکاذیب و اباطیل ایشان متغیر و زنگار
پذیر شده باشد بچه حک و کدام صیقل منجلی و مصقل گردد و لیکن
چون از ینجانب دوام مقالات و شوائب اعالی مضافات استحکام
تمام دارد باین جزویات که بنا بر تصور صدق تمهید مقدمات ایشان
ظاهر گشته و سمت ظهور یافته باشد در قواعد مقاعد اخلاص که
اینجانب بادی و باعث بوده اصلا شائبه خلل و نقصان متصور
ممکن نیست و لهذا مزید مشار الیه را مشمول نظر عنایت و مغمور بحر
عاطفت خسروانه گردانیده بدانجانب فرستاده شد تا از فحوای
کلام او که از وفاق و نفاق جوانب مخبر و مشعر خواهد بود کیفیت
احوال را معلوم کرده بر ضمیر منیر که فی الحقیقه آئینه نقود نقوش اخبار
و اغیار است صفت ظهور یابد که طلاء تمام عیار محبت اینجانب از
منقصت غل و غش خالی و مرآت بهانمای مودت از زنگ زنگ کدورت
متحلی و تخلیه صفا الحالی است ... مشار الیه عالیجناب صدارت مآب
سیادت انتساب مرتضی اعظم قاضی صدر الدین علی متوجه است
و صلاح و صواب جوانب معروض خواهد داشت امید است که بوساطت
خیرخواهی و نیک اندیشی مشار الیه طرفین اختصاص بمراتب خوشی ترقی

غمز آب بسیار و فرو گرفتن
بسیار ...

طباد
نماید انشاء الله ظل ظلیل دولت و اقبال و حشمت و جلال لابد الدهر مبسوط باد

بعد از عرض دعا معروض آنکه حضرت صاحبقرانی فردوس مکانی
انار الله برهانه هر یک از فرزندان را مملکتی داده و ظیفه آنست که
بحفظ آن ممالک بنوعی قیام نمایند که قصوری بآن راه نیابد و
نقصانی بآن رونق و بها بود عاید نشود چه بسبب حرکت نادانسته
فرزند عمر بصر الله یعقوب نفسه ممالک آذربایجان که تختگاه پادشاهان
ایران است از دست رفت فی الجمله ولایات اران و موغان
و ارمنه و گرجستان بتصرف بندگان آنحضرت است اگر ضبط
آن ولایات التفات نمایند انسب خواهد بود بحمد الله آنحضرت اعقل
روزگار است درین باب تامل کامل و تعقل شامل فرموده بوسوسه
فتنه بینگیزان شر انگیز که صلاح خویش در فساد جهانی بینند در خصوص
و شروع در معامله نیندیشند که موجب خرابی خاندان و سبب
استیصال دودمان گردد برشیشه خویشتن مزن سنگ
بالشکر خویشتن مکن جنگ و این مبالغه در باب صلح بسبب عجز
نیست بل مقصود تمام قیام ناموس و نام است و اگر عیاذا بالله جهة
موافقت بناخن مخالفت خراشیده شعله آتش قتال اشتعال یابد
بمصداق المکافاة فی الطبیعة واجبة چون مواد خصومت در
حرکت آید ممکن که مودی بوضعی شود که تداوی آن صورت نبندد و
تدارک آن در حوصله امکان نگنجد در عواقب آن تاملی باید فرمود و
دیگر خسران انرا بمیزان خاطر ... نقاد ملاحظه نمود طریقی که وسیله

بهبود وذریعهٔ مقصود باشد و سلوک باید داشت تا اعدا را مجال
اعتراض نماند و ترک و تاجیک زبان طعن دراز نکنند چون موجب
فرموده حضرت صاحب قران و فرزندان در مملکت یکدیگر مدخل نسازند
و بضبط بلاد و ولایات خویش پردازند و بداده قناعت نموده شکر
موهبت بجا آورند مقدمهٔ لئن شکرتم لازیدنکم را نتیجه واضح باشد
بحمد الله ذات بیمثال در ضمان اقبال است و احوال بحسب وقت بمقتضی
امنیت امید واثق است و رجا صادق که هر زمان از بارگاه صمدیت
و درگاه احدیت نعمتهٔ کامرانی و منشور آمال و امانی در تزاید و
تضاعف باشد بمحمد و آله

هر نوع اشربهٔ سود مند و ادویهٔ فایده مند که در دار و خانهٔ و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین مرتب است نصیب ذات کریم
الصفات و رهین حیات عظیم البرکات عالیجناب سلطنت مآب عدالت
شعار و نصفت دثار سلطان اعظم کامکار رفعت آن اعدل ذوی الاقتدار
حامی حوزهٔ اسلام کافی خطیات انام المؤید بتائیدات الله ذی المنن معین
السلطنة و الدنیا و الدین حسن شید الله ارکان السلطنه بدوام تعاییه
و هذا دعاء لا یرد لانه [illegible] صالح لاصناف البریة شامل
بعد هذا اعلام آنکه قبل ازین فرستادهٔ از درگاه ملک اشتباه رسید
و کتابت شریف آن عالیجناب رسانید که یکی از اثمار اغصان سلطنت را
اندک عارضه طاری شده عفا الله عنه مما ابتلاه و طول فی ظل ظلیل
والده الماجد عمره و ابقاه و طبیبی را که ملازم عالیجناب بهدایت ایاب
امامت انتساب قریشی القاب ادام الله تعالی حقایقه و معارفه نور ابود

طلب نموده بودند چون مدتی بود که جهت تحریک سلسلهٔ اختصاص
معتمد صادق الاخلاص سلمان [illegible] متوجه آن آستان دولت آشیان
گشته بود مترصد می بود که عنقریب معاودت نموده کیفیت خبر آن
صورت تحقیق انجامد بعده موتمنی بر تفقد و عیادت آن نور باصره
عوام و خواص همت اختصاص باید در اثنا این حال ادا السنه و فواه
رجال جان بمسامع جلال رسید که جوهر ذات ملکی صفات ملکی سمات
حفظ الله من جمیع الآلام و الآفات از عرض مرض بار هین و ضمین بوده است
خیریت تمام دست داده بسیار عجیب نمود که بعد از استحکام بنیان مودت
و وداد و تشیید ارکان محبت و اتحاد چگونه اهمال در اعلام این معنی جایز
دارند و بجهت تنبیه این صورت در قید کتابت می آرند حسن
اشفاق و وفور وفاق اتفاق جانبین اقتضا آن نمود که بر سبیل
استعجال قاصدی سریع السیر بصوب شمال ارسال نماید تا خیر ازاله
مرض و اعاده صحت بی عرض بزودی باز رساند تا بعد از آن معتمد جلیل
القدر و مکین صاحب تمکین جهت پرسش و تفقد آن عالیجناب فرستد
بنا بر آن ملازم استعجالا فرستاده شد چون بشرف ملازمت رسد
بالفور باعلام حال جمیع حالات سرافراز گشته رخصت معاودت
یابد که بحال مطابقت کمی پذیرفته سحرات سید مثال از شوایب
ملال بکلال بحفظ و حرز ملک متعال باد بحرمة الحسین و اخیه
و جده و ابیه و امه و بنیه [illegible] والسلام

ابواب فتح و فیروزی و [illegible] فوز و بهروزی بر روی امنیت و آمال و حاجات

حشمت وجلال متمکن متکاء دولت واقبال ومتکفل مسند نصفت وجلال
قاهر ناموس الاکاسره وکاسر اساس القیاصره رافع معالم العدل فی
الاحیان واقع مراسم الجور [illegible] سلطان المؤید بتاییدات الملک ذی
المن معز السلطنه والدنیا والدین حسین شید اساس ارکان سلطنته
کشاده وآماده باد ودست تصاریف لیالی وایام از مساحت ساحت
او مکسور ویرحم الله عبدا قال آمینا اما بعد هذا چون سابقا کیفیت
خرابی وانهدام اعدا نکبت انجام مرقوم رقم بنان واعلام رفته بود تکرار
آن از مقوله لا طائل بود اما لطایف غیبیه بعد از ان از امداد وجنود
الهی واسعاد وفور [illegible] بود نامتناهی بر [illegible] دولت قاهره ارجمند
جلوه ظهور یافته است که در همین سعادت معاودت از جانب بلخ
فرزند اعز ارجمند فیروزجنگ کامکار محض عنایت حضرت آفریدگار
غیاث الدین بابکو میرزا که اقبال صفت از برادران دوری کرده ارشده
پناه بدرگاه گردون اشتباه آورده بود با جمعی کثیر از امرا ولشکریان
بصوب بدخشان فرستاده بودیم اعداء دولت که بداعیه تصرف مملکت
کالبرق الخاطف متوجه بودند چون ریح عاصف خاسر وخایب بازگشته
خبر یافته اند که فرزند مشار الیه قصد کوچ اولاد سلی بکر واتباع
واشیاع ایشان کرده بجانب ایشان توجه کرده است یار علی که باسلیغ و
واستظهار انجماعت است از سر غرور تمام با تراکم تراکمه خسارت انجام
بداعیه مدافعه ایشان ایلغار کرده در فرصتی که فرزند مشار الیه بازروق
علی
ایشان نزدیک بوده رسیده ومیان ایشان محاربه عظیم واقع شده وباد
در آن میانه نشانه تیر تقدیر شد وجان بمالک دوزخ سپرده بعد اعوان

وانصار او گرفتار قید خسار وطعمه تیر وتیغ صاعقه کردار شده جابجا
دویست نفر از اخیار واشرار مردان کار نامدار ایشان از هم در اثنای
جنگ بی توقف ودرنگ بقتل آورده [illegible] بقیة السیف آن مخاذیل
رامع [illegible] واثقال وباقی ذخایر اموال گرفته اکنون بذل رقبت فی
عبودیت گرفتارند وفرزند مشار الیه را ازین جهت قوت وشوکتی
نهایت بحصول انجامیده واعداء دولت را خوف ووهمی غایت روی
داده جناب امیرزاده سلطان [illegible] از قتل وگرفتاری آنجماعت مخذول
مردود خبر یافته از استماع آن خبر وحشت اثر شوکت او بعد از فعه آن فرزند
وتلافی آن حال بجان کشته [illegible] بدلالت ملهم ثواب نمای
جنان اقتضا فرمود که جمعی از امراء نامدار با فوجی از بهادران جگردار
جان سپار ایلغار نموده متوجه آن حدود ودیار شوند وبر اثر ایشان
اعلام ظفر پیکر فیروزی اثر لا زال عالیا ومحفوظا عن الخوف والخطر
جهت مدد وکومک فرزند مشار الیه نهضت فرماید چون آن تدبیر
[illegible] ملک تقدیر بود بالفور بامضا رسانیده اعلام فلک احتشام
از عقب امراء عظام بصوب آنجانب اقدام نمود روز شنبه ۲۲ ذی
الحجه الحرام [illegible] که در قبة الاسلام بلخ سکون وآرام داشت
از رسیدن ایلغار سپهر انتقام خبر یافته از غایت اضطراب روی
قلعه وحصار را دار القرار خود ساخته اند وروز دویم مقدمة الجیش آن
مردم رسیده اند [illegible] استحکام ساخته اند روز دوشنبه ۲۴
سپهر مذکور امراء نامدار [illegible] مردم ایلغار حصار انجا را دایره سان
چون مرکز در میان گرفته اند و [illegible] مشار الیه از غایت شجاعت لشکر بهرام

سطوت اندیشید هم در ساعت سیدی نام کوکلتاش خود را بیرون
فرستاده بجان امان خواسته ارکان دولت بکرم بی غایت و عفو بی
نهایت ما متعهد امان جان [illegible] عفو خسارت مخذلان او گشته اند
مشار الیه روز دیگر با کفن و تیغ در گردن بیرون آمده شهر و حصار به
بندگان گردون اقتدار سپرده چون امراء عظام ضبط قلعه و حصار
قبة الاسلام نموده کوتوال گذاشته اند و خاطر از سر انجام آن پرداخته
حسب الحکم متوجه ولایات قندوز و بقلان و حدود طالقان گشته اند
بمجرد توجه ایشان بعون عنایت خالق انس و جان تمام اصول و اعیان
و کلانتران بلکه عامه سکان و قطان آن ولایت با امید عنایت کامل و
عدل شامل ما روی توجه بایشان در آورده مجموع در آمده اند و اجاق
انجاء آن دیار از شر و لوث آن اشرار مصفی و منقی گشته در سلک نظم ضبط
و تسخیر بندگان جهانگیر سمت اندراج پذیرفته است و امیرزاده مشار
الیه بعد از مشاهده این حال بر سبیل استعجال از آب گذشته و تمامی
ولایات خود را گذاشته تا سر حد فرهنگ که محل قرار اوست آرام
قرار نگرفته ۲۶ محرم الحرام که حدود شبرغان مضرب خیام نصرت انجام
این اخبار از عرضه داشت امراء ایلغار بموقف عرض رسید و ادعاء
ایشان انکه بعنایت الله بمجرد توجه ما بندگان مهمات این جانب آمن
کل باب بانجاح اقتران یافت و شایبه تعرض مخالفان از آینه خیال
ایشان بالکلیه اندفاع یافت و حسب الحکم تمام ولایات و قلاع را ضبط
نموده انزل الدار بانیها بمعتمدان خاص که قبلا ازین بشرف عنایت
شرف اختصاص یافته من بعد نهضت رایات نصرت آیات را بصوب

این ولایات سببی ظاهر نیست چون خاطر خطیر را از ضبط امور آن ممالک
و [illegible] معمور تمام معابر و مسالک [illegible] بحصول انجامید و از هیچ ممر و رهگذر
دغدغه و تفرقه و نگرانی نماند عزیمت [illegible] رایات نصرت آیات از
صوب آن ولایات بجانب دار السلطنه هرات تصمیم یافت اما پیشتر از امضای
آن عزیمت بر خاطر آفتاب اشراق تافت که فرزند اعز ارجمند سعادت
[illegible] معین الدین جعفر بهادر را با پنج هزار سوار نامدار بجانب استرآباد
فرستادیم مترقب است که اعلام سوانح حالات و رجوع مهمات تحریک
سلسله اخوت و مروت فرماید [illegible] سلطنت پناه مسجد
جباه سلطنت پناه و مقبل شفاه ارباب دولت [illegible] باد

التقبیل بوسه دادن

فص نگین

بجناب نویان عالی تبار دوقا آن گردون اقتدار فص خاتم ایالت و فرمان
روائی بدر طارم شوکت و کشورکشائی غرة ناصیه دولت و حشمت
قرة باصره عظمت و ابهت کاسر الاکاسره و قاهر القیاصره المؤید
بتاییدات عنایات الله ذی المن معز الخلافه و السلطنه و الدنیا
و الدین حسن محمد [illegible] اصفا یا تحایا و اتحاف هدایای دعاء
بی ریا اعلام [illegible] موافقت و اتحاد و دوام بناء ارکان مرافعت و وداد
نموده دوام ایام عزت و دولت و نظام اسباب مکنت و حشمت
انعا الجناب بهرام سطوت را [illegible] انه قریب مجیب
هذا اخبار ساره و آثار مستبشره که متضمن سعادت معاودت
و دولت مراجعت مستقر سلطنت و مقر حشمت و عظمت بود
از فحاوی کلام معجز نظام و مطاوی ارقام مسرت انجام مفهوم و

معلوم شد و موجب ترادف اصناف سرور و بهجت و سبب تضاعف
انواع حضور و مسرت گشت الحمد لله علی هذا ثانیا عرض آنکه سمع
شریف رسیده باشد که نشان سعادت و نفاق احمد مشتاق را که
بایالت و حکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز فرموده بودیم چون شیوه
دناءت و خباثت جبلی مرکوز طینت و مکنون فطرت او بود طریقه
ظلم و شیمه تعدی شعار خود ساخته جمیع سکان و قطان آن دیار را
در ورطه جلا و فرار و عرصه عجز و اضطرار انداخته بود بدان واسطه
از سطوت نصفت بدولت عدالت که خصلت اصلی و نتیجه ذاتی
این مخلص است متوهم گشته التجا بجانب مخالفان برده و از طرف
ایشان جمعی کثیر و جمی غفیر بداعیه نهب و غارت متوجه بعضی حدود
مملکت شده قدم در دایره خسارت و جسارت نهاده بودند
واجب نمود بر رفع ضرر و دفع شر ایشان تصمیم عزیمت نمودن و چون
آن جماعت اخبار توجه لشکر ظفر اثر استماع نمودند متوهم گشته
بمقتضی قضیه مَنْ نَجَا بِرَأسِهِ فَقَدْ رَبِحَ راغنیمت شمرده فرار نموده
از آب جیحون گذشتند دیگر مراراسوء ادب و اطوار بوالعجب نجی
جلایر را بعز انها رسانیده مطلقا بتدارک و تلافی فضایح احوال
و قبایح اعمال او التفات ننمودند و درین مدت در مکتوبات نیز
از آن جواب نفرمودند محمول آن می شد که بواسطه اشتغال مملکت
و اشتغال اسباب سلطنت و تغیر مکان سرانجام آن متعذر است
اکنون که بمستقر جلالت بمساعدت سعادت شرف معاودت
دست داده یقین است که بر وجهی که ملاحظه غبطه جانبین مرعی باشد

التعفیر جا و ... الشریف ... والوضیع

کفایت آن بهم خواهند نمود که عنایت و مرحمت درباره او واقع باشد
او را بملازمت خود طلب فرموده دیگری را بمحافظت آن حدود مامور
گردانند والا رخصت دهند که تا ازینجانب جمعی را از عساکر منصوره
نصرت مآثر بدفع و رفع او اشارت نمائیم که بهر حال اندفاع شرارت او از
مهمات است کواکب سعادت و اقبال از مطالع عزت و جلال لایزال طالع و ساطع باد

کوکب مجد و جلال و اختر فضل و افضال از مطلع عز و اجلال و افق دولت
و اقبال طالع گشته بود اعنی کتاب مشکین نقاب عالیجناب سلطنت مآب
حکومت ایاب نصفت قباب معدلت مناب پادشاه اعظم کامکار خلاصه
خواقین رفیع مقدار ممالک ممالک الامن و الامان مسالک مسالک العدل
و الاحسان ممهد مراسم العدل لعدالانصاف ماحی مآثر الجور و الاعتساف
منظور انظار الهی مشحون بتائیدات نامتناهی الکه او آمد سواد
مملکت را نور عین خسرو غازی غیاث الملک و الدین سلطان حسین شید الله
قواعد ملکه و سلطانه و مهد بساط عدله و احسانه در اسعد ساعات
و ایمن اوقات تعاج باوج وصول یافته شوارق محاوی و مطاوی آن
که موضع استحکام ارکان مصادقت و بنیان مخالصت بود ساطع و لایح
و لامع شد آثار فتوحات کلیه از استیلا بر محمد عمر میرزا و سلطان محمود
و دیگر مخالفان و معاندان که بر صفحات احوال فرخنده آمال سمت ظهور
یافته موجب ازدیاد بهجت و دوستکامی و مسرت و شادکامی گشت
و صورت دولتخواهی و یکجهتی که امیرزاده اعظم خلف الاعاظم حسن
علی جلایر بظهور رسانیده هر آینه باعث مزید ... خواهد بود

امید که پیوسته احباء دولت مسرور و اعداء سلطنت مقهور باشند ان شاء الله
الحمد سخنی که در باب تاکید معاهد [illegible] و وداد و تشیید موافقت و اتحاد بین
الجانبین واقع شده نتایج آن روز بروز سمت ظهور می یابد از انجمله انکه
شخصی که خود را به نبیرگی پادشاه زاده مرحوم عبد اللطیف میرزا منسوب
ساخته بدرگاه عالم پناه آمد چون آثار خلاف و عناد او نسبت [illegible]
بمقتضی و یعرف المجرمون بسیماهم معلوم فرمودیم او را بیاساق رسانید
تصور خیالات فاسده او که بر بعض [illegible] یافته فرستاده شد
تا از سرایر ضمایر خیشان [illegible] اطلاع یابند هذا و الحال مستدعی الحمد لله
الملک المتعال اسباب حصول مرادات جلیه مهیا و آماده و آثار فتوحات
کلید دست داده از جمله انکه نظر ظفر و فیروزی که بشرف و الا از تتق غیب
نقاب حجاب کشاده انکه چون بعد از تجدد و تکرار استقامت و استعانت
امیرزاده اعظم مفخر الحکام فی الزمان جلال الدین پیر احمد جلایر جهت دفع
تسلط و تغلب اهل روم بر مصداق انصر اخاک ظالما او مظلوما جمعی
از امراء نامدار و فوجی از عساکر نصرت شعار با [illegible]
افتخار الامراء ناصر الدین محمد بیک را فرستادیم و اکثر بلاد روم که در
طرف دیار واقع است طوعا و کرها بحوزه اقتدار در آورده جمعی که در مقام
تمرد در آمده اند ولایات ایشان را غارت کرده ابنیه را سوخته اند و سلطان
بایزید و مصطفی چلبی اولاد سلطان محمد و کبوک احمد که ملک الامراء
اوست که بر سر قرامان و محافظت سر حد آمده بودند هزیمت نموده اکثر
بلاد و قلاع قرامان که بحیطه تصرف در آورده بودند ابداع نموده با میر
مشار الیه [illegible] اعظم زبدة الامراء مبارز الدین یوسف بیک را

باده هزار کس مقرر فرمودیم که از قلاع آنجه بتصرف ایشان مانده استرداد
نموده بصاحب گذارد دیگر انکه چون باشارات غیبی و بشارات لاریبی و
تحریضات ارباب مکاشفات و اصحاب مغایبات عزیمت بصوب تسخیر مصر
و شام معطوف فرمودیم در اثنای توجه حوالی ملطیه که باب الابواب آن
بلاد است مخیم خیام عظمت و جلال شد و جمعی از عبید که حاکم و حارس آنجا
بودند بحکم رای العلیل علیل اندیشه عناد و استبداد بخاطر راه داده
در مقام مقاومت و در برابر آمده اند و اعتماد بر حصانت حصار نموده
از معنی و کاین من قریة هی اشد قوة من قریتک التی اخرجتک اهلکناهم
فلا ناصر لهم ذاهل مانده بودند یوم الخمیس خامس رجب که رایات
ظفر آیات بعزم تسخیر آن بلده توجه فرمود و هادر بلاد و صحاری و جبال و هد زمین است
شبخون ترکان شیر شکار و شجعان کینه گذار که دیدند از غایت خوف و
هراس که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس اهالی شهر را بمقابله
[illegible] براغوا کرده حرکة المذبوحی می نمودند چون استیلا و استعلا
عساکر نصرت شعار بر خندق و حصار دیدند از هر گوشه صدای
الامان الامان بر خواسته زبان بآیت استغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا کشودند و اظهار ندامت و خجالت از جرات و جسارت خود کرده
کفن بر دوش و حلقه رقیت در گوش بدرگاه اعظم آمدند عفو و اغماض
پادشاهانه شامل حال ایشان شده هر کس علی قدر مراتبهم بمراحم
دریغ محظوظ گشتند و در ان فرصت تسخیر قلعه کرکر و کحته و دیوریکی
و عین تاب و موسی [illegible] و بهنسی که از معظمات قلاع و ولایات شام
ضمیمه این فتوح شد و مستحفظان و اهالی ولایات و قلاع در مقام

الطاعت و اتباع در آمده امرا اعراب و اتراك و ایماقات قدیم سر در ربقهٔ
متابعت کشیدند بعضی بدرگاه همایون آمده بعضی اقوام و اولاد را
فرستاده [illegible] در نواحی حلب ملحق خواهند شد چون امیر اعظم جلال الدین
اسکندر بر تفاصیل حالات اطلاع دارد و بعرض خواهد رسانید اطناب
نرفت ترقب آنکه پیوسته ارسال رسل و رسایل مفتوح دارند و باعلام
اخبار بشارت این محب را مسرور گردانند تا موجب ازدیاد مواد وداد
گردد دولت و کامرانی مستدام

هرچند بواسطهٔ آفات روزگار و فترات
ادوار و تغیر حالات قلت موالات و روابط قرابت و ضوابط محبت
نسبت بعالیجناب سلطنت منقبت عدالت پناه جلالت مرتبت پادشاه
اعظم عدل شهنشاه اقدم افضل صاحب آیات العدل و الاحسان ناصب
رایات الامن و الامان محیی مراسم الفضل و الافضال معلی معالم العز و
الاقبال قدوة المجاهدین فی سبیل الله غیاث السلطنة و الدنیا و
الدین شیروانشاه اعلاه الله تعالی و اصطفاه [illegible]
بتمادی ایام صفت وهن و سمت انفصام یافته سوابق روحانی و علایق
روحانی از وصمت اختلال مبرا و از تهمت انفصال معرا است
کان از ازل است تا ابد خواهد بود محب مواخواه باهدا هدایای
دعوات صافیة الاوصاف و اتحاف تحایا وافیة الالطاف
تجدید مراسم قرابت قدیمی و استیناف لوازم معاضدت موروثی
نموده اتصال تعلق ارواحی را باسباب معانق اشباحی شایع و آمل
می باشد و انتظار میبرد که بیمن ترادف اصناف مرادات و تضاعف

وهن سستی
فصم شکستن بی جدایی

اسباب سعادات آنعالیجناب نصفت مآب را استدعا مینماید و حفظ
مرتبوع ضعیف انها آنکه قدوة اخیار خواجه ناصر الدین ابرهیم
که در زمرهٔ خاص بندگان رتبهٔ اختصاص قدیمی دارد [illegible] و جبه سای
بوس آستان سلطنت آشیان است چند دست جیبه [illegible]
متقلدان امر سلطنت و متکفلان حفظ مملکت را چنانچه بر
خاطر سعادت مآثر پوشیده نیست جهت این محب مهم است
مأمول آنکه در آن باب [illegible] باغراض دیگر که مشار الیه عرض
خواهد کرد التفات و اهتمام و اشفاق لا کلام فرمایند و سستو
نهال مصادقت و وداد و درخت مخالصت و اتحاد را که در چمن
جواهر و ریاض قرابت بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السما انتما
یافته باوراق صحایف مفاوضات و اقطار امطار اقلام عطوفت
ایاب محض و زیان دارند و بالتفات سرانجام امور و کفایت
مهمات ممنون گردانند تا مبانی ارکان موافقت موروثی و اساس
مراضات قدیمی تاکید و تجدید یافته روز بروز مآثر آن بروز
ممکنان واصل گردد همواره عتبهٔ سلطنت مرتبه مرجع ارباب
جاه و جلال و ملجاء اصحاب سعادت [illegible] و اقبال باد

[illegible]

مجددا بارسال تحیات صافیات و ایصال تسلیمات وافیات
نسبت بجناب ایالت مآب عدالت انتساب خلافت منقبت صفوت
منزلت زبدهٔ السلاطین دوران نتیجهٔ امتزاج ارکان عدل و احسان
سابق مضمار جلادت و جلالت ماحی آثار ظلمت و ضلالت سلیل

سلاطین زمان سمی حضرت خلیل الرحمن اطال الله تعالی عمره وزمانه رفع فی سماء الدولة مکانه تحریک سلسله مودت وموالات وتاکید رابطه ثبت مصافات نموده خاطر متوجه انتظام اسباب مرادات انجناب حمیده صفات است انه مجیب الدعوات ورافع الدرجات هذا انها انکه چون بدلالت هدایت ازلی وسعادت کرامت لم یزلی نسبت تشبث بذیل سعادت ارادت آن حضرت ولایت مرتبت ارشاد مآب حقایق شعار عوارف پناه معارف دستگاه قدوة ارباب الحق والیقین سر الله فی الارضین قطب دایرة الحقایق والایقان صفوة اصحاب المکاشفه والعیان غوث الاسلام ومغیث المسلمین شیخ کریم الملة والحقیقة والدین عبد السلام صدیقی اللقب روزبهانی النسب خلد الله ظلال کرامته وابد آثار هدایته وولایته دست داده بنا بر استدعا والتماس آنجناب بدولت اقامت وشرف استقامت خود زوایاء این ناحیت را زینت دار السلام ورتبت نعم المقام ارزانی فرموده اند والحق در جمیع امور اقتدا واقتفا به اشارات متضمن البشارات ایشان لازم وقت میدانیم مقصود آنکه اولاد واتباع واجب الاعزاز ایشان در بلده شیراز اند وخاطر اکسیر مآثر متوجه ملاقات فرخنده آیات ایشان دارند منظر آنکه بنوعی که مرضی حسن اشفاق باشد آن زمره کریم الاعراق را روانه آنجانب کرده اند تا ساعت مواصلت یکدیگر دریافته میامن نتایج آن قرین روزگار همکنان گردد از آنجانب بیقین صادق بود که غایت شفقت مرعی خواهد یافت بتاکید محتاج نباید بیوسته ابواب الرسل والاخبار مفتوح و وسایل را که منتظم اسباب

مواخات وتلیم مواد مصافات است مترقب می باشد اطناب اصل الکتاب اسباب است والدعا شامل الاحباب بل منه الاتم والافضل والاکمل

بعالیجناب سلطنت مآب مملکت پناه معدلت دستگاه سلطان اعظم کامکار بقیه خواقین عالیمقدار الذی هو فی حدیقه المملکة وحدقة السلطنة عین غیاث السلطنة والخلافة والدین سلطان حسین ابد الله تعالی بروابط مملکته ومهد بسط السلطنة الوف تحیات وصنوف تسلیمات ابلاغ واهدا داشته همگی همت وجلگی نهمت بر انتظام امور دولت وسلطنت مصروف است وارادت آنکه هر روز از چمن دولت نوباوه شکفته وهر لحظه در ریاض مملکت تازه گلی بدید آمید که حصول امانی وآمال باحسن وجوه میسر شود اعلام شریف میرود که چون سید مزید ارغون را قواعد یک جهتی با اولاد سلطان ابو سعید میرزا موکد وایشان را با آنعالیجناب ارکان مخالفت مشید بود در این مدت اورا مقید داشته از طوق قید مستخلص کردانیدیم اما نا بر انتساب او بخاندان نبوت رعایت نموده روز مستخلص وشب مقید می بود تا در این ولا فرار اختیار نموده مع کوچ کریخته ولجه بود اعلام نمودن تا بموجبی که در اینجانب قدغن رفته شوارع وطرق را سپرده بحکام وملوک وارباب سرحد تا فرامین صادر شده که بحسب وجوه او امکان اجتهاد بتقدیم رسانند آنعالیجناب نیز قدغن عظیم فرمایند وتمامی سبل مضبوط داشته اعراب که در راههای بیابان ماهرند بتفحص وتجسس او مامور کردانند وبنوعی در آن باب تواب اهتمام مبذول دارند که مر یحیی بان

متصور نباشد و اگر مجال توجه که بجانب مخالفان روند دهند و چون
فر دولت دست که شرح تصور آن مجال اعلام این محب کرده اند تا بموجبی
که صلاح و صوابدید جانبین باشد کار بند گردد و اگر انشاء الله تعالی
درین جانب بدست آمد حقیقت آن حال انها رای فرخنده خواهد
رفت ظلال سلطنت و خلافت مخلد و مؤبد باد

همیشه تا ارتباط […] مصالح ایام سیما اسلام و مسلمین
بوفاق و اتفاق ملوک و سلاطین موقوف و معلق و بیامن معانق روش
زمان و معاضده وداد بین الاجبة والاقران ابواب هیجان فتن و اسباب
تراکم محن مردود و مغلق باشد اسباب سلطنت و کامرانی و ارکان […]
و شادمانی عالیحضرت سلطنت مآب مملکت ایاب معدلت قباب سلطان
جوانبخت کامکار نتیجه سلاطین ذوی الاقتدار الذی هو لحدقة العدالة
نور باهره و لحدیقة الجلالة نور زاهره هو عین للمعدلة
هو عین العلی رابع سماوها غیاث الدولة والسلطنة والدنیا والدین
سلطان حسین میرزا متعانق و متلاحق باد بالنبی و آله الامجاد تحف
تحیاتی که چون از دیار درباره محیط دل بر منصه اخلاص بند دخر بر درگاه
قبول لحق بار نگشاید و طرف تسلیماتی که چون از معدن صدق و صفا صحبت
عرض وفا بازار عرض در آید مشتریان قبولش بثمن وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ
عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا تلقی و استقبال نماید بمجلس عالی محفوف
و بمفاخر معالی اتحاف و اهدا نماید و بعد ادای ما علی المحبین من الدعا
والثنا بعز اصغا میرساند که […] اعلام افتخار الاماجد والاقران خواجه

علی که از برای تاکید عهود محبت فرستاده بودند با کتاب شامی نامی که مشحون
بملاطفات بنده […] و معنون لمجاملات و […] احصا بود در اعز اوقات
و اسعد ساعات رسید و رسانید و مصادفت آن بسمع رضا اصغا مقرون
گشت و لله الحمد علی هذه النعمة الجلیلة والمسرة الجزیلة چون مودی
این معنی از مصادقت و مصافات و موافقت و مواخات بود ضمیمه
ما کان من نعمة المحبین والوداد والاخوة والاتحاد گشت حضو
دولت بخاست شد خانه […] ان شاء الله تعالی بنیان دوستی
خان رفیع البنا خواهد گشت که بر همه عالمیان مشار الیه بالبیان و غیر
محتاج الی التبیان باشد بر ان عالیجناب سلطنت مآب مخفی نباشد که
فرزند اعز […] شعار عضد السلطنة سلطان خلیل بهادر در حد شیراز
و فرزند اعز ارجمند سعادتیار شمس الدین محمد بهادر در دار اصفهان
سمت تمکن دارند و اولاد برادر مرحوم جهانگیر بیک در کرمان اند
[…] که آن عالیجناب را بامداد و استمداد احتیاج نباشد و الا که
طلب […] حکم شده که مدد کنند خاطر شریف را مطمئن دارند
بحمد الله تعالی که تخت و مملکت بسیار در تصرف آن عالیجناب است
و اعدا را ضعف و قصور و احباب را […] و سرور حاصل است
اگر اولاد سلطان ابو سعید میرزا حیله کنند آن جناب عالی تعجیل
نفرمایند که یراق نوکران آنجناب بهم رسد و مهمات مملکت و ضبط
و ربط امور دین و دولت سرانجام شود و نیز جمعی که اکنون ملازم
درگاه عالی اند از احوال ایشان بر خبر باشند که اکثر نوکر پدر ایشان
بوده اند این محب را داعیه جهاد […] است و نیت بر عزم

انشاء الله که درین زمستان قشلاق در تبریز کرده در
سال آینده بعد قضاء الله تعالی متوجه گرجستان است

مفخر السلطنة والخلافة والدنیا والدین سلطان حسین میرزا حضرت
سلطنت منقبت خلافت مرتبت نصفت منزلت معدلت پناه عظمت
دستگاه مکرمت شعار مرحمت آثار سلطان اعظم اعقل اعدل مشید
قواعد الدین والدولة کهف السلاطین ملاذ اعظم الخواقین حامی الاسلام و
المسلمین بسروری که کان ملت و دولت بمردمی خلف صدق آدم و حوا
منظور انظار حضرت آفریدگار مظهر کریمهٔ یخلق ما یشاء و یختار شید الله
تعالی قواعد سلطنته و خلافته و دولته و حشمته را تحیات محبت شعار و دعوات
مودت دثار مهدی داشته انهای رای صواب نمای میگرداند که برهنمونی توفیقات
سبحانی و مرافقت تاییدات نامتناهی ربانی عالیجناب سلطنت مآب ایالت مناب
نصفت شعار اعظم اعدل معدلت دثار اکرم اکمل محیی مآثر ملک و ملت زبدة
اعاظم الحکام بعلو المراتب عمدة اکابر الولاة بسمو المناقب مصداق و لقد
اصطفیناه فی الدنیا معین السلطنة والدنیا والدین محمد حسین میرزا
رفع الله اعلام دولته و سلطنته دست ارادت و اعتصام در حصول تمام مرام
بعروة وثقی لا انفصام خانوادهٔ کرام آباء عظام این مخلص زده و از کمال
عقیدت و خلوص صدق و طویت محبت خاندان مصطفی و مرتضی اختیار کرده
بدین مقال رطب اللسان و عذب البیان است که هر کس از باطل بحق التجائی
برده اند در جهان مار الجناب آل حیدر النجات است اکنون چنین معلوم
شد که درین ایام خجسته فرجام که بنابر وفور اخلاص و حق اختصاص که عالیجناب

مشار الیه متوجه این مصوب شده جناب حکومت مآب محمد محسن میرزا
باولکاء او در آمده خرابی بسیار کرده اگر این صورت به توقف و اشارت
آنحضرت بوده بغایت مستبعد می نماید بواسطهٔ آنکه عالیجناب الیه
ارشد اولاد نامدار آنحضرتست و بیمامن توفیقات حضرت ملک متعال
تعالی شانه بر همگنان سمت رجحان دارد اگر باستصواب و رخصت ایشان
بوده دفع و منع مشار الیه بر آنحضرت انسب و اولی است غرض آنکه مناسب
چنان است که در جمیع ابواب ملاحظه خاطر عالیجناب مشار الیه نمایند و او
و ولایات او را زیاده گردانند و الطاف و شفقت پدرانه در باره مشار
الیه بظهور رسانند تا آن وسیله مزید حسن ارادت و اتحاد گردد و رابطهٔ
مودت و وداد یوماً فیوماً دوستی و محبت در ازدیاد بعد هذا امر وقوع
ضمیر منیر آنکه استماع افتاده باشد که در ان فرصت که عنان عزیمت
بصوب تسخیر و استخلاص ممالک فارس معطوف و مصروف گشته بود جمعی
غازیان و لشکریان بمحافظت این حدود نامزد فرموده بودیم حسن کیاء یزید
پلید که درین مدت مدید عرصهٔ این ناحیت را خالی دیده باقدام عصیان
طغیان نموده از راه مکر و ضلال بر سر ایشان آمده اکثری را متصرف
گردانیده بعضی را بقتل رسانیده و باغوا جماعت مخذول العاقبه ترکان
بدگمان روزگار برگردیده اجل رسیده بمتانت حصانت قلاع رفیع
الارتفاع مستظهر گشته واجب و لازم نمود بنابر کریمهٔ من یعمل سوءاً
یجز به او را بجزا و سزا رسانیدن متوکلا علی الله در تاسع شهر رمضان
المبارک از قشلاق بلده [illegible] کوچ بر کوچ با گروه انبوه و لشکر کوه شکوه
متوجه فیروزکوه گشتیم و در اندک فرصتی قلعهٔ فیروزکوه و [illegible]

در حصن استخر درآوردیم و از انجا بجانب قلعهٔ استا که حسن کیا و ترکانان
تمامت اموال ایشان در انجا بود نهضت فرمودیم و گرد بر گرد قلعه را چون
مرکز دایره در میان گرفتیم هر اینه ❊ بسان دایره باید محیط دشمن شد
که همچو نقطه نیابد ازان میانه خروج ❊ والحق آن قلعه بود بغایت محکم و
استوار بر بالای کوه بلند واقع شده و بجهت متانت و حصانت هیچ مرتبه
ساخته اند و در هر مرتبه اساس محاربه و مجادله مهما امکن پرداخته مغرور و
مسرور بان گشته که تسخیر آن بهیچ وجه ممکن و میسر نیست القصه
بعد از قتال و جدال بسیار اهل قلعه بکار فریاد لا طاقة لنا برآورده
بعجز استشفاع و درخواست چاره ندیدند در روز دوشنبه ۲۸ ذی القعدة
الحرام اهل قلعه بتمام تیغ و کفن در دست و کردن از بالا فرو آمدند غازیان
مجاهد نیز بدلیل قاطع و فرمان ساطع بر تیغ تیز آیت فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم برایشان خوانده قریب به ده هزار کس مثل مراد جهانشاه و
و اسلمش و اقربا و متعلقان حسن کیا و تمامت ایشان را بسیاست رسانیدند
جنگجو از باد پندار آتش کین بر فروخت ❊ زخم سنان آب و یش همچو خس بخاک ریخت
بعد از چند تعذ آتش قهر بر وجه مردود حسن کیا بی آب و در روز ده خاک
ناپاک او را بباد هوا بر داد ❊ با زنده پیل پشه چو پهلو همی زند
گر جان بباد بر دهد الحق سزای اوست ❊ الحمد لله الذی هدانا لهذا اکثر
گلزار این ناحیت از خار تعرض اکراد و بشکوه پاک شده و احباء
دولت مسرور و اعداء حضرت مخذول و مقهور گشتند طریقه آنکه از آن
طرف نیز همین قاعده مسلوک داشته پیوسته ابواب رسل و رسایل
باعلام حالات و مهمات مفتوح داشته همواره خاطر عاطر بموافقت و یک

باید

جهتی کار زند زیادت مزاحم اوقات نمیگردد ظل عالی ممدود و سایه سلطنت مخلد و مبسوط باد

مکتوب میرزا سلطان حسین بسلطان شاه اسمعیل

عالیجناب سلطنت مآب خلافت نصاب سیادت انتساب ولایت شعار
نصفت آثار مشید ارکان العظمة والجلال موسس بنیان السعادة
والاقبال مهر سپهر ایالت و کامکاری دری برج رفعت و بختیاری
گوهر درج سیادت اختر برج شرف دُر دریای سعادت خسرو عالی مکان
تبار ❊ در حریم ملک عزت کامیاب و کام بخش ❊ بر قرار تخت دولت کامران و کا
المختص بعنایة الملک الجلیل ❊ مظفر السلطنة والدنیا والدین شاه اسمعیل
جهدالله تعالی قوا المعدلة بدوام دولته را تحیاتی که روایح مسکیة
الفوایح آن بخور مجامر ارواح انس را نکهت افزاید و تسلیماتی که لمعات
مشاعل خورشید مماثل آن فروغ شعشعهٔ انوار قدس را اهدا نماید
مبنی از هوای مودت فضای یحبهم و یحبونه و مبنی بر زلال ساغر ما الامال
اَحبوا اَهل بیتی لحبی همراه مسرع اختصاص و رفیق طریق مودت خاص
گردانیده ابلاغ میرود و ارادهٔ خاطر قدسی همت و داعیهٔ همت عالی
نهمت بران آمل است که بمیامن اثار بخت فیروز و انوار دولت ملک
افروز توفیق اشاعهٔ عدل و داد و تایید افاضهٔ حسن معاش و معاد
بنسبت کافهٔ بلاد و عباد رفیق حال و قرین امانی و آمال آن دولت مآل باشد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بعد هذا تصویر ضمیر خیر
انهای رای منیر آنکه نگاشتهٔ خامهٔ نوادر بیان و رقم زدهٔ کلک جواهر
افشان که مصحوب قدوة الاماثل والاقران یعقوب آقا ارسال داشته
بودند در اواسط شهر ربیع الاول رسید و بوسیلهٔ حسن تقریر نواب

عطارد نظر فحوای مؤدای آن بمحل رفع مقترن گردید اشارتی که بتوارد
مفاوضات و تواتر رسایل و مراسلات بین الجانبین رفته بود چون مقتضی
رای شفقت انتمای من المهد الی العهد بر مراقبت حال دوستان موافق و نیک
خواهان صادق مجبول است و بر عالم و عالمیان ظاهر شده باشد که مراعات
جانب سلاطین عظام و ولاة و حکام ولایاتی که با ممالک محروسه قرب جوار دارند
در ازمنه سابقه و لاحقه بتجربه مرتبه فرموده ایم هر آینه بر نسبت آنعالیجناب که
بشرف امتیاز نسبت نبوت بخاندان نبوت و رسالت و دودمان ولایت و
امامت ممتاز باشند باضعاف و آلاف آن خواهد بود و یقین واثق است
که چون انجناب مستدعی آن باشند این معنی باکمل وجهی صورت پذیر خواهد
گشت ثانیا آنچه در باب عطوفت و اشفاق نسبت بحال خجسته مآل فرزند اعز
ارشد سعادتیار منظور انظار و عنایات حضرت آفریدگار مهر سپهر رفعت
و شهریاری اختر برج سلطنت و کامکاری المؤید من عند الله المهیمن المنان
ابو الفتح محمد حسین بهادر خان مرقوم رقم اتحاد شده بود بسمع اذعان و قبول
متلقی شد و صورت آنست که مسموع مسامع اجلال شده باشد که در ایام
سلطنت ارجمند از برادر و فرزند و خویش و پیوند و امراء عظام و غیر ذلک
اگر سهوی یا تقصیری بظهور پیوسته است از نظر اعتبار ساقط داشته
کان لم یکن شیئا مذکورا دانسته ایم و مرحمت عظیم و شفقت عمیم درباره ایشان
نقصان و زوال نیافته و بر نسبت فرزند مشار الیه همان قاعده مرعی است
بلکه در قسمت ولایات ممالک محروسه بعضی از اولاد امجاد ملک استراباد که
معظم بلاد است با بعضی از ولایات دیگر بدو ارزانی داشته ایم و در محلی که فرزند
اعز امجد سعادتیار محض عنایات حضرت آفریدگار رخسار باد بر رضا طلبی فرزند

زاویه کعبه خلافت و ارجمندی الممدوح بلسان العبد و الحر مغیث السلطنة ابو
النصر محمد محسن بهادر بواسطه نقاری که میانه برادران و ابناء جنس می باشد
متوجه صوب استراباد شده بود هر چند از ینجانب التماس مدد و کومک نمود
مامولش درجه قبول نیافت و منع بسیار نیز فرمودیم و اکنون که آنعالیجناب
قدم استشفاع در میدان جناب رفع آنفرزند نهاده اند و صحیفه وداد مشتمل
بر مضامین ارسال فرستاده یقین که آن مقصود بر وجه احسن از مکمن غیب چهره
خواهد گشود و جز مآثر شفقت و التفات درباره آنفرزند امری دیگر واقع
نخواهد بود مترقب آنکه بنوعی که اراده فرموده اند پیوسته حدایق مخالصت
و بساتین مصادقت را برشحات جویبار مودت سرسبز و سیراب کرده اند و
ابواب مراسلات مفتوح دارند صفحه مجد و اقبال از شوایب غبار روز زوال و کلال مصفی باد

مکتوب میرزا سلطان حسین باوزون حسن

امداد توفیقات سبحانی و اسعاد عنایات صمدانی جهت انطلاق حوادث روزگار
و انجبار کسیر ان طوارق روزگار که سبب اقتناء سعادات دنیوی و موجب
ارتقاء معارج درجات اخروی است عالیجناب سلطنت مآب نصفت پناه کان
اعظم عدل مشید مراسم الدین و الدول منقذ الخلایق عن ورطات الظلم و
الضلال مطلق منطق الاساری عن دهاق الزوال راتکال موسس قواعد
العدل و الاحسان مرصص مقاعد الفضل و الامتنان المؤید بحسن التایید
من الله ذی المنن معز السلطنة و الرافة و الدنیا و الدین حسن خلد الله
تعالی ملکه و سلطانه علی التعاقب و التوالی قرین ایام و رفیق لیالی باد
محب مخلص بی ریا تحف ادعیه صالحه و صحف اثنیه فایحه بر منصه انها
نهاده آمل تضاعف اسباب دولت و کامرانی و شامل ترادف اصناف مسرت

وشادمانی از اعلیجناب عدالت مآب می باشد انه علی ما یشاء قدیر هذا
منهی ذرات صفا آنکه بقیة اعاظم المشایخ سالک سبیل الله بالقدم الراسخ
قدوة الطالبین ناسک مناسک الیقین المتصف باصابة الرای و ثابت
القدم مولانا تاج الدین قدم ادام الله ثبات قدمه که سلالهٔ قدیم خاندان
تحقیق و نظر یافته ارباب توفیق است و از زمان هبوب صبی صبی الی یومنا هذا
اکثر ایام ملازمت آستانهٔ قدس مقام حضرت مرجع الاولیا ملجاء الاصفیا
جناب قبلة الحاجات و باب کعبة المرادات امام الجن و الانس الثابت فی مقام
الرضا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الدعا مصروف داشته
و همگی همت و نهمت بر تحصیل رضای خالق و امداد کافهٔ خلایق برگماشته
چنانکه نقبا و عظام آن روضهٔ مقدسه و مشاهیر انام و اعیان که لمعان بقعهٔ
شریف درین معنی کتابتی فرموده اند همانا که از مکامن خاطر انجیب بوساطت
الهام سعادت انجام غیب باستخلاص اساری وقایع قراباغ که بواسطهٔ تکلیف
سلطان سعید شهید در مواضع بعید مقید بقید اسرت و خذلان زمانه اند
مامور گشته اند و مکررا بواقعات علیه بدین عزیمت سینه ملهم شده حالا
از سر اخلاص تمام قدم اجتهاد و اهتمام در طریق ادای مودای آن الهام
نهاده متوجه آن دیار است چون پیوسته همت عالی بر اشاعت مراسم عدالت
و اشاعت معالم مرحمت آن اعلیجناب موقوف و مقصور است منتظر آنکه در هر
موضع کس ازین طایفه مظلوم مانده باشد و بانطلاق آن قیام نماید و وظیفهٔ
التفات درباره او مبذول فرمایند بنوعی که از مساعی مشار الیه نتایج جمیل
بظهور رسد و آثار عاطفت و مرحمت آن اعلیجناب معدلت قباب درین باب
سبب ذکر جمیل و موجب رضای رب جلیل گردد زیاده اطناب ارتکاب نمی

نماید اسباب سعادات در سلک مرادات ـــــ ابد انتظم باد

مکتوب میرزا سلطان حسین بحسن بیک پادشاه

مجددا بعالیجناب سلطنت مآب گردون بسطت بهرام سطوت نقطهٔ
مرکز السلطنة و الایالة دوحهٔ روضة النصفة و العدالة نتیجهٔ امتزاج
عناصر دولت و سلطنت واسطهٔ قلادهٔ اسباب شوکت و ابهت محیی مراسم
الفضل و الاحسان ماحی آثار الجور و الطغیان المؤید بتاییدات الملک
المنان معز السلطنة و الدنیا و الدین حسن اعلی الله تعالی معالم السلطنة باعلاء
اعلامه باتحاف ادعیهٔ وافره صافیة الاوصاف و اهداء اثنیهٔ وافرهٔ زاکیهٔ
الاطراف اصناف مخالصت و اعتقاد و استنشاق اسباب مصادقت و اتحاد
نموده مستدعی حصول مرادات و سعادات آن اعلیجناب عدالت مناب
می باشد انه مجیب و لا یخیب هذا منهی ضمیر منیر آنکه سابقا احوال یورش
قبة الاسلام بلخ و قلع و قمع حصار و دفع و رفع اعادی خاکسار در ذیل مکتوب
سابق مرقوم قلم انها و اعلام گشته بود و وعده رفته که متعاقب مستعد جهت اتحاد
و انتظام احوال الجانبین و استعلام التیام آمال الجانبین قاصدی فرستاده شود
شد درین فرصت که دار السلطنه هرات که مقر سرادق سلطنت و مستقر مقاعد
خلافت است از نزول موکب شوکت آیین زیب و زینت خلد برین یافت بموجب
موعود قیام نمودن واجب نمود بنابر آن حامل صحیفهٔ دعوات معتمد الخواص
تنگری بردی را که از زمرهٔ خواص و فرقهٔ اختصاص است فرستاده شد تا
کیفیت حالات را بجناب رای العین مشاهده نموده بوساطت تقریر
دلپذیر تصویر ضمیر منیر مهر تنویر گردانیده از چگونگی احوال الجانبین شرایط
اعلام و استعلام بتقدیم رسانند بعد قضاء الله تعالی چون نواحی بلده دیار

از غبار تعرض مخالفان بدکردار مصفی و منقی گشته بر حسب ایفاء موعود
عزیمت کعبهٔ دوم یعنی امام هشتم قبلهٔ ارباب وفا و صفا سلطان اولیاء
و اصفیا امام الجن والانس ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام والتحیة
والمغفرة والدعا که مطاف طواف قدسیان عالم بالا و ملثم شفاه قدوسیان
ملأ اعلی است در ضمیر منیر تصمیم تمام دارد مسطر آنکه پیوسته روضهٔ حسن
مخالصت و وفاق و دوحهٔ صدق مصادقت و اتفاق را با قطار اقلام
ارقام و امطار سحاب کلام مهوت انجام مخضر و ریان دانند و با علام سوانح
حالات و رجوع مهمات منت نهند کوکب عزت و
جلال از مطالع سعادت و اقبال ابدا طالع و ساطع باد

مکتوب میرزا سلطان حسین با وزون حسن

امداد عنایات الهی و اسعاد سعادات نامتناهی عالیجناب سلطنت مآب
ایالت منال مشید قواعد الامن والامان موکد مبانی العدل والاحسان
رافع اعلام المکرمة والانصاف قامع ابنیة الجور والاعتساف نتیجهٔ
ازدواج ارکان سلطنت خلاصهٔ مواد عناصر مکنت و حشمت المتعزز
بعبودیة العبد والحق معز السلطنة والخلافة والدنیا والدین حسن
بیک بهادر ادام الله تعالی خلافته لاعلاء اعلام الدولة بالعدل والاحسان الی الابد
سفر و حضر همرکاب و هم‌عنان باد محب بی ریا لطایف تحیت و دعا و صحایف
محمدت و ثنا متحف و مهدی داشته امل تضاعف اسباب مراد آن
انعالیجناب عدالت شعار می‌باشد بعز وصول و شرف قبول موصول
باد هذا بر ضمیر منیر پوشیده نماند که انجاح مأمول و استسعاد مسئول
جماعتی که با غنجه صفحهٔ جبههٔ عقیدهٔ پسندیدهٔ ایشان برقم اخلاص

نقوش اختصاص سمت ارتقاش و صفت انتعاش دارد یکی از لوازم
مروت است مقصود آنکه عمدة الملک صادق الاخلاص ناصر الدین عبد
الخالق کوکلتاش که لواحق خدمت مکتسبی علاوهٔ سوابق عبودیت
عبادات موروثی گردانیده در ممالک آنعالیجناب سلطنت قباب بعضی
املاک که از پدر مرحوم او جلال الدین فیروزشاه مانده دارد بنا بر
استمرار او استدعا می‌رود که در هر موضع جهات و رقبات که از پدر مرحوم
او مانده باشد حکم فرمایند که بتصرف وکلاء مشار الیه گذارند تا حق در
مرکز خود قرار گیرد یقین که در اتمام این مرام غایت شفقت و اهتمام
بتقدیم رسانیده کفایت این صورت ضمیمهٔ سوابق عواطف و اشفاق
خواهد کرد منتظر آنکه پیوسته ارسال مکاتبات و ایصال مفاوضات
را که موجب مسرت اولیا و احیا و سبب مضرت و نکبت اعدا است وسیلهٔ
ازدیاد مواد مخالصت و اعتقاد و واسطهٔ ارتباط موافقت و اتحاد
شناسند چون کثرت اطالت مستتبع ملالت است از زیادتی اطناب
احتراز و اجتناب واجب و لازم دید ظلال عالی بر مفارق اصاغر و اعالی الی الابد باد

مکتوب میرزا سلطان حسین با وزون حسن

ترادف عنایات سبحانی و ترادف هدایت ربانی عالیجناب سلطنت
نصاب عدالت آیین جلالت تمکین موسس قواعد الشرع المتین مرصص
مقاعد الحق والیقین ناصر اولیاء الله قاهر اعداء الله رافع الویة
النصفة والعدالة قامع ابنیة البدعة والضلالة المؤید بحسن التایید
من الله ذی المنن معز السلطنة والخلافة والدنیا والدین حسن ادام الله
تعالی زمان دولته و شید فوق الفرقدین مکان رفعته متعاقب و متوالی باد

اندر وقف بالعباد مخلص صادق الطویه فوایح محامد تحیت زاکیه وصوح
ادعیهٔ صافیه مخبر از حسن سریرت ومشعر بر صفاء عقیدت متحف ومهدی
داشته دوام ایام دولت ونظام اسباب سلطنت آنعالیجناب نصفت مآب را
باحسن وسایل آمال وسایل می باشد وهو علی ما یشاء قدیر هذا مزبور
صحیفهٔ انها آنکه سبقت فی البدایه علیها من دلالت هدایت تمسک
واعتصام بعروهٔ وثقی لا انفصام اعتقاد وارادت سعادت انجام
عالیحضرت کرامت منقبت حقایق مقام مرجع ارباب الحق والیقین سر الله
تعالی فی الارضین زبدهٔ زمرهٔ السابقون السابقون اولئک المقربون سابق
مضمار سیر سبق المقربون مورد واردات الملکوتیه مهبط نازلات الجبروتیه
هادی اهل الاسلام الی دار السلام شیخ کریم الحق والحقیقة والدین جد السلام
لازالت عتبهٔ هدایته ملجاء للخواص والعوام ومرجعا لعموم اهل الاسلام
دست داده وایشانرا در جمیع احوال شیخ وپیشوا ومقتدا دانسته این
معنیرا متضمن مرادات دارین ومتکفل سعادات منزلین می شناسد چون
بر [illegible] والتماس این مخلص سهام نوایای این دیار رو بمقام دار السرور هدایت انجام
صفای دار السلام وصیلای ادخلوها بسلام ارزانی فرموده اند اولاد
رشید واتباع حمید واحتجاب لازم الاعزاز ایشان در شیراز مانده و
خاطر اکسیر مآثر بملاقات شریف ایشان متوجه ومنتظر دارند منتظر
آنکه بر وجهی که از مکارم اخلاق ومراحم اشفاق آنعالیجناب سزد جماعت
اخلاف اشراف واصحاب اعراف ایشانرا روانه اینجانب کرد انند تا شرف
وصال خجسته مآل یکدیگر دریافته ثمرات ومثوبات آن که هدایت
موفور بوفا محصور خواهد بود بدان نکاه فرخنده آثار واصل گردد وبسو
سه

اعلام سوانح حالات وارسال شرایف مفاوضات را که سبب اعلاء معالم
مصادقت وموجب ارشاد مراسم موافقت است انتظار میرود طوالع عزت
وجلال از مطالع سعادت واقبال لایزال طالع وساطع بـــاد

کتابت میرزا سلطان حسین باوزون حسن

کتاب کریم وخطاب لازم التکریم که عالیجناب معدلت شعار مکرمت آثار
زبدهٔ سلاطین روزگار قدوهٔ خواقین ذوی الاقتدار مالک رقاب الانام
حامی حوزة الاسلام قامع ابنیة الجور والاعتساف جامع الویة العدل
والانصاف ملاذ اکاسرهٔ زمان باسط اجنحة الامن والامان علی اهل
الایمان المتخصص بمواهب وهاب المنن معز السلطنة والدنیا والدین
حسن مد الله تعالی قواعد الخلافة علیها من رفعته ومعدلته که در صحبت
مرتضی اعظم سید حمزه ارسال فرموده بودند مجدد قواعد محبت
ومؤکد معاقد دوستی ومودت گشت اضعاف اهداء دعا وتحایا ثنا
متحف ومهدی داشته لطیفهٔ که متضمن انتظام امور ملک ودولت
باشد مسالت می نماید بانجاح مقرون باد بعد از تبلیغ محمدت وثنا بعرض
میرساند که پیشتر از ظهور صبح بشایر دولت وقبل از طلوع اختر اقبال
از افق مکرمت همواره اعظم منذورات خاطر خطیر ومعظم مکنونات خزینه
ضمیر احیاء مراسم جمیلهٔ اجداد عظام واستیفاء مآثر حمیده اسلاف کرام بود
بعد از آنکه بمساعدت سعود آسمانی به نیل امراد کامران وظفر مآب شدیم
برحسب کیمه یوفون بالنذر هرچند تامل نمودیم از تجدید مراسم مصادقت
وولا تاکید مبانی مصادقت وصفا که از قدیم الایام بین الجانبین سمت استحکام
داشته چیزی خوبتر وامری خوشتر در آیینهٔ ضمیر عکس پذیر نیامد لاجرم بفرستادن

رسل و رسایل مسابقت نموده طریقهٔ مودت مکتسبی را ضمیمهٔ محبت موروثی
ساخت بعد ما که جناب صدارت مآب شریعت قباب اقضی القضاتی قاضی
صدر الدین علی همراه ایلچی آنجناب آمد و بتقریر دلپذیر بتبلیغ رسالت
نمود از فحوای کلام او نیز کمال موافقت و اخلاص و نهایت مودت و محبت
و اختصاص مفهوم شد و خاطر بران قرار گرفت که از آنجانب نیز سلسلهٔ دوستی
و یگانگی بنوعی مؤکد شد که من بعد دست تصاریف ایام از انصرام و انفصام
آن عاطل و عاجز آمده و ثمرهٔ آن شجرهٔ طیبه محبة الآباء قرابة الابناء باشد
و بر آنجناب سلطنت مآب پوشیده نیست که از آن زمان الی هذا الأوان
از اینجانب بهیچ نوع صورتی که موجب نقض محبت باشد واقع نشده و قصه
گرفتن قاضی و ناگرفتن جماعت قراقیلو که سبب تغیر قاعدهٔ دوستی می‌سازند
بحمد الله والمنه که قاضی خود بخدمت رسید و صدق و کذب قضیه [illegible] شده
تمامی قضیه آنجماعت است چون در وقت رخصت قاضی مشار الیه بنیان
مودت بمواثیق استحکام تمام یافت و ایشان از مجلس تحقیق خبر یافته
بیقین دانستند که ایشانرا گرفته خواهیم فرستاد سبب جدا شدن ایشان
از موکب همایون همین جهت بود و بس هیچ یک ازین دو صورت باعث آن
نمی‌شود که آنجناب سلطنت مآب بامتانت رای و مکانت باطن ملک آرای
بمجرد استماع خبری کاذب که از اینجانب مفسدی انها نماید شارع مستقیم
موافقت و مرافقت صد ساله را که بتجدید نیز سمت استحکام و تاکید
پذیرفته باشد بگذارند بطریق وخیم العاقبهٔ مخالفت داعیه پیش گیرند جهت
یادگار محمد میرزا مدد و لشکر فرستند که بمجرد عبور ایشان اکثر ولایات
خراسان بصفت فاصبحت قاعا صفصفا اتصاف یافته مع هذا اسر مولی این محبت

از جادهٔ مستقیم دوستی و یکجهتی متجاوز و منحرف نگشته و بر سر پیمان میثاق
و پیمان که بود قاضی مشار الیه مقرر شده بود استقامت نموده شد
و بر صدق این دلیل قاطع اطلاق و اعتاق جماعت نابندرو مخصوصان
و ملازمان و عامهٔ لشکر آنجناب مملکت پناه است که درین حین که
بتعاضد جنود الهی و توفیق صعود نامتناهی در دار السلطنهٔ هرات
بر جماعت اعدا استیلا واقع شد مجموع ایشان محاط بحر محیط تحیر
گشته بودند و مخاطب بخطاب پر عتاب فانفذوا لا تنفذون الا
بسلطان شده و دل از جان و خان و مان بکلی برداشته این محبت
بکرم عمیم ملاحظهٔ همین طریق مستقیم فرموده و رعایت جانب محبت
نموده علی العموم فرمان قضا جریان صادر کردند که هیچ آفریده از
خواص و عوام تیغ تعرض از نیام انتقام بیرون نیاورند و دست
توقع از تصرف نفس و مال و اهل و عیال ایشان کوتاه و کشیده داشته
تعرض نرسانند تا آنجماعت سالما غانما بعساکر و اماکن خود معاودت
نمایند و هر چند اصول و اعیان و خرد و کلان و جمهور مقیمان دار السلطنهٔ
هرات بلکه عموم متوطنان ولایات که از دست جور و ظلم ایشان کوفتها
یافته و از خوف کسر و قطع سر و دست و گوش و بینی بنیاد داده ناله و نفیر
ما لنا ان لا سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا باوج فلک رسانیدند
بهیچ وجه موافق نیفتاد و چون بر ذمهٔ این مخلص غور رسی ایشان
واجب بود رعایت جانب آنحضرت نموده از آن معنی جهت استرضای
مظلومان دو ساله اخراجات تمام خراسان را معاف داشتیم فاما الکتا
که در زمرهٔ ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات انتظام داشتند و با

فساد ذات البین و سبب خلاف جانبین ایشان بودند چون علی جلایر و غیره
بسزای خود رسیدند و علت نزاع از میانه ارتفاع یافت و چون قاضی
مشار الیه در حین رخصت از مقام جنارات روان شد یک صورت از
جمله تعهدات او آن بود که انجماعت که از نزد آنحضرت بامداد مخالفان
نامزد شده اند و با ایشان ملحق گشته بواسطه تردد تصوری است که
آن از اضمار مفسدان و افساد فتنه جویان ناشی شده و صورت دیگر
متصور نیست عنقریب که بدیشان رسیده برگردانیده نگذارند که
بعد پای جسارت در رخصت و اجازت آنحضرت پیش نهند و قصد
که داخل ممالک خراسان باشد ننمایند چون از مضامین مکاتیب شریف
معلوم شده بود که قول و فعل قاضی مشار الیه [illegible] مقرون و معتمد علیها ست
بهمان اعتماد نموده عموم لشکریان را که اهل و عیال ایشان در ولایات
خراسان پیشان بود رخصت دادیم تا خاطر از ایشان جمع نموده به لشکر
هایون ملحق شوند و بضبط و حفظ هرات نیز التفات نمودیم و با بعضی
از مخصوصان بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت فرمودیم تا ساحت آن
دیار را بفحوای فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار از خبث و لوث جنود معاندان
مصفی و منقی گردانیده در سلک دیگر ولایات منتظم و مضبوط سازیم هنوز
رایات ظفر نگار بحوالی میمنه و فیضار نرسیده بود که خبر رسید که یادگار محمد
میرزا چون از مراجعت لشکر و نهضت رایات گردون اثر خبر یافته انتهاز
فرصت نموده بر مقتضی اذا اراد الله ان یهلک النملة اطار لها جناحین بر سبیل
استعجال متوجه دار السلطنة هرات گشت و چون لشکریان هنوز خاطر
از اشتغال اهل و عیال خود نپرداخته بودند بالضرورة بر وجه جمع آمده بودند

و اظهار خلوص بندگی نموده و او بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی
فریفته و مغرور گشته که لشکر جغتای و ترکمان کمرج البحرین یلتقیان بر وی
جمع آمدند و بهنگام کارزار معاون و ظهیر [illegible] خواهند بود غافل از آنکه
کار بدولت نه بتدبیر ماست ۰۰ تا ز خدا نصرت و فرصت کراست
بعد ازین خیال چون از اختلاف افواه رجال مسموع شد که انجماعات
سر جهالت دست بی آزرمی از آستین وقاحت بیرون کرده اخذ مال
مسلمانان و تعدی با اهل و عیال ایشان کرده معابد اهل اسلام مراتع
دواب و انعام انجماعت کالانعام گشته بنا بر نایره حمیت و صفای طویت
بر حسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه روی توکل بپارگاه خیر الناصرین
آورده دست توسل بخاتم النبیین محکم کرده با جمعی اندک مسموع توعده
صادقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله چون باد صرصر
روی بآن جنود لشکر آوردیم چون نیت خالص و عقیدت صادق بود
حسب المراد بحسن اخلاص و اعتقاد خود کامیاب شدیم و شک نیست
که تفصیل این قضیه مذکور مجلس عالی شده باشد بتکرار آن احتیاج نیست
ذکر آنچه در باب عناد اولاد خاقان شهید سلطان ابوسعید میرزا [illegible]
لشکر جهت دفع ایشان فرموده بودند هر آینه طریقه اختصاص و دوستی
و وظیفه اتحاد و یکجهتی مسلوک و مرعی داشته اعطاف میفرمایند
اما پوشیده نباشد که از صادرات احوال و واردات افعال این محبت که
عقلا [illegible] استدلال می توان کرد که جز محض تاییدات الهی و کمال
توفیقات نامتناهی امری دگر نمی تواند بود امیدواری بفیض فضل الهی
آنست که این موهبت دایم و این وسیله قایم باشد و کما انکه بعد ازین

فتوحات غیبیه که روی نموده و وفور جنود که از عد علاوه افزون است و از حفظ
ضبط و ادراک بیرون جمع آمده از آن وقت الی یومنا هذا هر روز از
جانب صحرا فوجی و از طرف دریا موجی ضمیمهٔ باقی افواج و علاوهٔ سایر
امواج میشود و عکس ذلک شمل ملیتم ایشان در وبال و احتراق پیوسته
از جانب سلطان محمود میرزا قوماً بعد قوم میرسند چنانچه درین ایام
مبارز الدین احمد مشتاق با پانصد کس از اکجان و مخصوصان او
اتفاق نموده اند و شجاع الدین شیخ عبدالله عباسی و جلال الدین الغ
بیک و مبارز الدین اسکندر باشلیغ جماعت امرا و لشکریان او جدا
شده به پایهٔ سریر فلک مصیر آمده در سلک باقی بندگان انتظام یافته
معمور بحر عنایت و عاطفت کشتند و امیرزادهٔ مشار الیه دو سه روزه
باستشفاع عالیجاه ولایت پناه ارشاد مآب هدایت ایاب اسلام ملاذ
خلایق معاذ واقف اسرار جبروتی کاشف اطوار ملکوتی محرم حرم لی
مع الله محرم مشکاة و لا نعبد الا ایاه قدوة الاولیاء و الاتقیاء
ناصر الحق و الشریعة و الدین خواجه عبدالملک پارسا ادام الله ظلاله
برکاته مانده و الا تمان جماعت که از پیش او آمده اند جهت دفع او کفایت است
بعد از وقوع این امور و حصول این فتوح داعیه این بود که جهت انهای
این اخبار معتمدی فرستند باز توقف نمودیم تا ایلچیان آن محب که
نزد این جانب اند معاودت نمایند و کیفیت کتابت و شرح حالات
معلوم کرده مناسب آن حال کسی فرستاده شود تا کنون که کتابت عالی
رسید و مبنی بود از آنکه خاطر عاطر مایل تاکید و تجدید مبانی دوستی
و یکانکی قدیمی است بر رای صواب نمای خان اقتضا نمود که چون جماعت

که قامع استحکام بنیان مودت بودند انعدام پذیرفتند و آن کروه که
همواره فساد می نمودند از میانه زایل شده نابود و مرتفع گشتند اکنون
استشمام روایح یک جهتی و وداد از مشام جان و استنشاق فوایح
یکانکی از دماغ دل می توان نمود درین نوبت سرانجام و اتمام این مهام
ی ه عظیم الشان بوجود فایض الجود عزیز مشفق بر اهل اسلام و سعادت ممتد
فایق بر کافهٔ انام که همواره دعاء دین و دولت سلاطین رفیع منزلت
بمیامن همم عالیهٔ اسلاف کرام ایشان محکم بوده باشد و قوایم ملک
و ملت خواقین عالی رتبت بیمن توجه اجداد عظام ایشان راسخ
و مبرم رجوع می باید فهو د بعد از استخاره من الله تعالی قرعهٔ اختیار
باین کار بر اسم بزرگوار شیخ عالیجاه ولایت پناه کرامت شعار ولایت
دثار المستغنی عن التعریف بالاسم و الالقاب فانه قال انی عبد الله
آتانی الکتاب واقع شد تا مبانی اختصاص و دوستی و مراسم اتحاد
و یک جهتی با مواثیق ایمان و شرایط پیمان بنوعی استحکام و استقرار
یابد که بهیچ وجه تغیر پذیر نباشد و آنچه شیخ الاسلام مشار الیه
کوید و سازد معتبر و معمول علیه است از این جانب بهمین منوال مجدد [illegible] مقیدست که
طریق مستقیم وداد [illegible] خواهند کردید باقی حالات بتقریر دلپذیر
عالیجناب شیخ الاسلام کبیر مفوض است و التوفیق من الله العلی العظیم
ظلال [illegible] دولت و حشمت و جلال [illegible] مبسوط باد

کتابت سلطان حسین میرزا بسلطان محمد روی

هر چند بواسطهٔ تنازل ابدان و تباعد بلدان و مخالفت روزگار و معاندت
ادوار روابط معاقد موالات و روابط مکاتبت و مقالات نسبت

بعالیجناب سلطنت مآب شوکت منقبت نصفت منزلت سلطان اعلا اعظم
قدوة السلاطين في العرب والعجم فص خاتم معدلت گستری بلند طارم رعیت
پروری رافع الویة الشرع المتين والدين المبين قامع طوايف الكفرة و
المشركين والمتمردين محيي مراسم العدل والاحسان ماحي مراسم الظلم
والجور والطغيان باسط مهاد العدل والانصاف هادم اساس الجور
والاعتساف مظهر ظهور السلطان ظل الله مظهر بارقة نور السلطان
العادل حبيب الله المؤيد بعنايات الملك الصمد غياث السلطنة والخلافة
والدنيا والدين سلطان محمد خصه الله تعالى في الدارين بالعز السرمد
وایده الله تعالی میامن زمانه وشید ارکان دولته بعونه واحسانه گردد
وصول ورشته حصول سمت انتظام تهذیب یافته اما بحکم الارواح
جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف بواسطه استماع خصایل
ملکی صفات وشمایل ملکی ملکات روابط ارادت واعتقاد وضوابط
مصادقت واتحاد ارتباط لا کلام واستحکام لا انفصام دارد ع
قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است ° بناء على تجديد هذه الرابطة
القديمة اصناف دعوات صافية الاوصاف ومدحات وافية
الاصناف اهدا واتحاف گردانیده اعلاء معالم دین ودولت وارتفاع
مراسم شوکت وعظمت آنعالیجناب نصفت مآب در[...] مسئلت ومستدعی
می باشد انه علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر هذا مرقوم صحیفه انها
آنکه دارنده رقعه وداد از اولاد مرحوم جلال الدین خداداد ولد
مغفور شمس الدين محمد جلال الاسلام باز نموده که پدر ایشان مسماه
مرحومه پادشاه ملک است بنت صلبیه سلطان مغفور سعید

بایزید وبرطبق آن محضر بخطوط اکابر وثقات عرض نمودند وچنان معلوم
شد که پدر مذکور وپدر مادر ایشان درآنجانب بجوار رحمت پروردگار
وصول یافته اند وازانجا که مقتضیات خصایل حمیده وملکات جلایل
پسندیده آنعالیجناب است که همواره بر ابقاء ذکر جمیل واسترضاء رب
جلیل مقصور است بنابر استقرار حقوق در مراکز آن بمحافظت جهات
ومتروکات مشار الیهما سپرده اند معتمد جهت تصرف ترکه مذکوره
فلان عزیمت آنجا نمود امل واثق ورجا صادق آنست که جهت وصول جهات
مذکوره بمشار الیه التفات شریف که پیوسته بر تاکید قوانین عدالت
وتشیید قواعد شریعت متوجه است مبذول خواهند فرمود تا حق
بمستحق رسیده موجب اشتهار مکارم اخلاق وسبب انتشار محاسن
اوصاف آن یگانه آفاق گردد زیادتی اطناب از تکلف نرفت
اسباب مراد [...] واماني در سلک شادمانی منتظم باد

مکتوب سلطان حسین میرزا به یعقوب پادشاه

عالیجناب اخوت مآب سلطنت انتساب جلالت پناه عدالت دستگاه مطلع
انوار الهی مهبط اسرار نامتناهی گلبن چمن سلطنت وشهریاری ثمره شجره
دولت وکامگاری مصدوق مصدوقه ما هذا بشرا ان هذا الا ملك
کریم مکرم [...] ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظيم
المنور بنور ولایة القلوب مظفر السلطنة والخلافة والدنيا و
الدين سلطان يعقوب شيد الله تعالى قواعد دولته ومملكته المجد
نسایم روح پرور مودت وشمایم روح گستر محبت که از ریاض حدیقه
وفاق وفیاض روضه اتفاق شیوه نزاهت وطراوت پذیرفته باشد

مجری تازه نهال بوستان موافقت و مزین گلستان مرافقت
گشته گلبرگ حدایق اعتقاد و شکوفه بساتین اتحاد را دم وارثات
مجلس فردوس آیین میسازد مسئول از نعم حضرت لایزال آنکه روز
بروز چمن اقبال و گلشن جاه و جلال را خضرت و نضارت در تزاید
باشد انه سمیع و مجیب هذا انهای رای عقده کشای آنکه چون مدت
مدید شد که رابطهٔ مصادقت و سلسلهٔ موافقت مؤکد از صوری
و معنوی از جانبین شیوهٔ تحقق و تمکن پذیرفته یوما فیوما تاسیس
مبانی دوستی و تشیید قواعد یکجهتی در رفعت و علو متزاید است
و قضایای نیت و قصوای امنیت بران مقصور که هر چند موادرات
روز افزون را سمت ازدیاد حاصل دست تمنی این مراد بگردن
مقصود حمایل باشد و هر آینه بموجب قلب المؤمن مرآت المؤمن
بی شك و ریب بر صحایف ضمیر خورشید نظیر که مطلع انوار غیب است
این صورت جای گیر و این معنی صورت پذیر خواهد بود در هر چه از
اسباب بهجت و کامکاری و آثار مسرت و بختیاری بر روی دولت
و بر ناصیهٔ سعادت چهره کشاید ضمیر آفتاب تاثیر را از ان خرم و
مسرور نیفزاید از انجمله آنکه پیوسته خاطر دریا مقاطر را داعیهٔ چنان
بود که گلبن چمن سلطنت و اقتدار فرزند ارجمند کامکار مظفر
منصور نامدار اختر برج سلطنت و شهریاری نور باصرهٔ خلافت
و کامکاری الممدوح بلسان العبید والحرار ابو المنصور مظفر حسین
بهادر را که در بوستان امید نهال دولتش ما آب سرچشمهٔ احسان
پرورش یافته و از چنین مبدیش آثار سعادت سرمدی تافته است

یکی از مخدرات حجلهٔ عصمت و مستورات تتق عفت در حوزهٔ از
دواج و مسند کیان زواج در آید تا فروغ مشاعل حسن فردوس
آیین شان تابش چهرهٔ مراد و بینش دیدهٔ اعتقاد را موروث باعث
گردد تا بدین ولا بموجب الامور مرهونة باوقاتها یکی از معصومات
پردهٔ سلطنت که در حقیقت او نیز چون فرزند مشار الیه گوشهٔ
جگر و نور بصر بود در عقدهٔ عقد بختیاری فرزند مشار الیه در
آورده جشنی چون صحن مرغزار رضوان و فضای روضهٔ جنان
ترتیب کرده آمد و چندگاه بلکه چند ماه ساحت باغ زاغان را
مطاف ارباب سور و سرور و مجمع اهل عزت و حضور ساخته
صدای ندای کامیابی را بسطح فلک سیمابی رسانیده شد و برسم
ساحق درگاه آنعالیجاه مبلغ کذا فرستاده شد مترقب آنکه پیوسته
اعلام نوادر احوال مسائحر و تعاقب اوضاع وارده را در ضمن مکاتبات
شوق آمیز و مراسلات صدق انگیز لازم شمرند زیادت اطناب نرفت

مکتوب امیر تیمور گورکان بقیصر روم ایلدرم بایزید

رحم الله امراء عرف قدره ولم یتعد طوره بحمد الله که ممالك ربع مسکون
در تحت تصرف ماست ملوك اطراف مطیع و منقاد و امور مملکت
بر نهج مراد و گردنکشان جهان سر از ربقهٔ فرمان نمی تابند و سر
داران عالم گردن در طوق حکم ما دارند ما حال نسب و تبار ترا میدانیم
واصل را جاور ترا می شناسیم که منتهی بترکمان کشتی بان میشود اگر
کشتی محال که در غرقاب خیال افکنده بادبان حرکت فرو گیری و در
ساحل سلامت لنگر اندازی تا از تلاطم امواج محنت غرق دریای

ملالت نشوی ترا بهتر باشد حد خود نگاه دار و پای از اندازه گلیم
خود بیرون منه بواسطه انکه با لشکر فرنگ جهت فرض جهاد کمر اجتهاد
بسته اصلا متعرض ولایت تو نشدیم تا از مرور لشکر منصور غبار
فرا بر دامن روزگار مردم آن دیار نه نشیند و نعوذ بالله موجب ملالت
مسلمانان و شماتت بیدینان گردد اکنون قدم در مقام فضولی نهاده
سخنی که نه حد تست میگویی و چیزی که بتو نمیرسد میجویی بلا به زود
خود میکشی و قدر عافیت نمیدانی بیت مکن انکه هرگز نکردست کس
بدین رهنمون تو دیو ست و بس * عقل را کار فرمای و در بلا و فتنه
بروی خود مگشای اترکوا الترک ما ترکوکم معنی بدان زن بر حلقه ماری
که آشوب بلا می آید ونص الفتنة نائمة بخوان فتنه آن بهتر که همچنان
بخواب والسلام علی من اتبع الهدی تحریرا فی محرم الحرام سنه ثلث و ثمانمایه

مکتوب پادشاه خطای بشاهرخ میرزا

دای منگ پادشاه معظم نامه در سال میفرستاید بدیار سمرقند بشاهرخ
بهادر را فکر میکنم خداوند تعالی جمیع خلایق بیافرید آنچه در میان آسمان
و زمین است تا هر یکی براحت و رفاهیت باشند بنابرآن اکنون امر خداوند
مالک روی زمین گشته ایم بمتابعت حکم الهی جهانداری میکنیم سبب
این میان دور و نزدیک فرق نمی کنیم همه را برابر و یکسان نگاه میداریم
پیش از این شنیدیم که تو نیک عاقل و کامل و از همگنان برتری بامر خداوند
تعالی اطاعت می نمایی و رعایا و لشکری را پرورش داده و در باره همگنان
احسان و نیکویی رسانیده سبب آن نیک شاد گشتیم علی الخصوص
ایلچی فرستادیم تا کمخا و ترغو و خلعت رسانند چون که ایلچی رسیده تو نیک

تعظیم امر ما نموده و مرحمت ما را نیک ظاهر گردانیده همه خرد و بزرگ
شاد گشتند فی الحال ایلچی فرستادی تا خدمت و تحفه اسپان و متاعها
آن دیار رسانیدند بجهت صدق نمودن ترا دیدیم که شایسته ستایش
و نوازش باشی پیشتر در زمان اول پدر تو تیمور قوم را بامر
خداوند تعالی اطاعت آورده تا ای زده پادشاه اعلی ما را خدمت
نموده تحفه و ایلچیان منقطع نگردانیده سبب این مردمان آن دیار
را امان داده و همگنان را دولتمند گردانیده دیدیم که تو بهمت و روش
پدر نیک متابعت نموده اکنون دو حجون پای از کسان و هزاره سوجی
ودانگ جی ک صدن سون قونجی با جمع فرستادیم با تهنیت و
خلعت کمخا و ترغو و غیرها تا صدق ظاهر گردد بعد ازین کسان و سیتیم
تا آمد و رفت کنند تا راه منقطع نشود تا تجارت و کسب بمراد خویش
کنند خلیل سلطان برادرزاده تست می باید که ویرا نیک تربیت نمایی
تا حق زادگی خویش بجای آورده باشی تو می باید که بصدق و راستی
متابعت نمایی این است که اعلام کرده میشود

مکتوب شاهرخ میرزا به پادشاه خطای

بجانب دای منگ پادشاه از شاهرخ سلطان سلام ما لا کلام چون
خداوند تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله آدم را علیه السلام بیافرید
و بعضی فرزندان او را پیغمبر و رسول گردانید و ایشان را بخلق فرستاد
تا آدمیان را بحق دعوت کنند و باز بعضی از پیغمبران را چون ابرهیم
و موسی و داود علیهم السلام کتاب داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن
روزگار را فرمود تا بشریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند و مجموع این

رسولان مردم را بدین توحید و خداپرستی دعوت کردند و از آفتاب
و ماه و ستاره و سلطان نوبت پرستیدن باز داشتند و هر کدام
از این رسولان را شریعتی مخصوص بود اما همه در توحید خدای متفق
بودند چون نوبت رسالت و پیغمبری رسول ما محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم رسید شریعتهاء دیگر منسوخ گشت و او رسول و پیغمبر
آخر الزمان شد همه عالمیان امیر و سلطان و وزیر و غنی و فقیر و
صغیر و کبیر را بشریعت او عمل می باید کرد و ترک ملتها و شریعتهاء
گذشته می باید داد اعتقاد بحق و درست این است و مسلمانی عبارت
از این است پیشتر از این بچند سال چنگیز خان خروج کرد و بعضی فرزندان
خود را بولایتها و مملکتها فرستاد جوجی خان را بحدود سرای و قوم
و دشت قبچاق و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبک و جانی بک
و اورس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و بشریعت محمد علیه السلام
عمل میکردند و هولاکو خان را ببلاد خراسان و عراق و نواحی آن مقرر
کردانید پس از آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ولایت بودند چون
آفتاب شریعت محمدی در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی
بودند و بسعادت اسلام مشرف گشته باخرت رفتند چون پادشاه
در راست گوی غازان و الجایتو سلطان و پادشاه سعید ابو سعید بهادر
خان تا نوبت حکومت و فرماندهی و سلطنت و کامرانی به پدر
مخدوم مم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید ایشان نیز در جمیع ممالک
بشریعت محمد علیه السلام عمل می نمودند و در ایام سلطنت و جهانداری
ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هرچه تمامتر بود اکنون که بلطف و

فضل خداوند تعالی این ممالک خراسان و عراق و ما وراء النهر و غیرها
در قبضه تصرف آمده در تمامی ممالک حکم بموجب شریعت نبویه میکنیم
و امر معروف و نهی منکر کرده یرغو و قواعد چنگیز خانی ممنوع است
چون تعیین و تحقیق شد که نجات و خلاص در قیامت و سلطنت و دولت
در دنیا بسبب ایمان و اسلام و عنایت خداوند تعالی است با رعیت بعدل
و داد و انصاف زندگانی کردن واجب است امید بموهبت و کرم حق تعالی
آنست که ایشان نیز در ممالک بشریعت رسول علیه السلام عمل کنند
و مسلمانی را قوت دهند تا باشد که پادشاهی چند روزه دنیا بپادشاهی
آخرت که وللآخرة خیر لک من الاولی متصل گردد درین وقت ایلچیان
از آن طرف رسیدند و تحفها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری
آن ممالک گفتند محبت و دوستی که میان پدران بود بر موجب محبة
الآباء قرابة الابناء تازه گشت ما نیز از این طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم
تا خبر سلامتی رسانند مقرر آنست که بعد ازین راهها گشاده باشد تا
بازرگانان بسلامت آیند و روند که این معنی سبب آبادانی مملکت و
نیکونامی دنیا و آخرت است توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط
وداد رفیق اهل طریق بـــــــــــاد دوم

کتابت نواب شاهرخی بوالی مصر

بسم الله الرحمن الرحیم   شاهرخ بهادر الی المقام
العالی الاشرفی الاعظمی الامجدی المجاهدی المرابطی العاملی العالمی
العادلی الباذلی الملک الظاهر جقمق بیک افاض الله تعالی علیه بره
و احسانه و رفع فوق الفرقدین شانه بعد حمد الله الذی لا اله الا

وجوده على وجيات الكاينات وشهد بوحدانيته رصف صنوف المكرمات
يكرم عباده بمواهب الحسنات وهو الذي تقبل التوبة عن عباده ويعفوا
عن السيات والصلوة على من اتى بالمعجزات الباهرات وعلى آله واصحابه
النجوم الزهرات ننهي اليكم فنون التحيات الزاكيات والتسليمات الوافيات
عن فرط المحبة والوداد وكمال المودة والاتحاد قصر الشوق لا انفصام لها
فصمت بهما اللسان بمقال وقد انتصبت الرايات المنصورة الايات و
ارتفعت الاعلام المسعودة الاعلام لضبط ممالك العراق واستهوت
طوائر الاشتياق وابتدعت ضماير الوفاق الى استعلام سلامة احوالكم الكرام
واستخبار سعادة آمالكم ثم الذي نعلم بان بعض الاوقاف الحرمين
الشريفين زادهما الله تعالى توقيرا واحتراما في ممالكنا المحروسة وكان
يحصل منها في كل سنه يذهب به اليهما وقد تكاثرت الاخبار وتوافرت
الاثار انه لم يصل منه شي كما ينبغي الى الفقراء المستحقين بنا على
ذلك ارسلنا اليكم المولوي الاعظم الفاضل الكامل اسوة المحققين
كمال الملة والدين عبد الرزاق بلغه الله تعالى اعلى مدارج الارتقاء
خلف قاضي حضرتنا وامامنا القرب بين يدينا وامامنا لنا مروا
اهل الحرمين الشريفين ان يعينوا رسولا صالحا يعرف هذا المولى
المرسل ويجي ذلك الرجل كل سنه ويذهب بالحاصل من الوقف
المذكور ويوصل الى مصارف الوجوب ومظان الاستحقاق ممن له
حق فيه وثبت له الخلاق وينبغي ان يكون على القاعدة المستمرة ابواب
المكاتبات العالية مفتوحة ومسالك المراسلات مسلوكة والباقي
من الاحوال واقبال مفوض الى تقرير المولى الاعظم المشار اليه بلغكم الله

تعالى الى اسنى المطالب وانجح المقاصد والمآرب واصدرنا ذلك
في اواسط ذي قعده الحرام بسنه تسع واربعين وثمانمايه والحمد لله
رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين والسلام على
من اتبع الهدى رب اختم بالخير والعافية الحسيني

کسی کو تو پیغام آرد بروش ❁ زجرخ برین بر فرازد سرش
رشحات ارقام اقلام عنبرفام جناب فرزند بجان پیوند بی مانند
ارجمند خلد الله ملکه وسلطانه وعمره فی اکتساب المرامات
وحصول السعادات شعر كَنَشْرِ القَطْرِ فاحَ بِكُلِّ قِطْنٍ
وكالنَّارِيِّ عَطَّرَ كُلَّ دَارٍ ❁ بل چون صحت بمهموم وبهجت بمغموم
رسید دیده مرمد را مکحل کرد ❁ نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن ❁ سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم
دل دیجور دیده مهجور را قوت وقوت وصحت وقربت داد وفي
ذلك فليتنافس المتنافسون دعا بی ریا معبا در کسوت اهل صفا
هم محاوره مسیحا اتحاف میرود اما حديث الشوق فقد جل عمره
عن الطوق بيت جه نویسم که دل از دست فراقت چه کشید
یا زنادیدن آن دیده بمن دیده چه دید ❁ خواستم حال فراقت بقلم شرح دهم
حال دل در قلم آمد ز قلم خون بچکید ❁ استکشاف مجاری حالات که کرده
بود اگر شمه از حکایت گردش گردون دون و روش چرخ بوقلمون
قلمی شود ❁ فریاد بر آید ز دل هر که بخواند واقعی حال انکه بر مقتضی
قهر قهرمان جبروت یوم السبت الثامن عشر من رجب سنه ثمان

ثمانین وسبعمایه رایات جهانگشای واعلام عالم آرای حضرت امیر کلان
شهریار جهان قطب الحق والدین امیر تیمور کورکان زینه الله فی خلود
السلطنه بالعدل والاحسان بمملکت کورستان رسید وحضرت مخدوم
ممالک پناه پناه اهل الله شهریار ممالک واسلام خلد الله عزه عز الا
را با متعلقان وفرزندان باسرها در قید اسر وخذلان کشید هرچند
این ضعیف با خدم وحشم ومتعلقان از تلاطم امواج آن دریای بی پایان
تراکم افواج آن دلیران جهان بکران امن وامان افتاد اما اکثر زن ومرد
ودلیران روزنبرد وطفل وپیر وغنی وفقیر علف شمشیر وهدف تیر
وبرده واسیر شدند وبعضی دیکر که بجنک مشغول بودند ومقابله
مشغوف بودند — فرصت تیر بکایک شان بنود
سبحان باکیش می انداختند • قواعد قلاع که الیف سماک ورديف
افلاک بود بالکلیه منقلع کشت • علیها فحش در ان روز هیجا
الغبراء انا فحماست کوئی • خزاین ودفاین ونفایس وعرایس
وکمر وتاج جمله بباد وتاراج رفت واهل تاج محتاج شدند بقاع
ولایت واصقاع مملکت که باغات وبساتینش در نمود از جنات
تجری من تحتها الانهار دم صفت ما لا عین رات ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر میزدند وانواع اثمار واشجارش که بالطلح منضود
وماء مسکوب وفاکهة کثیرة مما یتخیرون دعوی تعادل وتقابل
میکردند از دست برد پامال عساکر بلد جدوا در غیر بی زرع رسید
وقصور موکد وبروج مشید که قایمة علی اصولها نعت آن بود تمت
خاویة علی عروشها یافت — بساط غوانی کرفته توابع

مقام عنادل کرفته عناکب • سمن زار کشته دیار جو الغف
چمن زار کشته مقام ثعالب • مرغان که در هوای آن مکان طیران
میکنند بزبان خال بدین مقال مترنم اند که انی یحیی هذه الله بعد موتها
بقایا اسیف واسیه یعنی اکابر واعالی هر دیار که انا اکثر منک مالا واعز
نفرا اهریک کوئی حکایتی بود ومستورات عفیفات هر شبستان که
حور مقصورات فی الخیام در شان ایشان آیتی پای برهنه وکشاده
سر جلا وطن کرده در اطراف وارجاء بلاد واکناف قری وبلاد فریاد
انت فی واد وانا فی واد میکنند واز فرط نامرادی وبی توتی وبی زادی
در بدر می پویند واز هر جا وهر کس لقمه وخرقه میجویند هر امیری اسیری
کشته اکر کشته نکشته وهر دستوری مزدوری سرخیل اوند جاشی شاکرد
پایکاسی هر صاحب علم وطبلی خادم سالار اصطبلی هر کسی جاکر هر خسی
هر نسبی محتاج هر خسیسی هر ادیبی مطعون بی ادبی هر نسیبی مغبون
هر بی نسبی شده آری چه توان ما شاء الله کان —
چنین است رسم سرای درشت • کهی پشت زین وکهی زین بر پشت
دل شکسته را که افکار روزکار نمود ناشاد زکار دست هر دم از عالم غیب
بر عیب این ندا میرسد که —
ای دل درین دیار تحمل قرار نیست • دستان جهان بداد که آن پایدار نیست
منتظری بمرتبه واعتبار خویش • هیچ از عالم دکران اعتبار نیست
صبر وتحمل است درین کار چاره با قضا • تدبیر این قضیه برون زین چهار نیست
بنشین بر آستان رضا چون بهیچ باب • ما را درون پرده تقدیر بار نیست
در حیز وجود نیامده است • آن سینه کز خدنک حوادث فکار نیست

نمانند کلن واوست خداوند کارها • با کار او مرا و ترا هیچ کار نیست

القصه اگر عنان بنان بتصرف خامهٔ جامه سیاه باز گزارد تا در میدان

تبیان جولان نماید هم چندان نویسد آنگه با آخر نرسد

تو بمان از برای من بجهان • که من اندر جهان ترا دارم

کتابت نواب شاهرخی بسلطان خلیل والی ماوراء النهر

خلد الله تعالی فی خلود السلطنه و دوام الخلافه عمره نصیر السلطان

خلیلا بعد از رفع تسلیمات ابوت شعار و تحیات شفقت دثار معلوم

داند که پدر بزرگوار انار الله برهانه که جنت نوایب بود برحمت ایزدی

پیوست و تو امروز مرا بجای برادر و فرزند از جان شیرین تری و در روشنائی

چشم گرامی تری و هر چه ترا آرزو باشد از خزاین و ممالک و عسا کر دریغ

نیست حالا مصلحت آنست که از سر بصیرت کامل پیش آئی تا بر اتفاق

باشد بران اتفاق نموده عمل نماییم و از صداقت دوست و عداوت

دشمن شرایط اتقا و اینی نگاه داشته بموجب فرموده وَأَحْسِن كَمَا

أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ در جمیع امور عمل نموده در مدد یکدیگر سعی

و از طریق موافقت سلوک داریم و قطع کرده یکدیگر شیوهٔ متابعت

سپریم و اگر عیاذا بالله نزغ الشیطان که انسان هر اینه از ان معصوم

نتواند بود در راه آید جادهٔ لا تثريب عليكم اليوم کشاده باید چنانچه

غباری بر آینه خاطر خطیر نماند در مقام مقاومت اعدا کنفس واحده

باشیم تا اختلال با حوال ممالک راه نیابد و هر کس از احوال ضمیر

نقش پذیر شود و اگر میان اخوان سنت رافعت متنوع باشد و طی

حلاوت سلوک آید عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد

بایدکه مادام قبلهٔ مرادات و کعبهٔ مرامات شناسد تا دوستان مسرور و

دشمنان مقهور گردیده مملکت قرار یابد و دولت پایدار ماند والسلام

کتابت نواب شاهرخی بمیرزا احمد بن عمر شیخ میرزا

فرزند اعز امجد معز السلطنت سلطان احمد اطال الله تعالی بقاءه فی

خلود السعادات الابدیه و حصول المرادات السرمدیه و فور السلام

و صنوف تحایا که نسایم آن از مهب فیض اشفاق باشد و بریاض نفحات

حلاوت کند دمزین بزینت مهربانی و محلی بحلیهٔ تعطف جا و دانی

تامل نماید همگی خاطر عاطر و جملگی ضمیر منیر متعلق احوال خود شناسد

اشتیاق و آرزومندی بملاقات عزیز فرزندی فوق الحد تصور کند

توفیق ذوق تلاقی مقدر باشد ١٢ ربیع الاول از دار السلطنه هرات

انفاذ می یابد در حالتی که شکر مواهب یزدانی واجبست لله الحمد و المنة

چنین استماع میرود که میان او و فرزند الغ بیگ بمجرد سخنان نامعتبر

اهل فساد صورتی که متضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نموده

این خبر که در مملکت عراق بما رسید و بسبب بعد مسافت تدارک

آن نکرد اختیم چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن

فرزند عازم مغولستان است بغایت بدیع و بعید نمود جه کمال اهتمام

این جانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم

دارد و وثوق کامل و اعتقاد شامل انکه از سر استظهار تمام متوجه شود

تا مبانی فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد این صورت از

روی رعایت صلهٔ رحم و راه مسلمانی و غمخواری مسلمانان رفع افتاد

و از تکلف و تصلف و شایبهٔ مکر و حقد عاری است جمعی که ملازم اند

شاید متوهم شده آنفرزند را مانع آیند که حرکات ناشایست
ازیشان اختیاراً او اضطراراً صادر شده مجموع را ایمن سازد
که جریمهٔ همه را عفو فرمودیم الماضی لایذکر و حقا ثم حقا که همه را
در پناه رافت ماوی خواهیم داد و توفیق من الله المستعان عمرت
چون نتیجهٔ خرد باقی باد والسلام

مکتوب شاهرخ بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ میرزا والی فارس

جناب فرزندی اعزی بسلام مخصوص گشته بداند که بفیض فضل الهی
و یمن تاییدات نامتناهی احوال این ممالک بر مناهج استقامت
استقرار یافته و امور این ولایات بر مجاری استدامت استمرار
پذیرفته و هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت درر کرم
و غرر نعم نصب دولت و قسمت حشمت ما می آید هر مراد که بر خاطر
گذرانیم دولت مساعدت می نماید و روزگار موافقت میسر باید اکنون
همت بر تفریق جمع و تمزیق شمل قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایات
آذربایجان مصروف است حالا عزیمت آنست که زمستان در ری و طارم
گذرانیم و چون طلیعهٔ بهار پیدا شود رایت شاهی افراخته سوار
و پیاده لشکر با ایشان نیل یکرخ بدین مهم آورده فورین بلخ
را گشاییم و دست بردی باو نماییم چه از ان زمان که نازلهٔ جناب
برادر مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک آن
قضیه فرض عین بل عین فرض دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا که
درین ممالک واقع شد چنانچه فرزندی را معلوم است توجه بان
طرف میسر نمی شد امروز بحمد الله ممالک خوارزم و خراسان و زابل و

ان
کابل تا اقصی هندوستان و مملکت ماوراء النهر و ترکستان و مازندران
با تمامت طبرستان در تحت تصرف بندگان ماست و خاطر از جوانب
جمع و حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده صد هزار سوار سریک جون
ابوی غراء و برق درخشان در اردوی همایون ملازم اند و هیچ آفریده
با این خیال ازین عقد ولایا مثل انتظام مصون باد این جرات نموده
که قرا یوسف نموده و الحالة هذه سواد استبداد از سر بیرون نکرده
بر شیوهٔ مخالفت مستمر است انتقام ازو شرعا و طبعا و عقلا و نقلا
بر ما و آنفرزند واجب است و دفع او از مفترضات اگر ما با یکدیگر راه
مباسطت گشاده نداریم و جادهٔ اتحاد نسپریم و در جذب منافع
و دفع مضار مشارک و متشابک نشویم دشمن قوت گیرد و طمع
او در ممالک زیادت گردد می باید که اول بهار با لشکر نصرت شعار
متوجه شده در حدود ری اتفاق ملاقات باشد و بهیات مجموعی
روی بدین مهم آورده هر چه صلاح وقت باشد بتقدیم افتد و
پیش از ملاقات امرا هر کرا صلاح داند فرستد تا مشورت نموده
هر چه مقرر باشد باتمام رسد ان شاء الله تعالی تحریرا فی
رجب المرجب سنه ست عشر و ثمانمایه

فرمان پادشاه مرحوم ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بنواب پادشاهی همایونی انشاء شیخ زین

فرزند حمید خصال نیکو خصال نو بر گلشن نجابت برخوردار گلزار آمال و
نهال کثیر الاثمار بهار اعتدال مهین شجرهٔ چمن دولت و اقبال
و نو بر ترین دوحهٔ گلشن خلافت و جلال امروح الروح و راحة

الفواد وخلاصة الکلام الاولاد الاکباد المطاع الدهر الناهی و المطیع
الاوامر و النواهی المستعین من الله الذی یحکم و یامر معز السلطنة
و الخلافة محمد همایون بهادر که طراوت بستان آمالش بوفور شجرات
دولت بی‌زوال یوما فیوما متزاید باد و لطافت گلستان عزت و جلالش
بظهور ثمرات سعادت و اقبال ساعة فساعة متصاعد عاطفت
بادشاهی شامل الحال و متکفل حصول امانی و آمال خود شناخته بداند
که مسافران سریع السفر و مبشران بدیع الخبر یعنی قاصدان
ستوده سیر در اشرف ساعات و اسعد اوقات بر تقبیل آستان
ملک آشیان شرف استسعاد یافته بذروه عرض رسانیدند که
واهب العطیات آن قرة العین را ثمرة الفوادی بخشیده و آن
ثمرة الفواد را قرة العینی ارزانی داشته روضه خلافت را غنچه
شکفته کشوده است و بر گلبن سلطنت گل نوی رخ نموده از آسمان
دولت ماهی طالع گشته و در کشور سعادت شاهی ظهور کرده سپاس
گذاری این موهبت کبری و سپاس داری این عطیت عظمی بجا بجا
آورده میشود که الحمد لله الذی ابد اصول دولتنا القاهرة بالفروع
المتکاثره و عقب ازهار خلافتنا الباهرة بالثمرات الزاهرة المتوالده
و آثار شکر کردگار را از مضمون بصدق مقرون لئن شکرتم لازیدنکم
چشم داشته می‌آید و ما ترقبنا من الله القریب الا مع حصول ما ترقبنا
من القریب المجیب می باید که آن عزیز فرزند خاطر عاطر را بر تهنیت
این عاطفت متوجه شناخته بعنایات مجدده بادشاهی مستظهر و
امیدوار باشد و مواهب مجدده الهی را علی الدوام متذکر و شکر گذار

خجسته بهار گلشن خلافت و جهانبانی و رونق گلزار سلطنت و کشورستانی
نهال حدایق بخش حدایق حشمت و سروری و خسرو آفتاب درخش
مراتب شوکت و دین پروری جوهر فرد خزینه بادشاهی در یتیم گنجینه
شهنشاهی یعنی برادر اعز ارشد ارجمند کامکار منظور انظار حضرت
آفریدگار مؤید الشریعة الشریفة الغرا و مقوی الملة الباهرة الحنیفیة
البیضا المستنصر من الله الذی یعین و ینصر معز السلطنة و الخلافة
محمد کامران بهادر طول الله بقاوه و رفع بین الانام لواوه نسایم شوق
انگیز عطوفت و اشفاق و شمایم عطرآمیز محبت و اشتیاق را معطر
مشام و محرک روضه اتصال و التیام شناخته بصحیفه ضمیر دانش
پذیر مرتسم داند که بنا بر اقتضاء قضا و تاثیر قدر من و آن برادر مهربان
برابر واقع افتاده و حادثه روی [illegible] که ممتنع البیان است مستعجل
الکتمان اخفاء آن در حیز امکان نیست و اظهار آن متعذر زبان
خجسته بیان اراده آن نمود که خود کلمه چند تحریر کرده بحسن عبارتی
بدین معنی اشارتی نماید مجموم هموم عنان طاقت را دور بوده تعبیر
این واقعه بی تدبیر را بمنشیان فصیح التقریر فرمودن لازم نمود و آن
خصوصیات بر تفاصیل کیفیت وقوعش حامل فرمان نقاب خفا خواهد
گشود اما نمیدانم که آن عزیز برادر استماع این خبر وحشت اثر چگونه
نموده و این حادثه جانسوز را چگونه خواهد شنود بخاطر گذشته که امر
تصبر کرده شود و در آن باب نصیحتی نوشته شود اما آتش بی صبری
شعله بر کشید و مضمون کریمه لم تقولون ما لا تفعلون مانع نصیحت کردن

رزقنا الله وایاک الصبر اجزیلا و اصبر اجمیلا قبل از گسیختن این عقد جمعیت
و انگیختن این غبار ملیت حضرت پادشاه ولایت پناه انار الله برهانه
ازمّه اقتدار خلایق را باید دولت ما سپرده حکم فرموده که در لوازم
این معنی تقصیر ننمای اکنون اگرچه کوههای مصیبت دل خاک آمده ایم
و بغایت محزون و دل شکسته ایم اثقال هموم و آلام را از قلوب انار برداشته
کمر معاونت عباد و محافظت بلاد بسته ایم می باید که آن عزیز برادر امداد
و تقویت بدانچه داند و تواند اهتمام فرماید و همگی خاطرها را متوجه حصول
امانی و آمال خویش دانسته پرده خفا از وجوه مطالب و مقاصد خویش بگشاید

شاه شجاع ببرادرزاده خود شاه منصور نوشته

هو المالک فرزند اعز منصور ابقاه الله الملک الغفور بعد از تامل
سلام بی حد و آرزومندی بی عد بداند که پیش از این بزرگان گزیده فرموده اند
مَنْ تَصَدَّرَ قبل اوانه فقد تعرض لهوانه اما بفضل خالق خلایق و اثق ام
که اگرچه آن عزیز فرزند به حداثت سن است اما کفایت پیران و شهامت
اولوا العزم او را ثابت است   فاذا الجیوش لحسن عشرة حجة
و لداتها اذ ذاک فی اشغال   قعدت بهم هاتهم و سمت بر
هم الملوک و سورة الابطال   حسبها الحال او گردد اما اول این کار
چند مقدمه در بایست است اول صفا عقیدت با حضرت ربوبیت
که مَنْ کان لله کان الله له دوم حسن معاش با اصناف خلایق و التزام
تواضع و حلم و ازالت خودبینی و تکبر و نخوت بیدی و بسری و اماطت
لجاج و بدخوی و به موعظت نوشیروان اقتدا کند که ینبغی للمرء ان
یمنع نفسه من اربعة خصال لیلا یقع بمکروه العجلة و العجب و اللجاج

والتوانی لان ثمرة العجلة الندامة و ثمرة العجب النقصة و ثمرة
اللجاج الحیرة و ثمرة التوانی الضرر و الفاقه دیگر باید که همگی همت
و نهمت او بر اصلاح حال رعایا و زیردستان مقصور باشد
و دست ظلم و عدوان از ایشان کوتاه گرداند و منکر او پیوسته
در اموری بود که نفع آن تام و خیر آن شامل حال خاص و عام باشد
و هر خیر که باشد زود با مضا رساند و از قوت بفعل آرد تا مانعی
پیش نیاید چه گفته اند ینبغی للوالی ان یسهر لیلة فی مصالح الرعیة
و ینفذها فی نهاره دیگر با تمامت اصناف خلایق این نوع زندگانی
را ملتزم باشد ارباب و دهاقین و اکارین و مزارعان را بصنوف
شفقت مخصوص دارد و شروطی که با ایشان کرده تغییر و تبدیل
بدان راه ندهد اگرچه غبن فاحش باشد و سخن حکما که گفته اند
این است ایاک و الکیمیاء الاعظم من الزرع فاعدل فی اهله
من الحراثین و دع الاستقصاء علیهم فهذا الکیمیاء یخصب الزمان
و یقوی السلطان و یستقیم الاحوال و یعمر بیت المال و یسکن
الرعیة آن را کار فرماید و بمزید عنایت رساند و هرچه بلذات و
شهوات تعلق دارد بحسب اجتهاد خود را از ان منع کند که گفته اند
لا یدخل الضرر علی الوالی الا باربعة اشیاء تشاغل باللذة عن تدبیر
مملکته و سوء اخلاقه عن بطانته و خاصته و افراط عقوبته عند غضبه
و عداوته و تطاول علی رعیته فهذه الاربعة ینقطع الغیث اعاد الله و یخرب
... خاطر آمد بزبان قلم جواد انعام اعلام رفت
داد کن داد کن که دار الخلد   منزل خسروان داد گست   زیادتی به نوسید

کو بنیوشد زنده بماند جاوید • ور نه دم ماست هم بما باز آید

شاه شجاع ببرادرزادهٔ خود شاه یحیی نوشته

فرزند اعز نصرة الدین یحیی طول الله عمره را سلام و تحایا رسانید
حقیقت آنکه در حضرت آویدکار عز سلطانه و پیش خلایق ظاهرست
که ابجد در جبلت این پدر بود با آنچه فرزند بجا آورد و بواسطهٔ سو کردی
که اتفاق افتاده بعون الله تقصیری در مقسم بر واقع نشده چه و لا
تجعلوا الله عرضة لایمانکم صورت اسان نیت امید بحضرت عزت
میدارم که روح آقا مخدوم و برادر مرحوم نگذارد که خلاف مردی و
مسلمانی واقع شود زنهار که ابجد صلاح دین و دنیا خود با آن متعلق
شناسد در عمل آرد حقا که این اطناب از روی شفقت پدر فرزندی
میرود و الا التفات خاطر بجهان و ما فیها هرگز نبوده و نیست

ترا نگفتم ای روزگار بی حاصل • که من ز مهر تو و کین تو ندارم باک
من آن نیم که ز اقبال تو شوم خرم • من آن نیم که ز ادبار تو شوم غمناک
برو بحر و برو حرمان از کرمی باز • تو ای و قطرهٔ چند آب شور و مشتی خاک
مرا سریست که تو را کلاه همت او • نخواهد آستر الا ز اطلس افلاک

فرمان ایالت خراسان که اوزون حسن جهت یادگار محمد میرزا نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و ما النصر
الا من عند الله العزیز الحکیم التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله

ابو النصر حسن بهادر سوزومیز چون بمنا من توفیقات الهی و محاسن
تاییدات نامتناهی عنایت بی نهایت ربانی و عاطفت بی غایت سبحانی
رقم اصطفیناه فی الدنیا بر ناصیهٔ سعادت و جبهه دولت ما کشیده و
صحیفهٔ عزت و کامکاری و منشور شوکت و بختیاری ما را بطغرای غرای
اجتبیه و هدیه الی صراط مستقیم محلی گردانیده و منشی مشیت
والله یؤتی ملکه من یشاء بوقت امضاء حکم انی جاعل فی الارض خلیفه
بر وابجد تعز من تشاء مثال سلطنت و شهریاری و خلافت و نامداری
ما را بتوقیع فاحکم بین الناس بالحق موشح ساخته و محرر تقدیر
آسمانی برلیغ جهانبانی و فرمان کشورستانی ما را از دیوان والله یؤید
بنصره من یشاء بطراز فتح مبین مزین داشته و از بیداء ظهور صبح
تباشیر عظمت و دولت باری منفتح طلوع نیر خلافت و جهانداری
که از خلوتخانه تؤتی الملک من تشاء تاج موفور الابتهاج انا
جعلناک خلیفة فی الارض بر تارک ما نهاده اند لوای شوکت
و جهانبانی و اعلام حشمت و ملکستانی بر وفق مضمون و رفعناه
مکانا علیا بالای فلک اطلس و الافلاک افراخته اند ما نیز بتوفیق
حضرت ذو الجلال در جمیع احوال کریمه و احسن کما احسن الله
الیک قدوهٔ اعمال داشته افاضت سحاب نوال و اشاعت
آیات افضال بر عموم انام و جمهور اسلام واجب میدانیم و بر
مقتضی فحوای لئن شکرتم لازیدنکم از برای ازدیاد دولت
و جهان جاوید از ابواب عدالت و احسان بر کافهٔ افراد انسان
مفتوح میگردانیم و دواعی خاطر خطیر مصروف است بدانکه اصناف

خلایق در ظل شفقت و رأفت راتع الحال باشند و اصحاب انساب
کریمه و ارباب بیوتات قدیمه بمقاصد و مطالب خود برسند بنابر
مقدمات درین اوقات که عالیجناب سلطنت مآب معدلت انتساب
مملکت پناه ایالت دستگاه ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و شهریاری نگین
خاتم جلالت و بختیاری قرة عیون السلطنة و الخلافة نور حدیقة
الملک و العدالة فرزند اعز جوانبخت کامکار منظور انظار
آفریدگار المؤید بتائیدات الملک الصمد غیاث السلطنة و الدنیا
و الدین میرزا یادگار محمد طول الله فی اکتساب السعادات الابدیة
عمره و زمانه از مواهب عنایات حضرت سبحانی بوسیلهٔ
الطاف صمدانی در سلک فرزندی انتظام یافت اداء حقوق آن
خاندان خلافت و دودمان سلطنت ایالت و شوکت ممالک خراسان
را باسرها باو ارزانی داشتیم و اولکا و سیورغال آن عزیز فرزند که دانسته
و زمام حل و عقد و رتق و فتق و بسط آن ممالک بکف اختیار و قبضهٔ
اقتدار او سپردیم و آن عزیز از کمال کیاست و شهامت
در محافظت و داری آن مملکت قیام نماید و ابواب عدالت
مفتوح داشته مجموع را در ظل مرحمت و کنف شفقت مرفه و آسوده
دارد این حکم جهان مطاع نفذه الله تعالی فی بسیط الربع المسکون شرف
نفاذ یافت سادات و اکابر و قضاة و مشایخ و موالی و معارف
و صدور و صواحب و اشراف و اهالی و اصول و اعیان جمهور سکنه
و عموم متوطنه ممالک خراسان مع التوابع و اللواحق و المضافات
و المنسوبات حرسها الله عن الآفات و حفظها عن المکروه ما تفرق

نتران
المخافات و امراء تومان و هزارجات و صدجات و ایلات و الوس و کلا
و سرخیلان اعراب و احشام خلج و قراپی و بلوج و مستحفظان حصون
و قلاع و مقیمان صحاری و جبال آن ممالک باید که آن عزیز فرزند را
من حیث الاستقلال والی و حاکم خود دانند و اوامر و نواهی او را
مطیع و منقاد باشند و گردن از ربقهٔ اطاعت او نپیچند و قدم از
جادهٔ متابعت او بیرون ننهند و جار و ملجا و احضار او را بامتثال
قبول تلقی نموده از آن تجاوز نکنند مال و متوجهات آن ممالک را
بطریقهٔ معهود بری سیورغال او دانسته بموجب حوالات وزرا و
دیوانیان و عمال و گماشتگان او جواب گویند و در جمیع قضایا و مهام
رجوع بدیشان نمایند آن عزیز فرزند نیز باید که بعد از تعظیم اوامر
الهی در اعلای اعلام ملت اسلام و اطفاء نوایر بدعت و آثام غایت
سعی بتقدیم رسانیده بلمعات آرای صایب و اشراقات انوار ثاقبه
ظلمت بدعت را از ساحت دین متین بزداید و ترویج شرایع دین
نبوی که وسیلهٔ فوز و نجاح خسروی است بجای آورد چه استقامت
امور مملکت بی استحکام قواعد شریعت صورت نمی پذیرد و
نظام اعمال دولت بی قوام ملت میسر نمی شود چنانچه کلام معجز
نظام حضرت سید انام علیه افضل الصلوة و السلام مشعر است
بدان حیث قال الملک و الدین توأمان
تاویل توأمان چه بود غیر از انک ملک آن را دهد خدای که دین شعار کرد
و اعظام سادات عظام که درای اصداف نبوت اند بر مقتضای
حدیث نبوی که اکرموا اولادی اکرام آن فرقهٔ عالی مقام بر ذمهٔ

وعوام اهل اسلام واجب است از مواجب داند و تعظیم و تکریم ائمه
انام و علماء اسلام که حافظان ممالک احمدی و حارسان مسالک
شریعت محمدی اند بر موجب گفتار رسول مدنی که من اکرم عالماً
فقد اکرمنی اکرام ایشان مستلزم اکرام سید الانام است علیه الصلوة
والسلام از لوازم شمرد و اصحاب تقوی و گوشه نشینان را که ان
اکرمکم عند الله اتقیکم طراز خلعت کرامت ایشان است معزز و
مکرم دارد امرا و ارکان دولت را بنظر عنایت ملحوظ داشته
هر یک را بقدر مراتب ایشان شفقت و تربیت نماید و وزرا و کارکنان
اشغال سلطانی و ناظران اعمال دیوانی که حصول آمال ایشان باستما[illegible]
ایشان انتظام نمی یابد دست قوی دارد ایل و الوس و لشکر [illegible]
که استقامت کارخانه سلطنت بوسیله جانسپاری ایشان
مقرر است مطمئن و مسرور نگاه دارد رعایا و مزارعان [illegible]
که حصول ارزاق بنی آدم بسعی ایشان متعلق است مرفه الحال
فارغ البال دارد در جمیع امور و قضایا بماثر حمیده [illegible]
عدل و رعیت پروری [illegible] تمام مهام رجحان دهد

عدل کن زانکه در ولایت دل   در پیغمبری زند عادل

عدل

هذا ما عهدنا الیک والعهدة فی الدارین علیک برین جمله تقدیم
رسانند و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی موشح و مزین و محلی گردد
اعتماد نمایند کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه
لا زال مطاعاً فی عاشر ذی قعده الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه
رب اختم بالخیر والسعاده والاقبال

۸۷۴

فرمان ایالت بعضی ممالک باسم میرزا بایسنغر

هو الغنی   شاهرخ بهادر سوزومیز   سپاس بی قیاس حضرت
خداوندی را که تاج سرافرازی ما را بلعل و یاقوت اولاد و اکباد ما
مرصع ساخته از افق خورشید گذرانید و قطرات سحاب نسب ما را
در صدف شرف درهاء عالم افروز گردانید و از افق تفوق ما چندین
نیر آفاق گیر طلوع یافت که از هر یک نظر مهری بذرات ذریات عالم تا[فت]
و در طالع مسعود ما باجتماع این کواکب سعود که مشتری سعادت
ابدی از حظوظ ایشان خواهد اتصالی نهاد که تاثیرات آن ایام دولت
ما را همه بشارت اقبال و کامرانی داد و دودمان محمد ما را از آن
جرعها نورانی و روشنائی بخشید که شاه اختران بستان در دوشان
دامن شعاع باز داشته نور فروغ آن خواهد جید بشکرانه این
[illegible] شرفی که خورشید وجود ما را در نوبهار جوانی و نوروز جهانبانی
کرامت فرموده بر ما فرض عین است که مردم دیده جهان بین را در
اطراف عالم [illegible] دهیم و بچشم عقل و نظر بصیرت نگاه کنیم و در آن
مملکت که مصلحت دانیم قرة العینی نصب فرمائیم بحکم این قضیه
رای عالم آرای اقتضا فرمود که فرزند اعز ارشد درة تاج السلطنة
واسطه عقد المملکة ثمره شجره جلالت و نهال باغ خلافت واسطه
عقد سلطانی و رابطه سلک جهانبانی غیاث الدنیا والدین بایسنغر
بهادر که از غرف رحمت غیب دری است که تاج خلافت را آب دهد
و گوهری است بر سپهر دولت که نگین سلطنت را تاب بخشد در باره
او تازه انعامی ارزانی داریم و مملکتی وسیع اضافه ممالک کرده ابو

اوستادیم وامراء شجاعت پیشه ضرغام اندیشه ووزراء صاحب
کفایت علی درایت در دیوان او جمع فرمایم وعلماء عالم وفضلاء بنی
آدم وظرفاء متفطن وشعراء متفنن در سلک ملازمان او انتظام
بنابران ولایت طوس ومشهد وابیورد وسبزوار وجرجان وجر
ونسا وباورد وتمام مازندران واستراباد وشاسمان وکبودجامه و
مضافات ومنسوبات وجرجان بآنفرزند ارزانی داشتیم وزمام
مهام آن ولایات را بقبضه اهتمام او باز گذاشتیم اگرچه ذات قرة العین
را سعادت ابدی وعنایت سرمدی از عهد مهد که مهر سکوت از حقه
یاقوت برداشته تا این زمان که بر بساط نشاط برارتباط وانبساط
قادر گشته در همه احوال مرضی خصال ومحمود فعال بوده ووجدان
اهل بینش صورت وسیرت او مستحسن نموده وبتایید آسمانی
از تعلیم مودبان استغنا یافته وانوار الهامات الهی بر صفحات آگاهی او
تافته اما خواستیم که شعله از انوار نور پیشوای عزایم او ساطع گردد تا نادیدهٔ
نوران اسموار بهاء جهان را بدیده دوربین معاینه دیده معاینه بیاید
آنرا بدیده معاندان ابناء بشر کرده اند ودست اعتصام
باعتقاد متین محکم ساخته سررشته طناب انصاف از غایت اطناب
بمشارق ومغارب رساند باید که رعیت در سایه افتاب رعایت
او که نمودار سایه بان ظل الهی است آسایشی یابد که نسانی
سحاب وسیل فزار در آب وندیده را در بستر بلکه هنگام خواب حاصل
کوس عدل او آوازه بحدی بلند گرداند که از غلغله آن نوبه بران اند
خواب ابد برخیزد وظلم بغایتی دم خورد که تا عهد ضحاک بیاد

در جهان سوی ولایت از دو الف انصاف دود از سیاست نیز بر آید
که عوانان خاین را از مشاهده آن مرتبه عالی نماید در شرق وغرب
عالم آفتاب آثار مستحسنان کارد که مثلا اگر آفتاب در کلبه درویشی
سر بکرمی در آید ودر الطاف فرزندی ازان آگاه شود از ابر کف برده
راحتی بر آن بالا کشد وهر طرف که قصه محتاجی غنچه مثال از شاخسار
امل سر بر آرد نسیم کرمی بران سوی وزاند که تا ان بی برگ را در چمن
امید گل مراد شکفاند از ناوک آه بر آن کمان پشت که در دل شب
کشایند ایمن نخسبد که از سپر ماه روشن گذرانند سادات
ومشایخ وعلما را بمواهب انعام ومواجب اکرام ومراسم تعظیم ومناظم
تکریم معزز ومکرم دارد وچشم عنایت ونظر مرحمت بریشان کمارد
واگر خواهد دایره داران لشکر پرکار وار قامت خدمت دوتاه کرده
زمین بوس کنند ودایر تنکیاء لوح خاک جهان گردان کنند که پرکار سپهر در
حیرت آن سرگردان ماند واگر دور این سودا خاطر خطیر را سرگشته سازد
که چندین دوایر نغود از کجا آرد یقین داند که دایرات لشکرها برای آن
باشد سرگاه مقدورات دوایر لشکر سلطانی دایر گشت مقدورات سکه
شیطانی چندان که توانند آورد که گرد نتوان آورد بلکه دور خرانند دایره
باید که پرکار سرگردان اندیشه را گرد اگرد آن دور میسر نشود وچون
پرکار کار بر نقطه مرکز راست ایستاد بعد از ان دوایر سپهر پیرامون
رضای فرزندی گردد چو پرکار در زیر دست مذهب جمع نهاد
که در نامه آن قدر بابها باشند اگرچه در سلک نسبت سهل قیمت اند
ایشان را از بساط خسروی دور نگرداند ونظم امور ایشان را زیور نطاق

عزت و بهوایه کمر شمشیر دولت داند هاقین که چشم نیاز در سواد اشته
کار خود را آبی میجویند و آسمان با مهر تمام جگرا برو قطره قطره کرده تا بر کشت
ایشان نایره لطفی می بارد و زمین در درون پاره پاره تخم ایشان را
پرورش داده است باید که در معاملات ایشان طریق انصاف
مسلوک دارد تا از دود قلم ظلم اهل قلم در خرمن ایشان آتش
و سایر مشروزان را از جور و حیف محفوظ دارد و بعین عنایت
ملحوظ کرداند بسبیل امرا و کبرا و سادات و قضاة و ائمه و اهم و
خدم و حشم و عامه رعایا و کافه برایا و ولایات مذکوره انکه پادشاه
فرمان فرمای خود فرزند اعز را دانسته تمام آن ممالک را محکوم حکم
او شناسند و سعادت دولت که آن ولایات را استاعدت نموده
دولتی عظیم و موهبتی جسیم شمارند و شکر عطار ربانی و مدح و ثناء
سلطانی بجای آرند استقبال نمایند و تمامیه معاملات
آن ولایات را بنواب کاشکان فرزند اعز جواب کویند و سر از ربقه
طاعت و گردن از طوق اطاعت او نتابند تا موجب ازدیاد معدلت
و مرحمت او شود انشاء الله وحده

سواد فتح نامه جات

هو الغنی شاهرخ بهادر سوزومیز الحمد لله الفتاح القوی
المناح هو مفتح الابواب و مسبب الاسباب توتی الملک من تشاء
بفضله و رحمته و تنزع الملک ممن تشاء بقدرته و سطوته
ببدایع حکمته عقول ذوی الالباب یمحو الله ما یشاء و یثبت و
عنده ام الکتاب والصلوة والسلام علی نبیه محمد الذی
نطق بالصواب و آله و اصحابه خیر آل و اصحاب اما بعد

افراختیم در همه عالم لوای فتح • انداختیم در همه گیتی صدای فتح
از فضل کردگار بما میرسد ز غیب • گاهی نوید نصرت و گاهی ندای فتح
وین نیز دولتی است که خیاط روزگار • زیبا برید بر قد ما هم قبای فتح

فرزند اعز ارشد سعادتیار انجم و افضل و اعقل روزگار مصدوق
منطوق یخلق ما یشاء و یختار معین السلطنة و الخلافة و الدنیا
والدین الغ بیک کورکان اطال الله فی اکتساب السعادات الابدیة
والدولة السرمدیة عمره بداند که صنایع لطف آفریدگار و بدایع
فضل پروردگار در باره ما زیاده از آن است که نطاق شرح محیط آن
تواند نمود یا قوت فهم ادراک کمیت و کیفیت آن تواند نمود فضل خدای
را که تواند شمار کرد • یا کیست انکه شکر یکی از هزار کرد • الحمد لله والمنة
که از ابتدای طلوع آفتاب سلطنت و بختیاری و ظهور تباشیر صبح عظمت و
کامکاری که از درگاه احدیت و بارگاه صمدیت تاج کرامت و جعلناکم
خلائف فی الارض بر فرق دولت ما نهاده اند و زمام ضبط و ربط و
نظم امور این جهان و جهانیان بقبضه اقتدار ما باز داده بهر چه روی
آریم انچه مطلوب باشد روی نکار دلکشا ما نهاده ایام ابواب مرادات
بر رخ بر روی دولت ما کشاده و هذا من فضل ربی
غرض ازین مقدمه انکه چون منهیان دولت قاهره خبر رسانیدند که
اسکندر بتصورات فاسده و خیالات باطله مستظهر شده سلطانیه را
پرکار و بار احاطه کرده و خیال انکه بوقتی که اسکندر ممالک آذربایجان
تسلط یافت داده آن بود که بدفع انهدام و انعدام او لشکر
اثر نهضت فرماید بنا بر انکه چون لشکر منصور بر سبیل

ممالک عبور کند   دران دیار نماند از آدمی دیار   نظر بر صلاح حال درویشان
و رعایاء آن مملکت که از صدمات لشکر پایمال حوادث و لگدکوب تفرقه
نکردند بحال آن التفات نفرمودیم اما چون در معاملهٔ سلطانیه فساد
آن بی دولت بنوعی سرایت کرده که کیفیت آن از شرح مستغنی است بنا بر
مقولهٔ شاعر که مخالفان تو موران بدند مار شدند برآور از سر موران
مار گشته دمار   عساکر منصوره اوصلهم الله الی مناجحهم بطالع سعد
در پنجم رجب از مستقر خلافت و مقر سلطنت توجه نمود و از اطراف و اکناف
در تحت ظلال عالیه لشکری مجتمع شد که حد و عد و حصر و ارکان بدان
راه نیابد و بر قوت ادراک هیچ مهندسی کمیت آن در نیاید بکیفیتی که
ارکان زمین از تحمل اثقال آن در تزلزل آید چون حدود قوین مخیم سرادقات
جاه و جلال گردید لو واحد که دران ولایات گماشتگان سکندر
بودند طریق فرار پیش گرفته نواب نامدار بلده و قلعهٔ سلطانیه را ضبط
کرده از انجا عبور نمودند چون بمراغه نزول الجلال اتفاق افتاد بموقف عرض
رسید که سکندر چون از عزیمت رایات همایون واقف شده خوف و
رعب برو غالب گشته بلدهٔ تبریز را باز گذاشته در نواحی النجق یورت
گرفته و بدان مستظهر است که هنگام طغیان آب ارس است و عبور
لشکر متعذر بعد از ان چون از مراغه بظاهر تبریز نزول اتفاق افتاد خبر
بمسامع جلال رسید که اسکندر در گرداب تفکر و غرقاب تحیر مضطرب
گردیده از انجا بمحلهٔ سلماس نقل کرده در محلی که از یمین کوه و از
یسار آب است یورت گرفته و باستظهار جر و خندق که کنده و حصن
حصین سکندر تصور کرده در مقام عناد است عساکر منصوره چون

قضاء مبرم که بهیچ توجه کند در دفع آن تدبیر مفید نیاید و مانند اجل
محتوم که بهیچ جانب که روی آورد تاخیر را مجال نماند متوجه اسکندر
شدند و بهم ذی حجه در حلکه سلماس در مقابلهٔ سکندر خیام جلال
برافراخته گشت علی الصباح یکشنبه ۱۱ بوقت آنکه طلیعهٔ سپاه صبح گشته
در مطلع افق پدید آمد و آثار انوار خورشید در اطراف افق منتشر
گشت عساکر منصورهٔ نامدار تعبیه و تصفیهٔ صفوف کرده سکندر
با پنجاه هزار سوار و پیاده مکمل و مستغرق سلاح تمامی دل بر
هلاک نهاده و امید از حیات منقطع کرده بمقابله در آمدند در حال
دریای مصاف گشت جوشان   گشتند مبارزان خروشان
هنگام استوا که زوال عمر اعدا بود نائرهٔ قتال و آتش جدال در غایت
التهاب و عین اشتغال بود و چون سلسلهٔ اجتماع و اتفاق آن مخاذیل
بنوعی در هم بسته بود که بضرب سیف و سنان و گرز گران انقطاع
و افتراق ایشان محصور عقل نمی نمود بر حسب فرمان و اشارت ملک
بسی حصار گشادم بیک اشارت دست   بسی سپاه شکستم بیک فشردن پای
از قول همایون فرزند ارشد نامدار روز افزون معز الدین بایسنغر
بهادر که در معرکه دلاوری کوکبی است اقتباس هنگ و بر اوج فلک دلاوری
خورشیدی است با فرهنگ   اگر مهابت او بانگ بر زمانه زند
قطار هفته و ایام بگسلد مهار   و از جانب برانغار فرزند اعز
نیکو خصال کامکار برگزیدهٔ حضرت کردگار غیاث الدین ابراهیم سلطان
که در هنگام مبارزت گوی مسابقت از خسروان بهرام صولت ربوده
و در کارزار شجاعت قصب السبق از دلاوران مریخ انتقام ربوده

چو شمشیرش آهنگ خون آورد ٭ ز سنگ آب و آتش برون آورد

و از جانب جوانغار فرزند اعز نامدار منظور انظار حضرت آفریدگار که
در دلیری و غاشیه ریت نهنگ آیین و بهنگام هیجا رستمی است با فر و تمکین

چو تیر از کمان در کمین آورد ٭ سر آسمان بر زمین آورد

متعنا الله بطول بقایه بهیات اجتماعی و موافقت امرا و ارکان دولت حمله آوردند
و دلیران لشکر و بهادران صفدر و مردان دلاور جان سپاریها
نمودند و از خندق که ملجا و مقر اسکندر بود کالریح العاصف و
البرق الخاطف عبور کردند و بزخم تیر آبدار و خنجر جان گذار دمار
از روزگار آن خاکسار و خویش و تبار او بر آوردند و اسکندر
ابلع او کحمر مستنفره فرت من قسوره با معدود چند مغلوب
و مقهور روی بهزیمت نهادند و اهل حشم و نوکر و خدم بعضی کشته
گشته و بعضی دستگیر و بعضی طعمه شمشیر و تیر شدند

گنجشک کی تحمل چنگال باز کو ٭ روباه را چه قوت زور غضنفر است
یاجوج صیت ما چو بجوشد بروز رزم ٭ عاجز شود مخالف اگر صد سکندر است

بفضل الله تعالی که از مهب عنایت والله یوید بنصره من یشاء در چمن
آمال گل نصرت و بهروزی در تبسم و فیروزی آمد و عرصه ملک از شر
و شوکت ترکمانان و مخالفان مصفا گردید از مال و عیال و اغنام
و دواب و انعام و صامت و ناطق و صهیل و ناهق مخالفان زیادت
از آنکه در حیز بیان آید اضافه غنایم لشکر منصور شد

چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش ٭ این فتحها که دولت ما را میسر است
هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار ٭ چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

این فتح نامه بآن فرزندان چند فرستاد تا باستماع این بشارت [illegible]
ابتهاج افزایند و سکان و متوطنان آن دیار را باین مژده موفور
السرور محظوظ گردانند و از وقوع حالات انجانب عرضه داشت
واجب و لازم دانند تحریرا فی الثالث عشرین من ذی الحجه الحرام سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه

هو الغنی ٭ سلطان ابوسعید گورکان سوزومیز ٭ بهادران نامدار
و فرزندان کامگار طول الله تعالی اعمارهم و امرا الوس و تومانات و هزارجات
و صدجات و اعیان دولت و ارکان حضرت و حکام و داروغگان
و سادات و قضاة و موالی و ائمه و مشایخ و صدور و اصول و اهالی
و سایر سکنه و عموم متوطنه ممالک محروسه جعل الله تعالی رایات
الاعادی عنها منکوسه بدانند که چون مفتح ابواب فتح و ظفر که
ففتحنا ابواب السماء نکته‌ای از اسرار حکمت اوست و مسبب اسباب
قضا و قدر که لیقضی الله امرا کان مفعولا قطره‌ای از دریای امر و اشارت
او در بدو قدیم و عهد ازل که بدست قدرت و قلم تقدیر حقیقت
کتب الله تعالی مقادیر الخلق ان تخلق السموات والارضین بخمسین
الف سنة بر لوح محفوظ میکشید تعیین اقبال مقبلان فرموده
و تربیت و امداد مقبولان نموده چهره بخت فرخنده ما را بزیور
و حلیه سعادت جاویدانی بجمال رسانیده و کوکب جلال فتح آیات
ما را که ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح مقدمه آنست در ممالک
مراد مظفر گردانیده و مصداق قول شاعر را که

ستاره بنده فرمان تست بی اجبار ٭ سپهر بنده فرمان تست بی اکراه

نیکخواه

ترا بنجوم و فلک لشکرست و لشکرگه ・ ترا ملوک و ملک داعی است و دو
ایام دولت ابدپیوند ما را آماده داشته ・ و ریاض جهان پناه ما را که
جنةٍ عرضها السموات والارض صفت اوست بنهال اخلاص بندگان
مخلص و کلبن اخلاص دولتخواهان موافق بیاراست صحن زبرجد
فام درگاه گردون اشتباه ما را بانوار رواج کاران صافی نیت
و خدمتکاران وافی طویت زیب و زینت داد و اعمال ملک و ملت
بر قاعدهٔ قویم و سنت مستقیم مستمر گردانیده بوفور معدلت و انصاف
و حسن رافت و اعطاف خسروانه

آرام یافته بحرم انس وحش و طیر ・ آسوده گشت در کنف عدل انس و جان
گردن فرو کشاد کمر از میان تیغ ・ ایام برگرفت زه از گردن کمان
و هذا من فضل الله تعالی ・ فضل خدای را که تواند شمار کرد
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد ・ مقصود از ترتیب این مقدمات و
غرض از ترکیب این کلمات آنکه چون سریر سلطنت و جهانبانی و جهاندار
باش خلافت و گیتی ستانی و قبای مملکت و تاج پادشاهی از مکامن
غیب در خلوتخانهٔ توتی الملک من تشاء بما ارزانی فرمودند و دار السلطنه
سمرقند که مشرق آفتاب دولت این دودمان گرامی و خاندان سامی است
صانها الله تعالی عن الآفات والحادثات مخیم سرادقات جاه و جلال
گشت از دور و نزدیک ترک و تاجیک بر امید مراحم و عواطف پادشاهانه
روی بدرگاه جهانپناه آورده هر یک بقدر پایهٔ خود بانعام و اکرامی
مفتخر و سرافراز گشتند ・ بر آستان دولت ما هر که روی نهاد
نگذشت هفته که ز اهل سریر شد ・ درین ولا الشان بوغا اغلان نیز

کتابخانه مجلس شورا

سلسلهٔ محبت و مودت را در حرکت آورده برسل و رسایل بر تهنیت این
فتح مبین بدرگاه عالم پناه فرستاده از جانب نیز چنانچه آداب و رسوم
سلطنت و طریق آبا و اجداد عظام کرام بود رسم الارث صفت ونزد کا
او شده وظیفهٔ دوست نوازی و شعار مخلص پروری بتقدیم رسانیده
بانواع اصطناع و اصناف الطاف الجیان او را محظوظ و بهره مند
گردانیدیم درین اثنا خبر رسانیدند که الشان بوغا بواسطهٔ علی برلاس
که بنابر استشعار خوفی که از بندگان حضرت بخود راه داده بود و روی
ازین آستان گردانیده و التجا باو برده او را اغوا کرده بر طمع اندیشان
تحریص و ترغیب نموده و پای از جادهٔ سداد و قدم از دایرهٔ رشاد بیرون
نهاده راه مخالفت پیش گرفته و دست بسر حد ممالک و مسالک
دراز کرده در ولایت اندجان که ・ در بوستانش همیشه گل است
بکوه اندرون لاله و سنبل است ・ هوا خوش گوار و زمین پر نگار
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ・ متنزهات او بر گلزار جهان و سبزه
زار آسمان خندیدی و هیچ کس در اماکن آن جز زلف دلبران پریشانی
ندیدی ・ هیچ بیماری درو نیافته الا چشم دوست
هیچ آشوبی درو نابوده الا زلف یار ・ هوای او معتدل و خوش
و مرغزار او نزه و دلکش انهار صافی از چشمه‌ها روان و نسیم صبا
و شمال در صحرای آن وزان در فصل ربیع کلالهٔ لاله از قلال جبال
و بقاع آن چون قنادیل عقیق از معابد و کنایس زهاد و رهابین ازان
تابان ・ درخشان لاله از روی چون چراغی ・ ولی از دود دارد بر جان داغی
آبهای منابع و مشارع آن چون آب کوثر غم زدای و روح بخش

روضة ماؤها نهرها سلسال خرابی بسیار کرده و مصدوقه تنسفه
الدنیا بتقدیم رسانیده اهالی انجا را از صغار و کبار پایمال نکال
و بال گردانیده و در قید اسار گرفتار کرده هرچند دواعی همت
پادشاهانه و همگی نهمت خسروانه اقتضاء آن میکرد که بر فور بدفع
شر آن مخاذیل عزیمت بانتصار رسانیم و دست تصرف ایشانرا از حوزه
ولایت اسلام کوتاه گردانیم اما چون در مبداء حال از جانب او صورت
مصادقت و مخالصت روی نموده بود و از راه ایلی و متابعت در آمده
نخواستیم که بی حجتی قاطع و برهانی ساطع بجزای عمل او اقدام نمائیم تا
حقیقت البادی اظلم بر صغیر و کبیر و غنی و فقیر در شان او ظاهر و
باهر گردد بنا بر ملاحظه جانب رعایا و برایا که هم عساکر منصوره
نصرهم الله تعالی فی اقطار الخافقین بودند و دران حال قلال کوهسار
و اطراف مرغزار از ترکتاز عاری و معطل گشته کل جامه و قبا
خضرا از دست برد لشکر شتا از فرق صنوبر و قد سرو فرو ریخته
و خرده کافور بمناخل سحاب بر اطراف عالم فرو بیخته
مانند غنچه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوهها است نهان در میان
نغمه الحان عنادل شکسته شده و او تار اعواد قماری گسسته
گشته و انهار از سهم سهام قوس جوشن پولاد در بر کشیده
تن زمین همه در آهن است غرق که چرخ سهاب دی بنه از قوس میکند پرتاب
و کل سوری با وجود صد برگ که لوا از هجوم لشکر سرما سپر انداخته
و دیگی از بیم غارت و تاراج ترک ملوج در خانه متواری گشته
تا انجا مساکن و اماکن رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند عز شانه بو

عبور از نزول عساکر خالی می ماند که ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة چند روزی عزیمت همایون
در توقف افتاد بعد از آنکه حال عصیان و خذلان بر وجه مخاله
او ظاهر گشت و بخت خلاف بر روی کار افتاد بر همگنان این معنی
واضح و لایح شد و خسرو انجم بنقطه اعتدال ربیعی رسید و بید
قصد اعادی دولت ما که دم از خلاف میزدند خنجر آبدار بیرون
کشید و سوسن طعن اسنه بطعن مخالفان تیز کرده و غنچه گل
چون سنان فولاد آب داده بجانستانی اصداد ما امثله خرج کرد چون
سنان لاله که در دخیل سلطان ربیع لشکر دی دانباشد چاره غیر از نهب
و اشتعال برق چون جوهر تیغ مبارزان در تموج آمد و صاعقه
باتصال انجار دخان ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل بر سر اعداء دین
باریدن گرفت هوا پرخروش و زمین پرز جوش در روز یکشنبه
صفر ختم بالخیر و الظفر که تقاویم سماوی با مساعد سعادات متفق
و متسق بود بطالعی که تولا بدان کند تقویم رایات نصرت شعار
بر صوب اعداء خاکسار نهضت و رکضت فرمودند چون بظاهر فنا
که فی الحقیقت سواد ربع مسکون و دیباچه فاتحه دفتر مرکز معمورست
و همواره منشاء فضلا و مرتع علما و معبد صلحا و زهاد و متوطن
اقطاب و اوتاد بوده و بتجدید بحسن اهتمام و التفات پادشاهانه
آبا و اجداد و اعمام بزرگوار ما انار الله براهینهم که صحایف مبانی
جهانبانی و جهانداری را بمکارم اخلاق حمیده موشح گردانیده بودند
و ردای عز و تفاخر پادشاهی را بمآثر اعلام فتح معلم کرده روزگار

ایشان بجمال عدل آراسته و اوصاف اعطافشان بکمال فضل مشهور شده
دولتی مطاع و حشمتی مطیع مدتی طویل و مملکتی عریض دست تاویل حاسدان
و تطاول فاسدان در ممالک ایشان بسته و کوتاه و چشم اطماع متعهدان
در دولتشان پوشیده و فراز بیوسته اهتمام بر مصالح رعایا مقرون
داشتند و بر و بحر عالم را باصناف نصفت و اشاعت معدلت
معمور کردانیدی عمارت و آبادانی یافته حالا بشاهرخیه موسوم است
نزول افتاد منهیان دولت عرض کردند که جمعی از اوزبکان که کمراهان
راه ضلالت و سرکشتکان دشت جهالت اند پای از حد خود بیرون
نهاده در نواحی صیران بر کوشند و کنار تعرض می رسانند میر احمد برخان
که بوقور کیاست و فراست مذکور و مشهور است و معتمد دولت
ابد پیوند با فوجی از عساکر نصرت مآثر بدفع آن جماعت نامزد فرمودیم
و ما بنفس مبارک خود بر سبیل تعجیل با لشکر جرار که غبار معرکه را
توتیای دولت دانند و آب حیات را از ظلمات رزمگاه جویند طره
مشکین رماح را بر زلف عنبرین دلال ترجیح کنند و بزخم سنان تیغ تیز
آبدار و پیکان فولاد تیز چنگ نهنگ خونخوار و بلارک تیغ جوهردار
صاعقه بار دمار از جان دشمنان و [illegible] خاکسار بر آورند حیات
ضرب سم تکاوران باد رفتار کوه پیکر سحاب منظر شهاب مخبر که چون
آب از بالا بنشیب و چون آتش از نشیب بر بالا روند و خاک را بر
تارک افلاک رسانند متوجه مقصد کشتیم و چون ظاهر اقسی که
از توابع و لواحق اندجان است مضرب خیام سرادقات فلک فرسای
و مرکز رایات ظفر نگار کشت فیوج انها کردند که درین حال که خبر وصول

و رایات ظفر آیات همایون بکوش ایشان توغ و ایل و حشم او رسید
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة راه انهدام و انهزام پیش گرفتند
انوار آفتاب چو سر برزند زکوه — بیدا بود که جند بود رونق سها
و علی برلاس با جمعی از امرا و اعیان مغول که سر آمد میدان جلادت
و برکزیده روزکار مبارزت ایشان اند باعتماد حصانت و متانت
قلعه در نفس اندجان از سر تمکن و غرور نشسته و خیالات باطل
بخود راه داده متصور انکه تسخیر ولایت اندجان که همواره تختگاه
سلاطین روزکار و خواقین کامکار بوده خصوصا در زمان حضرت
امیر بزرگ انار الله برهانه بعضی از اعمام ما که در دریای سلطنت
و قطب دایره خلافت بوده اند بمحافظت آن سرحد مامور کشته
ایشان را بمکاید و احتیال میسر کردد
عروس ملک کرا می رسد از آنکه بود — برون ز کوهر شمشیر شاه زیور او
بنابرین غیاث الدین افضل برلاس که افضل کماة روزکار و اشجع دلاوران
نامدار است و نظام الدین سلطان احمد تیمورتاش که از امراء
عظام ترینت شجاعت و جلادت ممتاز است و برای عقده کشای
ترک طارم تخمین را از بالا بزیر آورده و مظفر الدین جهانشاه که
جهان حشمت و مردانکی است و از عظماء کرام بفن مبارزت کوی
مبادرت قصب السبق ربوده و جلال الدین کهنه که مدبر امور
ملک است و از روزکار کهنه تجارب کلی که تجارب الامم جزوی
از آن تواند بود حاصل کرده و کمال الدین محمود خواجلاق که با وجود
ستودکی زبان زمان بدولت قرابت قریبه ما از سایر اقران امتیاز

یافته و مبارز الدین الوس که راس و روس لشکر و شیر بیشه دلاوری است
و نور الدین نور سعید که انوار سعادت و بختیاری و آثار صداقت و
جانسپاری از جبین اخلاص او لامع و طالع است و قطب الدین محمد
که سلاله امراء انام و برگزیده شجعان ایام است و شمس الدین محمد
بارک معتمد دولت ابد پیوند است و در همه حال با نصار الدین محمد
یار بوده و ظهیر الدین موسی که پشت و پناه سپاه است و در دفع
اضداد دولت و اعداء فرعون صفت ید بیضاء موسوی تقدیم
رسانیده و شجاع الدین سلطان ارغون که ارغون الطاف ایزدی
لوامع صداقت و نیکوبندگی از ناصیه اعتقاد او تابان است
و علاء الدین مبشر که با غنچه دولت آشنا اقبال روزافزون را مبشر
فتح و فیروزی بوده و عماد الدین قواد که از اعاظم قواد بوفور بسالت
ممتاز گشته و بعضی امراء قشون و ارکان دولت را بطریق ایلغار
بمحاصره قلعه مقرر فرمودیم و ایشان بر حسب اشارت ما بر یقینی
صادق و اعتقادی واثق خطاب این امر لبیک گفته جان گرو داده
بر میان بسته متوجه شدند و موکب همایون در عقب ایشان با سپاه
گران که زمین را از گرد غبار آینه فلک و سطح هامون را از نعل باد
پایان پیکر ماه گردانند — لوامع ظفر از کوه کهکشان لامع
چو نور چشم نجوم از لوامع شبتاب • و روز دوشنبه نهم ربیع
الثانی عساکر منصوره بپای قلعه رسیدند و الحق آن قلعه ایست
که از روی متانت جبال شامخات در جنب آن توده رمال نماید
و از غایت ارتفاع با سپهر برین برابری کند و متوطنان آن باساکنان

سموات راز گویند و کمر آن با منطقة البروج پهلو زند و نسر طایر با
کمال بلندپروازی پی بحضیض آن نبرد
از بلندیش فوق نتوان کرد • آتش پاسبان ز نور زحل
و علی برالاس ساکنه و متوطنه اتکا بر حصانت و متانت آن بروج اسلحه
و آلات حرب را آراسته در مقام مقابله و مدافعه ثابت و راسخ ایستاده
و از سر کلام سبحانی که اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیده غافل و ذاهل و شیر دلان لشکر که جز اقدام بر معارک شیوه
نمی دانستند و جز تقدیم بر مجاربر طریقی نمی ورزیدند چون دایره که
نقطه مرکز کند بگرد آن حصن در آمدند و چون حلقه خاتم حوالی آن
قلعه را در زیر نگین گرفتند و پلنگ صفت که از نشیب قصد فراز کند
سپر سخت بر پیشانی درکشیدند و آهنگ عروج بر بروج باروی
قلعه کردند سهام سینه شکاف از شصت مبارزان روز مصاف
مانند بخار که در فصل بهار از تاثیر حرارت آفتاب میل تصاعد کند
بر عقاب روی هوا تیره و تاریک گردانیدند سیوف صاعقه بار در
کف سحاب مثل مردان کار در درخشیدن آمد
کوه شعشعه شان گر عکس بر کوه افکند • سرخ گرداند چو لعل رنگ کهربا
و ریاح جانستان بدستیاری بهادران و مبارزان اعلام ایوان
بکیوان رسانیدند و دو روز بدین منوال از صباح تا رواح و از
رواح تا صباح شیر دلان پر دل و یکدلان دشمن کسل مردانگیها
نمودند آخر الامر وعده که اولیاء دین را موعود بود از هاتف
غیب تفسیر انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش مهلک رسانید و مبشر

اقبال این ندا میداد ع بقلعهٔ کرسی کر حصار کردون است
بدولت بکشاید بفتح الابواب • در روز چهارشنبه دهم ماه مذکور
پیش از ترتیب اسباب تسخیر چون اضداد و اعدا آیت فتح لشکر منصور
برای العین مشاهده و ملاحظه نمودند و از مقدمات احوال خود آثار
ضعف و قصور احساس کردند و انقرار این کار و بار خویش را از عجز و فتور
دیدند دست در دامن اضطرار زده سپر مقاومت بینداختند و
تیغ و کفن در دست و کردن کرفته از بالا بزیر آمدند سرهنکان درکاه
کیتی پناه دست و کردن علی برلاس بسته بپایهٔ سریر اعلی آوردند برد
هرکه کردن میکشد روزی ز طوق بندکی روزکارش بند بر کردن نهد در زندکی
بقایای آن مخاذیل را بزخم شمشیر ابدار بدار البوار فرستادند و مواکب
همایون چون معارج بخت بلند بر بام قلعه برآمدند و اعلام نصرت
انجام چون مراسم همت عالی پای بر سقف آن طارم آسمان سای نهادند عدوی
ع باولی نعمت مقابل دولتش کردد تمام • و بحمد الله والمنه که طینت
پاک ما را در بدو فطرت بآب حلم و وفا سرشته اند و خلعت توفیق
عفو پوشیده که با وجود عظایم جرایم و جسایم ذمایم که از و صادر
شده بود بمقتضی نص والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس قلم
عفو بر جراید جرایم زلات او کشیدیم و نقش انتقام که در ضمیر منیر
منقوش بود محو فرمودیم ع در عفو لذتی است که در انتقام نیست
چون خطهٔ اندخان مع التوابع واللواحق از شر ظلم و کفر فجره صفت
عالیها سافلها یافته بود مقیمان و متوطنان آنجا از دست اندازی
متغلبان با عیال انتقال کشته و هرکس بطرفی متفرق شده خواستیم که

بسعی و اهتمام بندکان حضرت ما عمارت و آبادانی یابد و جمعیت تفرقه
که چون بنات النعش اهالی آنجا متفرق شده بودند چون عقد ثریا
مجتمع و منتظم کشته رعایا و برایا در مهد فراغت و بستر استراحت
آسوده و فارغ باشند بنابرین جلال الدین بزرک سلدوز که از
اوّل شباب و جوانی نقد حیات و سرمایهٔ زندکانی را در طلب حصول
رضا و خدمتکاری این دودمان کرامی صرف نموده و بضاعت مزجاة
لیل و نهار را بامید لا نضیع اجر من احسن عملا ایثار راه این ایثار
خاندان کرده قوانین عدالت و دادکستری روزکار همایون ما
اکتساب نموده بحکومت و ایالت آنجا مقرر فرمودیم تا جناب او از
کمال خرد و دانش او سزد بدین امر خطیر نماید و در باب تعمیر ولایت
و ترفیه احوال رعیت سعی بلیغ و جد ما لا کلام بتقدیم رسانند
تا آثار ثنا جمیل و خود را ذکر جزیل حاصل کرداند سکنان باید که با تمام
این امر خجسته اثر سجدات شکر حضرت ایزد تعالی جلت آلاؤه و عمت
نعماؤه بتقدیم رسانند و بدعاء دولت قاهره اشتغال نمایند کتب
بالامر العالی اعلی الله تعالی و خلد نفاذه فی مشارق الارض و مغاربها
فی الثانی عشر من ربیع الاول سنه ست و خمسین و ثمانمایه
مکاتیب نامها حضرت نقابت پناه شهید امیر ناصر الدین ابو البقا بامیر درویش محمد ساربان نوشته
بعد از عرض دعوات اخلاص آیاتی که مقربان ملاء اعلی با تمامین آن
دست نیاز بدرکاه مجیب الدعوات مرفوع باشند و بس از رفع تحیات
اختصاص سماتی که مسبحان عالم بالا را بسمع قبول و رضا مسموع کردد
معروض باطن فیض موطن میکرداند که هرچند تعطش و اشتیاق به نیل

شرف ملاقات افزون از حیطهٔ چون وچند است اما علی الدوام متذکر ایام
مواصلت است و متلذذ بهمین قدر خورسند است از حضرت پروردگار
عز اسمه امیدوار است که عنقریب مسافت بین و دوری کطی السجل للکتب
در نوردیده گردد و شاهد وصال اجنا بحه در مرآت خیال مرتسم است
در احسن صور در آینهٔ حصول دیده ور گردد و ما ذلک علی الله بعزیز
سوانح حالات اینجانب بعضی از آن قبیل است که بپایهٔ سریر خلافت مصیر
معروض گردیده مقرر است بسمع شریف رسیده و بعضی چنان نیست
که اعلام آن خدام را تصدیع دهد تحاشیا عن الابرام بهمین قدر اختصار
مینماید ذات ملکی ملکات از همه آفات محفوظ و نفس قدسی سمات بهمه مقاصد
و مرادات محظوظ باد بمیرویسی نوشته اند
همواره کواکب سعادت و اقبال از مشرق عنایت ملک متعال بر سپهر
حشمت و جلال طالع باد و پیوسته انوار دولت بی زوال از افق کرامت
و افضال لامع بعد هذا معروض رای و انهای میکرداند که نوازش
نامه نامی که عقود لآلی منثورش رشک سبحهٔ پروین بود و نقود جواهر
منظومش زیور گوش و زینت بر و دوش منشی سپهر برین می نمود
در اسعد ایام باین محب مستهام رسید تمیمهٔ بازوی محبت و وداد و
زیور افسر اخلاص و اعتقاد گردید در بیان اشواق و شرح تعطش و
اشتیاق که خارج از حیطهٔ قیل و قال است و داخل خطهٔ خیال محال شروع
نمی نماید امید از قریب مجیب آنست که عنقریب حجاب موانع مرتفع گردد
و شاهد وصال در آیینهٔ حصول با احسن صورتی چهره کشاید بمنه و کرمه
زیادت اطناب موجب ملال بود بر همین قدر اختصار نمود ظل عالی

بر مفارق اداسی و اعالی مخلد باد و ممدود
نقابت پناه شهید امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف میرزا
شاه حسین وکیل درگاه شاهی نوشته اند

ای مفتخر از لطف تو حکام زمان … احکام جهان مطاع تو فتنه نشان
معمور ز تدبیر تو شد کشور دل … آباد ز رای روشنت عالم جان

بعد از تقدیم لوازم دعاگویی و تبلیغ مراسم رضا جویی بزبان اخلاص
و بیان اختصاص تقریر و تحریر مینماید که بر مرآت طباع فلک ارتفاع
و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی پذیر خواهد
بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر نشو
نما یافته مقتضی فحوای کانها کوکب دری توقد من شجرة مبارکة
نخل خجسته مآل او شود هر آئینه آیینهٔ بخت بلندش بانوار فروغ
آثار له مقالید السموات و الارض عالم افروز گشته باضاءت تدبیر
مهر تاثیرش ساعة فساعة مواد عظمت و کامرانی صفت تضاعف
پذیرد و باضاءت رای برجیس تنویرش لحظه فلحظه اسباب حشمت
و کشورستانی سمت تزاید گیرد
نباشد ملک را بی رای پیرایه … نبای نیک باشد ملک برپای
ایالت را ز دانش ناگزیر است … جوانی بخت را از رای پیر است
ریاست را فلک با آن سپارد … کشاهان را براه نیک دارد
لله الحمد و المنة که ما صدق این … مضمون از اشراقات آرای صایب آن نوبسه آفرینش و نور حدیقه
دانش و بینش درین ایام بیمن … ظهور تمام یافته نقش هر تدبیری
که از برای سرانجام امور جهانبانی بقلم نکته دانی بر لوح ضمیر ثبت کردند

موافق نسخهٔ تقدیر آمده وصورت هر اندیشه که در باب انتظام
مهام کشورستانی بکلک سخن رانی بر ورق خیال نگاشته
مطابق اقتضاء قضا افتاده

هر چه رایت نقش بندد بر ضمیر ۰ از قضا نبود جز آن صورت پذیر
وانچه تدبیرت نگارد بر ورق ۰ راست آید نسخهٔ تقدیر حق

اگرچه شمایم این معنی ونسایم این دعوی قبل ازین بمدتی مدید از
چمن محاسن اطوار وگلشن المحاسن اخلاق آن ملاذ اکابر آفاق
بمشام جان مخلصان ناتوان رسیده بود اما درین اوقات که عالیجناب
معالی ایاب مدت ایام سعادت ترنعیما ابو سعید تشریف اوردند
وبرطبق کلمهٔ کریمهٔ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ
بشارت رسانیدند که بیامن وزیدن نفحات الطاف ومآثر میدان
فوحات اعطاف انعام بحضرت ولاة واشراف از جوانب واطراف
قدم بر جادهٔ قویم خدمتکاری وپای بر شارع مستقیم طاعت
گذاری نهاده بدرگاه سلاطین پناه آمدند وروی عبودیت و
نیاز برخاک آستان ملایک آشیان سوده بزبان اعتذار جرایم
سابقه استغفار نموده بتجدید معلوم گردید که امداد تائید
سبحانی همواره زمام اختیار نواب کامیاب عالم مدار را بصوب
صواب انعطاف خواهد داد واستسعاد توفیق ربانی پیوسته
ابواب حصول آمال وامانی بر روی روزگار همایون آثار خدام
بلند جناب گردون قرار خواهد گشاد

کسی که کش رهبرست اقبال غیب ۰ رسد امداد او از عالم غیب

بود نیازش بتائید الهی ۰ مهیا دارد ش اسباب شاهی

و بی شائبهٔ تکلف وغایلهٔ تصلف دوحهٔ امید جماعتی که دراوایل تباشیر	تسلیف
صبح سلطنت ابد الاتصال از تاب آفتاب خشم عالم سوز سپهر حد	لاف زدن
ابطال واصل گردیده اگر درین ولا از رشحات سحاب انعام واحسان
ونسایم مرحمت شمایم اکرام وامتنان سرسبز وشاداب نگشتی چگونه
عرصهٔ دین ودولت صفت وسعت گرفتی وبکدام سبب ساحت
مملکت سمت خضرت پذیرفتی

تا شود کار عالمی بنظام ۰ گر نه پای تو در میان باشد
کی شود دیدهٔ فلک روشن ۰ گر نه رای تو در جهان بان

ولهذا بر طبق اشارت علیه این مخلص بدان سبب سبقت اقتدا کرده
باستصواب نواب نامدار خانی امیرخان رسل ورسایل بخدمت سلطنت
پناهی ظهیرا ... فرستاد وسخنان سنجیده وکلمات پسندیده پیغام
داد و [illegible] قاعدهٔ اخلاص ورابطهٔ اختصاص آنحضرت نسبت
به [illegible] درگاه سلاطین پناه ارتباط تمام واستحکام لاکلام پذیرفت
ویوما فیوما این صورت در تزاید وتضاعف خواهد بود انشاء الله تعالی
وهمچنین باتفاق نواب نامدار بعضی از مردم کاردان هشیار را که
در شعار تجار آمد شد مینمایند سخنان حکمت نشان تلقین کرده
ماوراء النهر با بعضی از علما وافاضل وامرا واماثل آن دیار در میان
انداخته که سلاطین ونوئینان آن بلاد بکمال عواطف پادشاهانه
رعایت [illegible] مرام [illegible] مستظهر وامیدوار گشته من بعد بتقدیم
خدمتکاری از در مصالحت ومتابعت در آیند [illegible] مواصلت

ومضادت بلکه اطاعت و مطاوعت بر روی روزکار خود بکشایند
ودرین باب نواب نامدار و این حقیر نیز مکاتیب در قلم آورده فرستاده
شد و فی الواقع چون انجه در متخیله نقش بسته بکلك تدبیر بر صحیفه
وقوع صورت پذیر کردد بی اشتباه عرصه ملك و ملت بانوار امن
و امان آراسته شود و روضه دین و دولت از خار تعرض اهل بغی و
طغیان پیراسته کردد بیت اکرچه حشمت و جاه و تجمل
بود در ی زد زپای توکل • ولی کاری نباشد بی ز تدبیر
اکر واقع شود بر وفق تقدیر • و هم برین قیاس زمره از اهل
... ت را تعلیم کرد که سلیل اعاظم السلاطین محمد زمان میرزا را نیز
بغایت عنایت و نهایت عاطفت بادشاهی مستظهر و مطمئن خاطر
کردانند تا روی امید بخدمتکاری ایستادکان پایه سریر اعلی آرد
و بعد الیوم طریقه بندکی و طاعت کذاری مسلوك دارد از هر طرف
هر خبر که درین ابواب مسموع شود در روز نمیر قوم رقم اخلاص کرده ارسال
خواهد داشت و بدستور پیشتر بلکه بیشتر نقوش عبودیت و خیرخواهی
بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر خواهد نکاشت عرصه عالم از فروغ رای
ظلمت زدای روشن باد و ساحت بنی آدم از نسایم عنایت
کیتی آرای مشك افزای اطراف کلشن والسلام

امیر غیاث الدین خواندامیر بمقرب حضرت بادشاهی امیر نظام الدین
علی خلیفه نوشته اند قبل از وقوع ملاقات از قندهار بدار السلطنه هراه

عالی کهری که فخر اهل هنر است	از بحر کفش جیب امل بهره ور است
کر دیده نبرد بهره از نور رخش	کوشم ز نوید لطف او بهره ور است

جون قبل از انکه ندای فرح افزای انی جاعل فی الارض خلیفه بکوش
هوش منتسبان عالم علوی و سفلی رسد در مجالس شریفه و محافل
منیفه الارواح جنود مجنده این ذره سر کشته را نسبت بخدام سده
سنیه و ملازمان عتبه علیه معارف روحانی حاصل بوده درین ایام
قاید توفیق کریبان این جان ناتوان را کرفته از وطن مالوف و مسکن
معهود بدان صوب صواب کشید اما جون ببلده قندهار رسید
بسبب فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر
جانب توقف افتاد و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا
دور از آستانت از ما مدار که ما را • که طالع است مانع که روزکار حایل
ان شاء الله بعد از حصول استطاعت نوبت دیکر احرام طواف عتبه
کعبه مرتبه بسته متوجه خواهد کشت امیدواری بکمال کردکاری
انکه علی اسرع الحالات بوادی نامرادی سمت سهولت کرفته وصول
بدان مقام سدره احترام که مرجع اصحاب صدق و صفا و ملاذ ارباب
مروت و وفاست هر جه زودتر متیسر کردد و ما ذلك علی الله بعزیز باد
ازین حرات و انبساط حد سالکان طریق اخلاص نیست ظلال عواطف
و مراحم بر مفارق اصاغر و اعاظم ابد الآباد ممدود باد

میرخواند امیر بخواجه ظهیر بیکی نوشته

یا رب که براهل ملک سرور باشی	خورشید مثال ذره پرور باشی
آوازه نصرت و ظفر تا باشد	پیوسته تو منصور و مظفر باشی

مراسله قطره بدریا غایت ... ادب است و منشا طبع ذره بخورشید
والانهایت بو العجبی اما جون درین ولا مکرر استماع افتاد که ...

بعضی از رسایل که نگاشته خامهٔ شکسته این دلخسته است گاهی در
مجلس عالی مذکور میشود بخاطر فاتر خطور نمود که اگر در ضمن عرضهٔ
وفور اخلاص و دولتخواهی خود را بشرف عرض رساند ممکن که در نظر
خدام عالیمقام پسندیده نماید لاجرم این دو سه کلمه را مرقوم قلم
عبودیت گردانید و از اطناب اجتناب کرده بود دعاء دوام دولت
اختصار واجب دید

الهی تا بود خورشید تابان ... زمشرق جانب مغرب شتابان
ز اشراق ضمیر شه جمله عالم ... منور باد چون این سبز طارم
لوایش باد بر اعدا مظفر ... بفرق اهل دولت سایه گستر

امیر خواند میر بخواجه مظفر در باب توجه او که مخبر بوده از توجه
رایات نصرت شاه سلیمان مکان بجانب خراسان — نوبت ثانی

ای خامهٔ تو فاتح ابواب ظفر ... وی نامهٔ تو صحیفهٔ فتح اثر
الفاظ لطیف در بیاضش پیدا ... انوار معانی بسوادش مضمر

نسایم چمن جاه و جلال و شمایم انجمن دولت و اقبال که از مهب الطاف
بنده پروری و مخزن انعطاف و شفقت گستری وزیده و دمیده بود
در زمانی میمنت آیین و ساعتی سعادت قرین مزرعهٔ امانی معتکفان
زاویهٔ گمنامی را نسمت خضرت و نضارت بخشید و دوحهٔ آمال گرشتگان
بادیهٔ بی سرانجامی را مثمر و بارور گردانید

آورد صبا نامهٔ مشکین رقمت ... شد روضهٔ جان تازه ز رشح قلمت
من مرد جواب آن نیم [illegible] مرا ... نداخت درین ورطه کمال کرمت

الحمد و المنه که کربت دیگر لیالی کربت بنهایت رسیده صبح فتح و ظفر

از مشرق امید دمید و ایام محنت فرجام باختتام انجامید ماینجه اعلام
نصرت اعلام از افق دولت جاوید طالع گردید

برآمد آفتاب اوج شاهی ... جهان روشن شد از مه تا بماهی

فحمدا لله ثم حمدا لله علی ما هدانا عطاه الکریم و شکر الله ثم شکر الله
علی ما کشانا رکاء النعم مما لک بنا با عدالت دستگاها در باب کمال پریشانی
و اختلال احوال ساکنان لنگر مقدس عنا شر چند کلمه عرضه داشت
کرده [illegible] امیدست که چون بمسامع جلال رسد احکام مطاعه در
باب شمالت فقرا و عجزه صفت صدور یابد تا در دعاگویی دولت
روزافزون افزایند و در اوطان خود ساکن و مطمین بوده با بابنی
در زراعت اشتغال نمایند لوا جاه جلال لایزال پاینده و مستدام باد

امیر خواند میر در جواب کتابت امیر اردوشاه که از نصرت
یافتن میرم مردم قبچاق اخبار نموده بوده

ای آمده رشحهٔ قلمت بنده نواز ... وی گشته شمیم کرمت مشک طراز
لطفت چو گشود چهره از پرده راز ... ابواب مراد شد مرا بر دل باز

نامهٔ گرامی بخامهٔ فتح و نیکنامی مزین و صحیفهٔ نامی بعنوان ظفر و دوستکامی
معنون سواد الفاظ در بیاضش چون مردمک دیده منور حدقهٔ
باصرهٔ امید و بدایع معانی غرایب آثارش مانند پرتو آفتاب خضرت بخش
حدیقهٔ سعادت جاوید در زمانی امین و ساعتی احسن ورود و عز وصول
یافته مژدهٔ استقامت مزاج مقرون بسلامت و بشارت استدامت
امور دولت موفور کرامت رسانید سر افتخار و تارک استظهار
از پای افتادگان زاویهٔ اشتیاق را مانند فلک [illegible] اند

قاصد زتو نامهٔ رسانید / جان را زغبار غم رهانید

نامهٔ که مایهٔ امانی / پیرایهٔ عیش و زندگانی

در برابر اصناف الطاف که رقم زده قلم اعطاف گشته بود آلاف عبودیت
ودعا وانواع محمدت وثنا اتحاف واهدا میکرداند وازدیاد جاه وجلال
وتضاعف دولت واقبال را از حضرت مهیمن متعال بالغدو والآصال
سؤال مینمایند انه سمیع ومجیب هذا معروض رای ملک آرای میگرداند
که بر مرآت ضمیر مهر تنویر صور این معنی عکس پذیر خواهد بود که دولت
ابدی الاتصال حضرت شاهی را خاصیتی است که هر صاحب مکنتی که
سر صدق وصفا وطویت از مبداء طلوع تباشیر صبح خلافت تا غایت
روی اخلاص بخاک درگاه اکسیر خواص سوده غنچهٔ اقبال او در چمن
آمال از نسیم عنایت ذو الجلال شکفته وهر واژ شوکتی که بنای خصالت
ساحت میدان مخالفت نموده علی اسرع الحال بنیاد کامرانی و درخت
زندگانی از هبوب صرصر ادبار استیصال یافته مصداق این مقالت
مؤکد این احوال الصورت واقعهٔ آن قدوهٔ امراء آفاق وفرقهٔ باغیه محبت
جه درین اوقات که آنحضرت باظهار دولتخواهی نواب کامیاب شاهی
مبادرت فرمودند بر آن جماعت که در مقام خلاف وشقاق بودند ظفر
یافته بحصول مقصود فایز گشتند الحمد لله الذی نصر عبده واعز
جنده وهزم الاحزاب وحده رجا واثق ووثوق صادق که همواره
همین شیوهٔ ستوده را مرعی داشته قدم بشارع قویم وجادهٔ مستقیم
مطاوعت حضرت پادشاه هفت اقلیم استوار دارند تا گلزار جاه
وجلال جدا … خصال از رشحات سحاب عاطفت لایزال هر روز

بنا زکی سمت نضارت گیرد و بوستان عزت واقبال امال از زمان بسندیده
اعمال از پرتو آفتاب مکرمت بی زوال مرشاعت مجدد اصف طراوت
پذیرد زیادت از این ابرام شیمهٔ مخلصان مستهام نیست والسلام

امیر غیاث الدین خواند امیر بیکی از امراء قوش بیگی نوشته

ای کرده همای همتت از اعزاز / دایم بهوای صید دولت پرواز

امیدکه کنجشک ضعیف دل من / از طعمهٔ وصل تو قوی گردد باز

عتبهٔ علیه جناب امارت مآب عمدة الاعاظم والاعیان ناظم مناظم البر
والاحسان شاهباز قلعهٔ معالی مرجع الاشراف والاهالی همواره
نشیمن شاهین جاه وجلال با دوسدهٔ سینهٔ آن زبدهٔ امرای زمان و
قدوهٔ اهالی دوران پیوسته آشیانهٔ حمامهٔ دولت واقبال محب
نیازمند که علی الدوام ببال همت در هوای وصال آن ستوده خصال
پرواز نموده وصبح وشام در پناه جناح دولت آن حمیده فعال از
مخلب عقاب حوادث فارغ غنوده درین ولا که صاحب اعظم خواجه
نظام الدین ادهم بر طبق فرمودهٔ قوا انفسکم نفس نفیس را از جبکهٔ
نوایب این دیار محافظت نموده متوجه آن صوب گشت خواست که
خود را بوسیلهٔ رقعهٔ مذکور خاطر عاطر گرداند لاجرم هزار دستان
قلم این چند کلمه در سلک بیان کشید و … اطناب اندیشیده بر تجرید
بی پا اختصار اولی دید همواره صید مطلوب در دام مرام مقید باد
و شنقار مقصود بر چنگ مراد مشید بحق النبی الهاشمی محمد

امیر خواند امیر بیکی از امرا نوشته

تا رایض روزگار بر خنگ سپهر / هر روز کند زین زر اندود زمهر

بادا ابلق ایام بدلخواه تو رام • وز دولت و اقبال ترا گلگون چرخ
کمیت خوش خرام خامه در میدان دعا و ثنا جولان نموده مرفوع ضمیر
منیر جناب امارت مآب رفعت ایاب دولت پناه مکرمت دستگاه مالک
اعنه کامکاری شهسوار معرکه نامداری ابدت ایام شوکته میگرداند
مدتی مدید و عهدی بعید شد که از واردان سبیل و سالکان طریق
استماع می افتد که آنجناب بارگیر نیت را بزین تصمیم عزیمت تزیین داده
عنان توجه بصوب این دیار انعطاف میدهند و تا غایت این خبر
این ذرهٔ احقر بر ثبوت نپیوسته و پیوسته دیدهٔ امید بر مرصد انتظار
و گوش هوش متوجه شنیدن خبر وصول مقدم خجسته آثار در راه انتظار
تو چشم سفید شد ع بتماشای غباری از ره سم سمند خویش • رجا واثق
و امل صادق که شکر این مقصود عنقریب از ورای استار غیب چهره گشای گردد
تا مخلص مستهام بر اسب مراد سوار گشته پیش از این وادی ناکامی بیرون نهد
زیادت ازین خامه را در میدان نامه جولان دادن طریق ادب نیست
لاجرم بر دعا اختصار اولیتر همواره ابرش ایام بر طبق مرام باد
و گردش توسن فلک بخود کام بر مقتضای رای صواب نمای خدام والسلام

خواجه مجدالدین محمد بحاکم سمنان نوشته انشاء مولانا عبدالواسع

اقبل بجمع شملنا والملک المصیر • ماجرای خرده و ادا ندیشان نخواهم نهاد
باور مکن که جز کس را این زمن باور نشد • داغی شکسته دل در پیت
پیمان را داعیه آنست که حکایت شداید هجران از سعادت التفات
خاطر خطیر مخدوم با استحقاق افتخار الامراء علی الاطلاق ابدالله
من الم ترجیح افانین اللطف والاحسان و تفسیح ما یزال

والامان بواسطهٔ ترجمهٔ قلم دو زبان گزارش دهد سمات قلم
قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم • چه گونه شرح دهد اندر زبان آتش
رجا واثق و امل صادق که ناگاه بر وفق لاتیأسوا من روح الله فوز و
نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیدن گیرد و قناع امتناع از
چهرهٔ مراد مکشوف گشته صورت مقصود بعیان صریح مشاهده
رود تا این فقیر نیازمند در صحبت مخدوم ارجمند شمه ای از تفاصیل
احوال بر طبق عرض رساند چنانکه نزول سکینه لیطمئن قلبی بر آن مترتب
گردد و ما ذلک علی الله بعزیز حالا بحکم قضیهٔ مرضیهٔ ما لایدرک کله
لایترک کله بعز اعلام میرساند که پرتو شعوری بر ساحت ضمیر فقیر می
تابد که مکرر نسبت بانجناب مکرمت ایاب ـــــ و تطویل
بتصدیع می انجامد ظل ظلیل استظهاری مبسوط و ممدود باد

مکاتیب بصدور

امیر نظام الدین علیشیر بقاضی ظهیرالدین عیسی صدر یعقوب
بادشاه نوشته انشاء مولانا معین سبزواری

هر گز اباشد چو عیسی همدمی • نبود از دجال آفاتش غمی
تحفهٔ مدحاتی که چون انفاس عیسی از فوایح وداد مژدهٔ حیات بر فات
اعظم اصحاب مواخات رسانند و تحیاتی که بروایح لوایح اعتقاد
روضهٔ لواحق مصافات را تازه گردانند بجناب فضیلت مآب افاضل
ایاب صدارت پناه معالی انتساب اکمل العلاة والحکام مرجع الانام
فی الایام مصدوق منطوق احسن الی من اسا محیی الشریعة والصدارة
والدین قاضی عیسی لازال محییا للشریعة النبویة بما من انفاسه
العیسویه مبلغ و موجه داشته تشوق بر نیل تلاقی بشریه از استقصا

آلحسن آواز نوم

تقریر و استیفا، تحریر مستغنی است و سوء عن سیرة تجسس و عن قلبه تجسس بعد هذا بر خاطر شریف مستور نیست که جهت
تجدید قواعد مواخات و تشیید مقاعد موالات فقیر چون شیوهٔ
خمول و مسکنت و اعراض و انزوا از امور مملکت طریقی نمی سپرد بنا بر
غایة المقدور و نهایة المیسور در آن مسکوت شد پس بحکم حق الصدیق
علی الصدیق أن یوافقه و لا ینافقه و یرافقه و لا یفارقه از انجناب
که نسبت بعالیجناب سلطنت مآب خلافت نصاب محیی مراسم
والاحسان ماحی آثار الظلم و الطغیان شید الله تخلید السلطنة
بدوام بقایه مظفر ارتبت ابوه دارند و انفاس شریف را در مراسم
ملک و دین اثر تمام است سزاوار چنان می نماید که در تمهید بنا این
معنی اهتمام لا کلام بروجهی بظهور رسانند که زیردستان متحیر
میان خانهٔ فراغت فرو دشت کرده بسبب بی اصولی و حرکات نا ملایم
افواج فتن از مقام اصلی خود خارج نشوند چنانچه آوازهٔ آن برنوا
و کوچک نام نهفته نماند و در اصفهان و عراق عجم باز گویند و اسباب
موافقت روز بروز تضاعف پذیرد و عشاق بیت الله بی روان
غول غوایت را که از عمل تراز چون زنگله سر زه درای کنند مخیر
گردانیده براه راست آهنگ تواند نمود و از پردهٔ حجاز بنوا رسیده
بشور و نهای دعوات صالحه بمقام محشر فرستند
عشاق حسینی را بنوا زو نوائی ده اعدا مخالف را در زیر افکن
تا منزه بعد نقشی که موجب تقسیم خاطر باشد بر صحیفهٔ اعتقاد تحریر
نیابد و بی ... ارادت بنحو حسن عقیدت منطق کما ...

نقض
جز معانی صدق و موافقت در بیان نیاور ردو لسان مقال را بر نطاق
مقتضی حال الحدیثی جز تفسیر کلام مصادقت نباشد و اتمام این
صورت را که متضمن صلاح و نجاح کافهٔ اهل اسلام است خیر
عظیم و طاعت جسیم شناسند چرا که عیاذا بالله توهم مخالفتی
در میان آمد روشن است که امزهٔ آن آشوب و فتن بجه کیفیت
اشتعال و استعلا یابد و مقطع و بال آن جز مآل و بال و مواخذه
ذوالجلال الجبری نی بیت خاکدان دهر را آن قدر نیست
که زپی آن خاطری گیرد غبار و لیکن شایسته تکلف از ینجانب حضرت
اعلی رعایت وظایف و اتحاد بجای می آورند و بر طبق الصدیق
الالوف و لا یباع الاباء الالوف بخرسیاتی که متوهم مرام است مضایقه
ندارند و ما دام که از جانب ایشان در مرآت صدق و وداد که مستتبع
کمال اعتقاد باشد متصور نگردد از ینجانب وقوع امری که مخالف
شرط موافقت تواند بود متصور نیست وظیفه آنکه پیوسته
طریقهٔ اعلام و استعلام و مشاورت و مراودة مسلوک باشد
تا روابط کمال وفا و وفاق از شوایب انفصام و عوارض افتراق
مصون باشد و الله علی ما نقول وکیل و مواقوی منین و اهدی دلیل
و السلام علی من اتبع الهدی مولانا معین سبزواری بیکی از اعاظم
لکرچه بسبب حوادث زمان و طوارق حدثان دیدهٔ امیدوار از اشعهٔ
انوار التقا خجسته آثار عالیجناب مکرمت مآب صدارت پناه
فضیلت ایاب مرجع بلغاء الانام موئل عزة الایام الغریف والکامل
القمقام القطریف المفضل المقدام لا زال الصدر ابیا ... لمع الکمال ... تلمس

علیهم نوشتم

ويبدا اتماليا الذخاير امور الآملين الى يوم الدين محروم گشته اما
شرايف ولطايف ساعات باد عيد دوام دولت وحشمت وانعقاد
كمال معالى وفضيلت آن خلاصهٔ اركان وعناصر ونقاوهٔ اعراض و
جواهر مصروف بمقصور ست شرف حضور فايض النور على اجمل
الصور كالبدر يبدو امن ا لغياهب ميسر باد هذا مرقوع مجلس
عالى اكمل رسالهٔ از واردات خاطر شكسته بسته باسم خجسته رسوم
حضرت سلطان روم مرقوم گشته مرسل داشت مامول آنكه در محل
شايسته كه راى منير اقتضا فرمايد معروض فرموده بروجهى كه
عاطفت مبذول فرمايند كه بقبول حسن اقتران يافته سبب مزيد اشتهار
واستظهار گردد حاجت نبود گفتن با تو كه چه كن چون كن عتبهٔ فضيلت
مآل لا يزال مرجع اصحاب فضل وملجاء ارباب عز واقبال باد

قاضى مير حسين يزدى بقاضى عيسى نوشته

ساقى بيا كه يار زرخ پرده بر گرفت | كار چراغ خلوتيان باز در گرفت
بار غمى كه خاطر ما خسته كرده بود | عيسى دمى خدا بفرستاد و بر گرفت
آن عشوه داد عشق كه تقوى زره برفت | وآن لطف كرد دوست كه دشمن حذر گرفت
زنهار ازين عبارت شيرين دلفريب | گوئى كه پسته تو سخن در شكر گرفت

نامهٔ سعادت نشان عاليشان كه براى جمعيت اين شكسته پريشان
خاك قدم درويشان مرقوم قلم همايون رقم حضرت صدارت پناهى
مظهر صفات الهى قطب فلك الاقبال مركز دايرة الافضال افضل
... الحضرات كل من مشى فوق الغبرا حامى مراسم الملة ...
... عالم نظام ولد عمر مجدد جهات الفضايل محدد سماء

اللايح من ذكاء ذكاء بر لوايح الحكم الفايح من رياض روايد روايح الكرم
الذى قدس الله عن الاخلاق الذميمة تقديسا صفى الشريعة والطريقة
والتقوى والدين عيسى لا زالت ناصية القضا بيده الفياض وذاته
واسطة الجواهر ورابطة الاعراض شده بود زنگ تفرقه از آينهٔ جان
زدود وارقام دولت انجام بر صفحهٔ دل محبت منزل نگاشت وحجاب
تكلف از پيش ديده ستمديده برداشت

كلك مشكين تو روزى كه زمن ياد كند | ببرد اجر دو صد بنده كه آزاد كند
امتحان كن كه بسى گنج مرادت بدهند | گر خرابى چو مرا لطف تو آباد كند

هر چند بوسيدن آستان كه قبلهٔ راستان است بحسب ظاهر واقع نشد
وكوكب موانست از برج مجالست لامع نگشته اما

دل سراپردهٔ محبت تست | ديده آينه دار طلعت تست
من كه سر در نياورم بدو كون | گردنم زير بار منت تست

واكنون كه برقع محبت از مكمن غيب جست وحقيقت صورت شعور
ونقش ظهور بست

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست | كه هر چه بر سر ما ميرود ارادت اوست
صبا ز حال دل تنگ من چه شرح دهد | كه چون شكنج ورقهاى غنچه تو بر توست
زبان ناطقه در وصف شوق من لال است | چه جاى كلك بريده زبان بيهوده گوست

درين وقت كه مضمون سلسلهٔ وسنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا محسوس ابصار ست
معلوم شد كه بناء دولت وسعادت ايشان بر دوام واستمرار ست

نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد | عالم پير دگرباره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقيقى بسمن خواهد داد | چشم نرگس بشقايق نگران خواهد شد

روزى باد كه بخوبى منظر ... سرافراز گرداند ...

امیدست که تیغ تمیز از غلاف بیرون آرند و هرکس را بمرتبه که لایق
فضل اوست بدارند   نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد   خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در وغش باشد   گروهی که در زمان سلاطین ما تقدم
علم علم برافراشته اند مراتب بلند و مناصب ارجمند داشته اند اکنون
جمعی که جواهر بحر تحقیق اند در سلک ارباب ترویق اند خاک فلاکت بر
مدارس بیخته و آب روی طلبه و مدرس ریخته منسوب بمراتب و منصوب
بمناصب قومی مردود ند که میگویند اجداد ما فاضل بودند بزنکه در شرف
ابجد دارند و در ابجد خواندن از طفلان باز می مانند و کسی که امروز بده
مرتبه از اجداد ایشان افضل و اکمل است بصد مرتبه از ایشان اسفل و ازل است
نقدها را بود آیا که عیاری گیرند   تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
اگرچه قدم بر بساط انبساط نهادن و چهره باین جهه کشادن نه از ادب اهل
آداب و عادت ارباب الباب است لیکن
چون چشم تو دل می برد از گوشه نشینان   دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست
هزار سال ایمانی هزار معنی را   که در درازی عمرت هزار مطلب است

ایضا انشاء قاضی میر حسین بقاضی صفی الدین

او قصه بهشت ز کویت حکایتی   شرح جمال حور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه   و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی
هر پاره از دل من از غصه قصه   هر سطری از خیال تو از جمت آیتی
تا سوره فاتحه که صدر کتاب قدیم و فرقان عظیم شده قایم مقام [illegible]
و طهور خواتین نقاب آن کتاب عزه نقاب درین سوره رحمت [illegible]

ذات ملکی صفات حضرت معالی معاذ اعالی ملاذ مبداء مراتب رفیع و مطالب
ارجمند انکه عیسی نفس اطفال اش در مهد بلبل بانی عبدالله آتانی الکتاب
وجعلنی مبارکا متکلم است و زهره زهرا در جامع اشباح و صوامع
ارواح بوصف کمال و نعت جلالش مترنم   معمار کارخانه وجود
محرم سراپرده شهود   مفتاح کنوز عدالت   مصباح رموز ایالت
کشاف کروب کاملان   ستار عیوب جاهلان   الذی فی الازل السلاطین
جلیسا والخواقین انیسا   صفی الصدارة والدولة والشریعة و
الدین عیسی   مظهر جمیع فضایل و مصدر سایر فواضل باد   خاک را
آسمان معالی آن کعبه اعالی را بستارات ادعیه و ثوابت اثنیه مزین
و از سحاب فیض مآب دیده باران شوق بر زمین اخلاص می بارد
من المدامع ماء الشوق یحسم   و فی الاصابع ماء الوجد یضطرم
فلولا صفیری اغرقتنی ادمعی   و لولا دموعی احرقتنی زفرتی
و پیوسته بشکر الطاف و اعطاف بی پایان که از سمت بلند در حق
خاکساران رفته و بیان میفرمایند بافصح عبارات و املح استعارات
مثال سوسن رطب اللسانم و این معنی را نیز منتی بر جان خود میدانم
زهی وفاق تو دروازه حیات ابد   زهی خلاف تو دندانه کلید فنا
شکفته غنچه احسان تو ز باد قبول   طراوت گل اخلاق تو ز آب حیا
مجمل احوال این شکسته بال انکه در زاویه فراغت لقمه حلال از وجه زراعت
میخورد و بمطالعه معارف عقلیه و مباحثه لطایف نقلیه بسر می برد
و بدلایل ظاهره و براهین باهره معلوم است که این معنی نتیجه
التفات و اهتمام المخدوم است و اکرنی کم من بیدلی فی اعتباری

ونظر التفات
فقیری در رسیدی خاکساری ‌ امید که روز بروز کوکب عنایت متصاعد
متزاید شود ‌ تا جهان باشد جهانت بنده باد ‌ آفتاب دولت تابنده باد

ایضاً انشاء قاضی میرحسین بقاضی عیسی

بعد از تصویر صور دعا و تعبیر سور ثنا نگاشته لوح عرض آنکه در
شعبان اخبار اندوه آثار رسید و آتش فتنه و آشوب سر بفلک کشید
مضمون تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید
بآئین وجه جلوه می نمود و دم بدم وحشت تازه و دهشت جدید بر
وحشت و دهشت سابق می افزود جناب داروغه با وجود حشمت و
شکوه فرار بر قرار اختیار کرده متوجه شد بغیر و زکوه و چون گزیر از
گریز نداشت آنرا مساعدت بخت و فیروزی شمرد و اکنون که بخت که
مشکل کز ورق حیات را از گرداب حادثه بیرون می برد و در ماه رمضان
خبر ظفر و مژده امان که برسم رسالت متوجه دل درویشان بود بعد واره
صماخ ایشان نازل شد و راحت تازه از نو بجان و انبساط دل پژمرده
از ورود آن مژده حاصل گشت ‌ شکر خدا که مژده امن و امان رسید
وز هر طرف سپاه ظفر بیکران رسید ‌ این نامه شریف چه خبر است گوییا
وحی الهی است که از آسمان رسید ‌ یا نافه ایست بسته که از چین روان شده
یا غنچه ایست تازه که از بوستان رسید ‌ نی نی برای آنکه شود فتنه بر طرف
از پیش شاه مغرب و مشرق نشان رسید ‌ گو خصم خاک بر سر خود کن که این زمان
سلطان ما بکام دل دوستان رسید ‌ مأمول آنکه فقیر حقیر را ملحوظ
نظر اکسیر اثر داشته در سلک مخلصان شمارند و ابواب عنایت
و اهتمام تمام مفتوح دارند ظلال جلالش بر مفارق اهل کمال مبسوط

و اطراف و اکناف جهان برای هدایت آرایش مضبوط

میرخواند امیر بشیخ زین خوافی نوشته

ای صدر مجالس وجودت بر زین ‌ و ای گشته ز عین مردمی مردم عین
اخلاق حسن ز حسن خلقت پیدا ‌ ظاهر ز شمایل تو اطوار حسین
بعد از رفع ابنیه اثنیه و نصب الویه ادعیه مخلص فقیر و ذره حقیر
بعلم الاخلاص بلوح ضمیر منیر تصویر مینماید که بنا بر مناشیر مطاعه
که در سوابق ایام از مصدر عنایت خدام بارگاه سپهر احتشام
بنام این مستهام شرف صدور یافته بود درین اوقات بلطایف
الحیل از حکام دار السلطنه هرات رخصت حاصل کرده احرام
طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال بست و بس از طی منازل
و قطع مراحل ببلده فاخره قندهار رسید و بعز ملازمت نواب
شاهزاده عالمیان زبدت ظلال سلطنة لاشاعة العدل و الاحسان
معزز گردید و همگی همت مقصور بر آنست که تتمه این راه را در نوردد
خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار نواب پادشاهی گرداند و
از تقبیل سده سینه شاهنشاهی سر افتخار و مباهات باوج سموات
رساند اما ظاهر است که از مهب مراحم خسروانه نسیم تلطفی نوزد و
از مخزن عواطف پادشاهانه شمیم تفقدی بمشام جان نرسد فضا
قالب پژمرده در هوای مطلوب صفت نضارت نخواهد گرفت
و شویدای دل افسرده از فوایح گلزار آن مراد سمت عطریت نخواهد
پذیرفت زیادت ازین بسط بساط و انبساط نمی پردازد و ذیل
این صحیفه نیاز را به ثبت دعای بی ریا مرقوم و مختوم می سازد دات

میکورد اندکه
معذور ندارد بنابران بعرض امثال این ذرایع تصدیع می نماید و معروض

بمولانا عبد الخالق نوشته اند

صحایف دعوات اخلاص آیات که مرغان نشیمن اجابتش براوج سدرهٔ
محبت وودنظایر باشد و شرایف تحیات اختصاص سمات که طایران
حرم قبول واجابتش بگرد کعبهٔ صدق وصفا دایم همراه قوافل
صباح ومسا و رواحل شمال وصبا اتحاف واهدا نموده معروض ضمیر
مرآت نظیر میگرداند که شوق وغرام بدریافت صحبت بهجت التزام
از خط حدود وقیاس بیرون است وتعطش واوام بر نیل ملاقات
مسرت سمات از احاطه ادراک واحصا افزون شرف التقا از حضرت
واهب العطایا استدعا مینماید که شاهد این مطلوب عنقریب از پس امیده
پردهٔ غیب باحسن صورتی چهره کشاید انه قریب مجیب والراجی عنه
لا یخیب ظل افاضت وافادت بر مفارق ارباب سعادت مخلد باد

بامیر احمد دوست نوشته اند

بعد از عرض دعوات اجابت اثر که فاتحه فاتحه اخلاصش باوراد مسبحان
صوامع قدس دم مساوات زند ورفع سرایت تحیات اجابت مخبر که
رایحه فایحه محبت واختصاصش بنسایم گلزار جنان دعوی مباهات
کند معروض ضمیر خورشید تنویر میگرداند که میدان بیان شوق
وغرام از ان وسیع تر است که باقدام اقلام درامثال این مقام طی مسافت
بر آفاق آن توان نمود لاجرم دران باب شروع نا نموده قطع طناب اطناب
نمود دریافت صحبت شریف بهجت نویت را از حضرت واهب العطایا
مسالت مینماید امید که سببی که متضمن حصول این مطلوب باشد

فطرت انتما مزین مسند صدارت بادورای عقده کشا مرتب اطناب امارت

حضرت امیر ناصر الدین ابو البقا بمولانا مسیح الدین روح الله نوشته اند

بعد از عرض دعوات اخلاص آثار که نسایم مشکین شمایمش جون انفاس
مسیح روح پرور باشد ورفع تسلیمات اختصاص شعار که از فوایح
روایحش دماغ قدسیان معطر گردد معروض ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند
که سر غزل دیوان فطنت وادراک وشاه بیت سفینهٔ طبع دراک
اعنی درج مشحون بلالی منظوم ومنثور باین محب مهجور در اطیب
ایام واشهور رسید طومار دل محزون وتعویذ جان بصبر وسکون
گردید تعطش واشتیاق بر نیل صحبت شریف بمرتبه ایست که در آئینهٔ
خیال واوهام مصور گردد یاد صحایف لیالی وایام محرر شود ملاقات انمعدن وفاق
سعادت سمات را که اعز مطالب است عنقریب از حضرت واهب
المواهب سایل ومطالب است انه قریب مجیب متوقع انکه گاه گاهی این
فقیر را بوسایل رسایل مسرت حمایل مبتهج ومسرور گردانند وفراموشی
ونسیان جایز ندارند ظل هدایت مخلد باد ومحمود بحق محمد المحمود

حضرت امیر ابو البقا بمولانا محمد پرغری نوشته اند

بعد از عرض لطایف تحیات که رشحات سحاب اجابتش رشک سرچشمهٔ حیات
وآب زلال باشد وبس از شرایف دعوات که نفحات گلشن اصابتش
غیرت نسیم صبا وشمال بود معروض ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند که این
فقیر هرچند از قوم ناموشان واز جملهٔ فراموشان مدتی است که بنوازش
قلمی وگذارش رقمی مسرور نساخته اند اما بهر تقریب میخواهد که تاکید
الرابطه المحبة والوداد خود را بیاد در آرد و در ارسال ذرایع محبت

لها ابن مخلد باد ابس

ازمکمن غیب بخوبتر وجهی بظهور آید ظلال سیادت و افادت بر مفرق ممدود والسلام

میر ناصر الدین ابو البقا بمولانا ابو الخیر صدر کستری قراسلطان نوشته اند

بعد از عرض ادعیه لایقه اخلاص امارت ورفع اثنیه فایقه اختصاص

اشارت معروض ضمیر خورشید افاضت مهر انارت میکرداند که قصه

شوق و غرام از ان رفیع ترست که باقدام جواد اقلام تیز کام و کمند مشکین

سطور عنبرین ارقام بشرفات بیان آن توان رسید و عرصه تعطش

و اوام از ان وسیعتر که مرغ خیال ببال سرعت انتقال در هوای فضای

شرح آن تواند پرید اکرچه مسافت بعیدست و بخت نا سعید اما الله

یجمع بیننا وهو خیر الفاتحین را پیوسته بر زبان میرانند از ان روی ابواب

امید را مسدود نمیدانند مترقب انکه تا زمان ملاقات مسرت آیات

بکلک بدایع نکار کوهر بار چمن محبت و اعتقاد را سبز و سیراب

کردانند و فراموشی و نسیان جایز ندارند ظلال افاضت

و افادت بر مفارق اهل سعادت مخلد باد

خطابات بوزرا

شیخ العارفین ابو الحسن بستی بخواجه نظام الملک طوسی نوشته

رای صدر آرای را معلوم باد که جهان بسی فرزند در خاک نهاده است

تا یکی را از درجه پسری بمرتبه پدری رسانیده ای صدر بسر بوده پدر

کشته دست شفقت بر سر خلایق دار یقین دان که روزی از تو جهان هم

خواهد ماند حالا که نرسد کار عالمی بنظام کن پای تو در میان باشد

وقت را شتاب دریاب الفرصة تمر مر السحاب

کار کنون کن که کدخدای جهانی * زود ز دست رود دو روزه فانی

آورده اند که چون صاحب عباد کلک وزارت در بنان کرفت و تدبیر

در پذیرفت ابوسعید رستمی اصفهانی که از شاعران بزرگ بود قصیده

بروی خواند و این کلمات چون در و چون نکین در خاتم نشاند شعر

هنیت امر العالمین وزاره * وانت کل ما زو مفاخر * فاعلم بانک لست فیه باول

واعلم بانک لست فیه باخر * فاکتب بانملة المکارم اسطرا * یتلی من العظم الرمیم الفاخر

یعنی ابیات آنست که وزارت عالمیان ترا مهنا و نصیب بسیار از بزرگی

ترا مهیا باد بدانکه این شغل نه کاری است که پیش از تو کسی دیگر نکرده است

و این عمل نه مهمی است که بعد از تو کسی دیگر بآن مشغول نشود پس بانکشت

بزرگی امروز خبری نویس که فردا از استخوان پوسیده تو برخوانند و بدان

سبب نام تو در مجالس و محافل بزرگی بر نیکی برند والسلام

خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری جامی بخواجه غیاث الدین محمد رشید نوشته

یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم پس هر یک بقدر خویش از بیکانه

و خویش و توانکر و درویش در کزاردن شکر نعمت ملک منان اشکارا و

نهان بباید کوشید و شکر شکر و نبات ثبات بر عبادت حضرت دافع

البلیات از کاس سپاس بکام خویش بباید رسانید و اعظم شکرها

بدل و زبان و اعضا و ارکان رعایت فرمان حضرت ملک منان است

اعملوا آل داود شکرا شعر افادتکم النعماء منی ثلثة

یدی ولسانی والضمیر المحجبا * و هم از ان فرمان برداری بعد از ادای

نوافل که کاری بر متعین بحکومت و رعیت داری مساعدت و معاونت

زیاد بندکان حضرت باری است و خلاص ایشان از دست ظلم ظالمان

المسلم اخ المسلم لا یظلم ولا یظلم نقل است که عابدی از عباد عبادان

در نماز بود جمعی اطفال پر و بال مرغی می کندند و او میدید و نماز نمی برید

۸/۳

وآن مرغ را از بیداد کودکان خلاص نداد تا هلاک شد پروردگار آن
عابد را بدین گناه بزمین فرو برد فخسفنا به وبداره الارض این عجب ودلیل
که بر غیر بود دلیل بقدر وسع وامکان مدد مظلومان عین فرض است
ودین قرض ای وزیر خجسته نظر   قیاس کن که بفرهاد کوهکن چه رسید
بهر کسی که کند قصد مردم زن چه رسید   در دفع ظلم هیچ دقیقه مهمل مکن
تا نشوی از حیات برخوردار   بترس از آه مظلومان شبخیز
که از جانها برآرد آتش تیز   انصر اخاک ظالما او مظلوما قیل یا رسول
الله وکیف ینصر الظالم قال یمنعه عن الظلم فذلک نصره خصوصا درین
زمان که روی زمین از ظلمت ظلم ظلمه ظاهری وباطنی سیاه وتباه شد
ظهر الفساد فی البر والبحر یکی مملکت خراسان است که حد وسد فتنهای
آخر الزمان است الفتنة من ههنا واشار الی المشرق
هوائی است عشق که جز تخم فتنه   در آن آب وخاک وهوا می نروید
وکلید ممالک ایران است اگر نعوذ بالله از دست برفت صرصر قهر آتار
عافیت عاقبت از چهرهٔ ممالک برفت مسکینان این مملکت حضرت
سلطنت لا زالت محفوفة بالنصر والتمکین هم رعیت اند وهم سپاهی
وچهرهٔ ممالک را هم سفیدی وهم سیاهی   اگر در صومعه آیی بفرق سر هم خط
وگر در دیر بنشینی منت فراش ورهبانم   در وبقلت ربع نمی باید نگریست
که نفع ربع مسکون مبنی بر مسکون اوست فذلک لا یقال له قلیل
شاها زجهان همه خواهان که ازان   ان کنت عندک یا مولای مطرحا
فعند غیرک محمول علی الحدق   باچنین مرغوبی از مرغوبی در بلا ومقام
متعذر شده وخطر آنست که من بعد از دیار دیار نماند نعوذ بالله

فقیر نیکخواه مدت سالی وچند ماه است که از آن بلاد بیرون است
اکنون بر عزم آن توجه بصوب همدان رسید موصلان اخبار آن دیار
که همه دان احوال بودند از خرابی آن شنوده شد که گفتن دشوار است
لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم خطه نیشابور که محط رحال
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بوده واز مشایخ طبقات
قدس الله ارواحهم وغمس فی زلال الافضال اشباحهم سیزده بزرگ در آنجا
آسوده اند واز ائمه کبار ومشایخ نامدار که هر یک در روزگار خویش
سرور احرار ومهتر اقطار بوده اند بسیاری در آن زمین محبوس
واز مدرسان کثیری در آن خاک مدروس اند خود مدتی یکسال است که آبش
که از آتش فتنه نایره نار سوخته است فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت
بر هر سودی که در آنجا بود بلحاد وحلاج بر سر دزر رفتند ودرین فتنه
وغارت وتاراج قریب صد تن نامور باشد که کشته شدند وسایر
اسلاف واخلاف وجولاه ونداف ومردم بازاری همه
وفی کل بیت رنة وعویل مع هذا درین سال با بقایای آن بقعه تران رفته
که باز نتوان گفت   نه بندگان خدا بند وامتان رسول
اگرچه یک دو گروه اند مخطی وساعی   بترس که سپر آفتاب در گذرد
ز شست تیر زنی ناوک سحرگاهی   گفتم شاید که چنین بود که معلوم رای
کوه بنای ملک آرای که رخ خورده بین نباشد بنابر اشارت غیب از سر
عجب این چند کلمه نوشته شد   عرضه کردم بر طبیب لطف تو
درد دل را که مداوا میکنی   نه تدبیر کار بندگان حق تعالی حواله با
ایشان است انک الیوم لدینا مکین امین اگر تدارک وتسویف وضع

با ضعیف ضعیفتر مگر اینجا کنند غلام خویش همی پرورند و بنده خویش

نواید خارج مال مردم را پایمال کرده و بسیاری از بلاد و امصار و قری

هر دیار ان هی الا اسماء سمیتموها که ملک این است نه بس روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار صد قربان جان و جاه سلطنت پناه ضاعف

الله اقتداره و کثر اعوانه و انصاره و جهت مزید دولت و بسطت و رفع

و درجات آخرت را بغور کار مردم خراسان برسد و بار دشوار بر پریشان

آسان کند و ایشان را از تکالیف ناهموار آزاد کند و الا این درویش دلریش

را با سایر ضعیفان هجرت و جلا لازم خواهد شد الفرار مما لا یطاق من سنن

المرسلین ان ارض الله واسعة درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست

درویشان خراسان متوجه خراسان شدند یار غار محرم اسرار عمده الاجلا

والاخیار حسام الملة والدین عمر حفظه الله الکریم فی السفر والحضر بجناب

فرستاد تا سواد این شب ظلمت ز پیش دیده من برون برد خبری تا آفتاب باز آرد

ز ظلم دیر بکوم آتشی است بنشاند بروی کار من خسته آب باز آرد

و عدد ضعیفان و قصه حال ایشان بعرض رساند جوابی از آن درگاه

وزارت پناه بیارد که بر آن بنیاد حرکت و مقام در مقام انجام کار اجام شیر

با احترام است توان نهاد الحکم لله تعالی علیه توکلت

کار درویش مستمند بساز که ترا نیز کارها باشد

قصه دراز شد عیب نگیر عذر بپذیرد

گر دمی میزنم از واقعه معذورم دار جگرم سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام

بر فقرا الحمد واجب بود عرض کرد من گفتم و از کردن خود بیرون ک

باقی بعهده ایشان است کار کنون کن که خدای جهانی

تو ور دست رود دو روزه فانی ، وما علی الرسول الا البلاغ توفیق

اغاثت مظلومان و اعانت ملهوفان رفیق طریق نایبان آنحضرت

گردون رفعت جم مرتبت بمحمد وآله

نامه قطب الدین یحیی نیشابوری بخواجه غیاث الدین محمد رشید نوشته

که دردمند دنیا بد هیچ درمانی مگر بکوی تو آسایشی همی یابد

از نفحات رشحات اقلام درر بار گوهر نثار صاحب قران کامکار کاردان

کامران عالی اقتدار سلطان وزراء المشرقین برهان حکام الخافقین

لا زال غیاثا للملک والدین و مغیثا لارباب الالباب والتمکین تا آن

نسیم روح و فتح و فتوح بباطن مجروح رسید

کانرا همه عمر توان گفت و شنید چه هر یک با وجود آنکه مزین است

بفنون لطف و صنوف تالف و خلوص ولا و ثبوت صفا و مکارم محبت

و میامن مودت مبنی است از فرط شفقت و وفور مرحمت و کمال معدلت

واستمالت رعیت ما ادری بای امرانت لاجرم بیگانه و آشنا و توانگر

و بی نوا و شهری و غریب و بعید و قریب و وضیع و شریف و قوی و ضعیف

یکدل و یکزبان بشکر حضرت یزدان و دعاء جاه و جان آن پناه ممکنات مشغولند

ای در بقاء عمر تو خیر جهانیان ، باقی مباد هر که نخواهد بقای تو

یکی از فضلا بوزیر مکتوب الیه مذکور هذا نوشته

از من که می برد بجنابی که از شرف زیبد ز ماه و مهر بر ایوان او شرف

والی پناه دولت و دین آصف زمان کز روی ماه محو کند ظلمت کلف

زین ذره کمینه که دارد بدرگهش چون حاجیان بکعبه اسلامیان ز شرف

اخلاص بی شمار و بس آنگاه گویدش کای اهل فضل را شده درگاه تو کنف

التشهد گواه [illegible]
و حافظ و الله [illegible]
بالفرض باشد در راه
خدا [illegible]
الهدب

نیازی که خلاصهٔ اخلاص مخلصان است و خلاصهٔ اخلاص هر مخلص دران است
بر دست صبای عنبر شمیم و نسیم عنبر نسیم بدان جناب وزارت مآب
حضرت مخدوم اعظم امور العالم مجمع ملک الوزرا کهف جمیع الوزرا — اعظم صح
معلی رایات الامن و الامان لاهل الایمان خلاصهٔ بر امتزاجات الارکان
منشاء آثار العدل و الاحسان غیاث الحق و الدین کهف الاسلام
و المسلمین لا زالت المصالح بکفیته و مفاتیح الملک بیدیه معروض مرفوع
میگرداند محبان مخلص و هواخواهان متخصص لکن بنا بر قضیهٔ الاذن
یعشق قبل العین احیانا سمکی سمت و کلی نهمت بر محبت و ولا جناب
و الامصروف و عنان عزیمت صادقان بجانب هواداری دولتخواهی
وزارت پناهی معطوف و دل و جان بر اتحاد و وداد بآن جناب موقوف
گردانیده عنقریب محصل باد و بس از عرض نیازمندی و فرط مستمندی
سلام کالطاف الاله المجید ۰ سلام کاخلاق النبی المؤید
مهدی میگرداند و بحکم انکه اشتغال بذکر اشتغال نوایر اشواق را جز از
میامن تقبیل انامل شریف آن یگانهٔ آفاق مستدعی اطناب و موجب
اسهاب است از امثال آن اغراض اعراض واجب میداند و مهر و مهر
ولای صلاحی بر دست دل شکسته اسباب تیسر حصول دولت
بدانحضرت که عمدهٔ آمال و امانی دو جهانی است از حضرت عز مسالت
مرود باجابت لاحق باد کامرانی و دولت و جریان امور بر وفق مراد
و مرام بحق محمد علیه الصلوة و السلام   و السلام

نوشته — خواجه معز الدین علی اکبر جامی بخواجه معز الدین وزیر سلطان ابو سعید میرزا

اصناف سعادات دو جهانی از افاضات حضرت رحمانی پروردگار

حضرت آصف سیرت نور الله تعالی سماء الخلافة بانوار اقمار انظاره
و نضر ریاض الوزارة بازهار آثار افکاره معزز او قرین و شامل باد
انه رؤف بالعباد   داعی مخلص قلم بدست گرفته بود و در پس زانوی
فکرت بحیرت نشسته تامل میکرد تا مطلع عرض خدمت بچه طرز آغاز
و مقطع رفع محمدت بچه طور پردازد و در ما بین آن تشتت خاطر
و تفرق بال و نوایر شداید محن و ترادف نوازل حزن چه گونه باز نماید
از کدام قصه حکایت کند و از کدام غصه شکایت نماید از شماتت
حساد گوید یا از سعایت اهل فساد از هبوط جهان نویسد یا از صعود
اهل زمان چه بعد از مساعدت دولت ملازمت از هر فصلی کلمه بعرض نواب رسانید

جاوید شبی باید و خوش مهتابی   تا با تو حکایت کنم از هر بابی

پس چون تقریر از ادای مطلع قاصر و تحریر از انتهاء مقطع عاجز و توضیح از نهایت
مسرع نازل بود بر دعای همیشه آنحضرت ادام الله علوه و سموه اقتصار
نمود و بر ثنائی که پیوسته بر زبان جاری بود اختصار کرد شرح کلیات
و جزویات بتقریر جناب اخوی مآبی ادام الله فضایله کما لا حواله کرده شد
چه آنجناب را حقایق احوال ظاهرا و باطنا مکشوف است و هر آینه هر چه از
کلام ایشان استماع فرمایند مطابق واقع خواهد بود با ملا این دو بیت قلمی و زبده است

نبوده ام بجد عمر و همچنین اکنون   خدای داند در بند مال دنیایی
ولیک عزت نفسم نمیدهد رخصت   که در مقام مذلت کنم شکیبایی

ظهور الطاف بی غایت و وفور اعطاف بی نهایت را که شامل حال
خاص و متناول عام است و این فقیر دولتخواه پیوسته بآن زیادت
اختصاص یافته همیشه انتظار میرود و زیادت ابرام نمی نماید

احباء حضرت منصور و اعداء دولت مقهور اندر روف شکور

مولانا نظام الدین عبد الواسع بیکی از وزرا نوشته

دستور روزگاری و دیوان دفتر کرم / خلق از تقبل تو بدستور شاد باد
محصول دولت تو که دوران داد / هر ساله با اضافه و با استرداد باد

رهی نیازمند که خود را از عمال ولایت اخلاص و مباشران شغل اختصاص
می شمرد پیوسته سواد لیل و بیاض نهار بذکر مناقب جمیله و نشر مآثر
مرضیه آن سردفتر اکابر روزگار موشح داشته اعداد دعا و خدمت
که در عقد انامل محاسبان اوهام و مستوفیان اقلام نگنجد رفع منهیات
تمادی ایام عهد همایون که تاریخ روزگار سعادت و اقبال و تاریخ
اوج عظمت و جلال است فهرست جریده بخت و کامکاری
و عنوان نامه شهرت و نامداری باد و توفیر و تکثیر مداخل دولت از
مزارع افاضت کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
حاصل با استرداد و الله یضاعف لمن یشاء واصل و متواصل و چون
مبلغ حسابات شوق و نیاز در آن نصاب است که تیر دبیر که ناظر دیوان
کن فیکون و منشی اقلیم ن و القلم و ما یسطرون است هر چند بر آن
منها و من ذلک جد و اجتهاد کرده از استیفاء مجمل و مفصل آن و تفرد
تحویل علیحده آید و جز فی از دفعات آن مفروغ نگردد لاجرم در آن باب
دخل نمی سازد چرا که یک بابت از مفردات آن بر صحایف اوراق فذلک
روزگار ثبت کند رقمی از مسوده آتش در بازار خیال صورت نبندد مجموع
بحر استغراق نارسیده محشو برآید باقی حالات ایلخانی چون نسخه جمع
خرج حاصل و محصولات صادرات و واردات اوضاع نظر اشرف که مشرف

ممالک غیب است میرسد عرض آن از حساب فاضل میدارد و حشو باز در تصور
میکند سایه عالی بر مفارق هر مفضول و فاضل پاینده بسیار باد

خواجه مجد الدین محمد بخواجه شمس الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید میرزا نوشته

رسید نامه سلطانی نزد یار گرامی / بنام یار قدیمی رسانده نامه سامی
ز نامه درج لطافت که درج بود در آنجا / همه جواهر صدق و موافقت تمامی

مکتوب مرغوب جناب اخوی وزارت مآبی ضوعف اقتداره شمسا
مجدا محتوی بر صنوف ولا و وداد و منطوی بر الوف الفت و اتحاد
سمت وصول یافته موجب انتظام اسباب مباسطت و ارتیاح گشت
اضعاف مضاعفه اصناف معاطفه که در ضمن آن مدرج بود وظایف
تحیت و سلام و صحایف مودت و اهتمام که ملایم رعایت مراسم قربت و مرات
و مناسب مقتضای حسن ارادت تواند بود مبلغ و مرسل داشته
همگی همت مصروف و تمامی نیت مشغوف آنست که در جمیع احوال و
اوقات اسباب نیل جمیع سعادات در سلک حصول منتظم باشد هر چند
جناب اخوی را که بکمال عقل و ذکا موصوف است در سلوک طریق
معیشت با زمره خلایق که بدایع فطرت ایشان احتیاج تعلیم و تلقین نخواهد
بود اما مبنی بر قاعده شفقت و دوستی بطریق تنبیه و تذکیر می نویسد
که در تمهید امور خطیر سلطنت بمقتضای الولد الرشید یقتدی
بوالده الحمید متابعت آثار والد مغفرت شعار خود نموده اوقات
عزیز بشیوه ملاعب و ملاهی چنانچه شیمه سرخوشان شراب دولت
و نشاه جاه باشد آلوده نگرداند و همواره جامع ضمیر بر توسیع دایره
خوش و نیکنامی و تفسیح عرصه رفعت و دوستکامی مقصور و محصور

دارد تا بعنایات الهی بنا بدانچه مجوید و برسد هر چه میخواهد انشاالله
وحده العزیز چون بعد مسافت حایل شد علی مرور الاوقات محرک
سلسله ارسال مراسلات بوده حقوق را بعقوق مبدل نگردانند چه
لامحاله از جانبین رابطه مصادقت برقرار است و مفارقت صوری
در قصور مواصلت معنوی موثر نیست رعایت جانب منتسبان آن
برادر که درین جانب اند نصب العین ضمیر داشته از آنچه در هر باب تا این
غایت تقدیم یافته از قرار این احوال فرزند حمیده خصال مستفاد گشته هم
باشد در دین و لا بوسیله اثر و لا فرمان جهان مطاع عالم مطیع از مقام
مرحمت بی دریغ شرف نفاذ یافت که واجب محصول آن برادر به برادرش
را بجنس گیرند و در کفایت سایر مهمات که رجوع رود همین طریقه مسلوک
خواهد بود و التوفیق من الله سبحانه و تعالی زیادت اطناب نیفتد عمر باسعادت وزین باد

نوشته امیر نظام الدین علیشیر بخواجه افضل الدین محمد خواجه شهاب الدین عبدالله

برادر ارجمند و فرزند دلپسند را بعد از ادا سلام مشتاقانه اعلام
آنکه بشر بمحبت جاه و ریاست مجبول است و نفس بی اختیار و شعور بکسب
آن مطلوب مشغول خاصیت جاه غفلت افزایی است و التفات پادشاه
باده که کارش بیهوش ربائیست خلایق را با چنین کس کار بسیار و چنین کس را
بهوش بودن بسیار دشوار اگر گاهی ببدیهه عقل خود را بحال آرد اما مستغرق
باده مجالش نگذارد در آن مستیش کجا بخاطر آید که فلک منتقم و غدار است
و زمان فلک حاکم عدل شعار باقتدار جاهش را بقائی نیست و عمرش را
وفائی نه دشمنان از قبایح او در خنده و دوستان از فضایح او شرمنده
آشنایان از آن ناخوشیها متاثر ند و بیگانگان از آن دیوانه وشیها
متحیر

و متحیر پس نفس سلیم و عقل مستقیم باید که در آن مستی پیاله خود را
بخود ننشانند و بخود رایی و خود پرستیها نیفتاند و بحال دردمندان
مظلوم پردازند و این نادان بی سامان را همه این حالات بر سر
گذشته و از هیچ یک از آنها بهره مند و آگاه نگشته این دم که بر
تقصیرات خود آگاه گردیده چه فایده که آن و در تهار افلاک در نوردیده
نه از آه ندامت کشیدن فایده و نه از اشک حسرت افشاندن نتیجه

تا توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود

حضرت حق سبحانه و تعالی که ایشان را این دولت و جاه کرامت فرموده
و سعادت تقرب پادشاه عنایت نموده التماس آنست که خود را
بغرور و غفلت نگذارند و خسران دنیا و آخرت خود روا ندارند و عجزه و
زیردستان را بشفقت و دلجویی بنوازند و کار خاکساران را بمرحمت
و نرم گویی بسازند و بسخن درشت دل درویشان را نخراشند و بالفاظ
ملایم مرهم جراحت دلریشان باشند از فریب نفس و شیطان ایمن
ننشینند و صدمات ملک الموت را از دور نزدیک بینند و هیچگاه از ترس
حق غافل نشوند و هیچ وقت از ملازمت بندگی حق بیکار و عاطل
مبادا گردند که همه کار را باخلاص و درستی پیشه کنند و در جزای عمل بد از شرم
روز قیامت اندیشه نمایند چون نفس را مشقتی رسد در پناه صبر
و تحمل گریزند از بدکرداری ابنای جنس را چه پیش آمد فراموش نکنند
خود را عیاذا بالله از شراب غرور مست و بیهوش نسازند و سخنی با[ید]
صلاح دولت پادشاه و سایر رعایا و سپاه در آن باشد نترسند
بگویند اگر اجر و عوض آن در دنیا نرسد در قیامت از حضرت حق بجویند

تا مصلحت پادشاه باشد مصلحت خود نگیرند و تا مصلحت امر الهی
باشد مصلحت ظاهر پادشاه نر نپسندند و بملایمت و حکمت بعرض رسانند
و بتوفیق الهی از آن مقام کذرانند با خردان طریق شفقت و بهمکنان
مدارا و موافقت و با بزرکان تعظیم و حرمت مرعی دارند والسلام علی من اتبع الهدی

من انشاء مولانا فصیح اللاری الی الوزیر العالی خواجه پیر احمد الخوافی

عنوان هذه عریضة مشتملة علی الدعاء والثناء محتوی علی التماس
العنایة من حضرة ملک الوزراء

ای سروری که رای تو تدبیر تا نکرد ٭ ممکن نگشت عالم شوریده را قرار
زان روز باز کار ممالک قرار یافت ٭ کاندر پناه رای تو آمد بزینهار

در هر قرنی و زمانی و وقتی و اوانی بحکم سابقه اراده ربانی و حکمت
بالغه سبحانی عز شانه و عم احسانه از برای جلوه جمال و اظهار قدرت
بر کمال بر مقتضای ما یفتح الله للناس من رحمة

سروری را بر آورد ناکاه ٭ وز زمام مهمات جهانداری
و عنان امور شهریاری بکف کفایت و قبضه درایت و غایت استاد
تا زمانه بدو نظام دهد ٭ تا زمین را بدو قرار دهد
و بر اهل بصارت و بصیرت مخفی نباشد که امروز بطالع سعد و فیروز
طراز این اعذار بر لوای دولت روز افزون آن سرور روز رای رفیع مسکون
مظهر عجایب التدبیر فی امور الوزارة حافظ دقایق قوانین السلطنة الاما
ان الوزارة باهت به اذ نسبت ٭ والحمد حمد لما اشتق منه
شاهنشه سریر وزارت که باد و هست ٭ چون آفتاب فایض و چون چرخ کامکار
المؤید بتاییدات الملک الاحد غیاث الدنیا والدین خواجه پیر احمد

اعلی الله تعالی معارج الوزارة بعلو شانه و افاض علی العالمین سحایب
لطفه و احسانه مقصود ارباب عقل را ید بیضای موسوی
چون روز روشن است که در آستین است لاجرم جماهیر مشاهیر اقطار
از اوج کاه کشان تا بکاه درد دیوار ٭ و ارباب دغل و اصحاب شغل و عمل
ز قعر تحت ثری تا بارگاه زحل ٭ شب و روز نهد بدرگاه توجه
تخت بپای همه زان کوشه چشمی بکامی خرسند ٭ اکنون اگر بشکر انه
این دولت کاه کاه بانتظام احوال اهل اسرور فاهیت خواطر اصحاب
انتباه التفات فرمایند یقین که وسیله دوام دولت و کامرانی و فیض نعمه
مشمول سعادت دو جهانی خواهد بود توفیق رفیق باد والله رؤف
بالعباد مقصود آنکه درین وقت که اسباب فراغت و حضور و وسایل
راحت و سرور بحکم آنکه میان ارباب فضایل مهجور است و از ادیب
مهر سپهر جز نه دای ٭ دلا جو کرد گلستان فضل میکوی
بجان کشی ستم و محنت و غم و خواری ٭ مسموع نی همواره مطلوب
خاطر دردمند و مطلوب باطن مستمند آن می بود که بعد روزه حیات
چهره فراغتی در آیینه روزگار دیده شود و آیه امنی از صحیفه خاطر
خوانده آید فاما چندانکه روز آرزوی آن مراد بشب می آورد و شب
تمنای حصول آن مقصود بروز میرسانید بهیچ باب رقم بهبودی بر
صفحه ضمیر نمیرسید و از شجره امید گل مقصودی نمی چید آری روایت
بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست ٭ بعیش ناخوش و خوش کر رضا دهیم
ناگاه بعنایت اله بخت خواب آلوده آگاه کشته ادراک مطالب داعی
درگاه حواله بالطاف نواب حضرت وزارت پناه که تا باشد پناه ملک و دین باد

احوال
نمود امید آنست که خاطر فیاض حضرت سپهر مدار ملتفت بانتظام
این کمینهٔ بی مقدار شود و بوفور عاطفت و کمال تربیت مخصوص گردد
این است بس توقع داعی که لطف تو   در حال او بچشم عنایت کند نگاه
ومن الله التوفیق زیادت گستاخی شرط ادب نمیداند و بدین جرات
امید عفو میدارد درگاه وزارت پناه در گاه ملاذ وملجاء عالمیان
و منجح اوطار حاجتمندان باد   ویرحم الله عبدا قال آمینا

امیر خواند میر بیکی از عزوا نوشته

ای سرمهٔ چشم عقل خاک قدمت   وی آصف برخیا ز خیل خدمت
فیاض ریاض ملک رشح قلمت   معمور جهانی ز سحاب کرمت

پروانهٔ عظایم امور عالم نجاتم جاه و جلال حضرت شامل برکات آصف نصفت
مظهر مراحم رحمانی مرجع طوایف انسانی معتمد السلطنة العلیه مؤتمن
المملکة السنیه همواره مزین باد و مناشیر کرایم مهام بنی آدم بطغرای
لوای دولت و اقبال آن ملاذ وزرا باستقلال پیوسته معنون
ما همچو رایات صاعدان ایالت بفروغ رای صوابنمایش از افق نصرت
طالع و پرتو آفتاب حشمت ناظمان مناظم عدالت باصابت تدبیر عالی
تاثیرش براوج عزت و سروری لامع بحق الحق واهله کمترین ارباب مملکت
اختصاص بعد از فتح ابواب دعا و ثنا و اخلاص معروض رای ملک آرای
میگرداند که احوال خادمان اینجانب بیمن همت آنحضرت در سلک نظام انتظام
دارد و متکفلان اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی در سر انجام
مهماتی که در عهدهٔ ایشان مقرر فرموده اند شرایط اهتمام بجای می آورند و
بهیچ کدام از دقایق کفایت و کاردانی دقیقه مهمل و نامرعی نمی گذارند زیادت

ازین دفتر انبساط نمی گشاید و بر تحریر دعا بی ریا اختصار نما
لکین خاتم آیین الی یوم الحساب مزین روز نامهٔ امانی سالکان
مسالک کامرانی باد و خامهٔ میمنت قرین الی ساعة القیام مروج
صحیفهٔ آمال جادهٔ پیمایان فضایل نفسانی   والسلام

میرخواند میر در جواب کتابت یکی از اعاظم وزرا نوشته

رشح قلم تو زنگ غم از دل شست   زابر کرم تو سبزهٔ شادی رست
این نامهٔ تو نامه درج دری است   درست   نی نی رشحات کلک جان پرور تست

نامهٔ مخلص نواز برقم انواع الطاف مرقوم و صحیفهٔ لازم الاعزاز بختام
اصناف اعطاف مختوم در ساعتی میمون و زمانی بسعادت مقرون
شرف ورود یافت کحل الجواهر سوادش دیدهٔ امید را روشن گردانید
و روشنی نثر بیاضش شب محنت را بروز محنت رسانید لاجرم دفتر
دعا و ثنا گشاده و پروانهٔ اخلاص را بمهر اختصاص زینت داده از خدام
آصف احتشام التماس مینماید که همواره بهمین سیاق معتکفان زاویهٔ
فراق را بارسال نامهٔ مجد سرافراز سازند و سرگشتگان بادیهٔ اشتیاق
را بتفویض خدمات لایقه بنوازند زیادت ازین بارقام گستاخی تفصیل
احوال نمی نماید و ذیل این ورق را بدعاء دوام دولت و اقبال می آراید
امیدواری بکمال مکرمت باری انکه

تا نسیم بوستان صنع از گلزار کان   لعل را وردی بر آرد گهر بار عیهی
خاتم دست وزارت را چنان دارد رفیع   کش رسد تا پایهٔ گردون گردان همسری
در رعایت مهر خاتم را همی آرم شفیع   تا بمانی سالها و عمر و دولت بر خوری

امیرخواند امیر صدر مکتوبی باین طریقه مرقوم ساخته بودند

بکی از نوادر اعظام راقم این ارقام در باب عرض اختلال احوال مرقوم قلم اهتمام گردانیده بنظم در آورد

ای دل بجهان چهرهٔ بهبود مجوی ... و ز چرخ فلک گوهر مقصود مجوی
می باش ز جستن فراغت فارغ ... چیزی که بدهر نیست موجود مجوی

بعد از تعرض بعرض نثار نیاز و افتقار و تلبس بلباس فقر و عجز و انکسار

عرضه داشت ملازمان آستان ... آن آصف صافی دل عالی گوهر
جم قدر فریدون فر فرخنده سیر ... روشن رای ممالک آرا کامل
از اهل زمانه همچو افسر بر سر ... آنکه درین اوقات که بنا بر عدم مساعدت

روزگار بلکه باقتضاء قضاء خالق لیل و نهار دست تعدی ابواب
محن و پریشانی ضمیر بر روی این فقیر حقیر بگشاد و انسداد طرق
آمال و امانی که بیرایه ایام جوانی و سرمایه اوان کامرانی است دست
داد جسم این خاکسار در گرداب نوائب چرخ دوار دامن از حیات مستعار
افشاند و پیکر نحیف این بی مقدار در صحرای مصایب دور مشقت
دثار در کمال حیرت و اضطرار ماند لباس کرباس بسعی بی قیاس میسر
نمی گشت و تاثیر هوا در جسم نحیف این بی سر و پا از حد اعتدال می گذشت
هر چاشت عوض نان کرده روی قرص جویان در نظر می بود و هر شام بجای
نعمت طعام قرص ماه تابان بر خوان آسمان می نمود از بام تا شام در آرزوی
فلسی سرخ خامه دیده از دست مغربی خورشید بر نمی داشت و از شام
تا بام بشمردن ستاره قیام نموده آنها را دراهم نقره خام می پنداشت
روزها با دل سوزان با امید مهمی که وجه معاش از آن بدست آید بپای طلب
هر طرف میدوید و شب در کنج محنت خانه نشسته و در کفت و کوی بستر

خواهان

سبب اضطراب اطفال در کمال حزن و ملال میگذرانید بالجمله هر چند بپای
طلب پوییده بدامن سر کوی مقصود نرسید و چند آنکه برفعت
همت کوشید دست امید بگردن بهبود حلقه نگردید

هرچند بپای سعی کوشید دلم ... چند آنکه ز دست غم خروشید دلم
هرگز بسر کوی مرادی نرسید ... جامی ز می فرح ننوشید دلم

چون مدتی اوقات تیره بدین و تیره گذشت و طاقت صبر و شکیبایی
ماند و وفا در مردم هر جایی مفقود گشت تولیت اوقاف امیر نظام الدین
علیشیر را قبول نمود تصور کرد که دست تعدی ابواب رزق بر روی امید
بگشود اما از ین مهم نیز چهرهٔ بهبود در آیینهٔ مقصود صورت نبست
و مضمون عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ بظهور پیوست عالم السر
والخفیات آگاه است و آفرینندهٔ لوح و قلم گواه که درین مدت
شش ماه که این روز تباه در آن مهم دخل داشت بعد ایام اختفا و شبهای
انزوا روزی از شدت محصلان خلاص نبود و شبی براحت بر بستر
استراحت نغنود بلکه از زمان ظهور فلق تا هنگام غروب شفق در گفت
و شنید تحصیلداران شدید الانتقام یا وظیفه خواران کثیر الابرام
خون جگر میخورد و از وقت نمایش قمر تا اوان آرایش عالم آرای نجوم
انور در خیال عجایبات و جواب حوالات بسر می برد لاجرم در بحر
حیرت و اضطراب افتاد و هر ساعت تشویش و تفرقه دگر دست داد

هر روز که صبح نو امیدی ... بر جان ستم دگر رسیدی
از سیل سرشک چشم خونبار ... هر شام شفق شدی پدیدار
دل از ستم سپهر خودکام ... در سینه نداشت یکدم آرام

در اثنای این احوال و خلال این اهوال ناگاه مهبّ و لا تیأسوا من روح الله
نسیم عنایت الهی در اهتزاز آمده مشام جان فقراء مستهام را معطر
گردانید و بشیر صبا مژده وصول مقدم شریعت‌ارای حضرت آصف انتما بگوش
پیر و برنا رسید   نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد   که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد
لاجرم قدم از سر ساخته برسم استقبال استعجال نمود و لله الحمد و المنه
که چون بشرف ملازمت مشرف شد باصناف الطاف اختصاص یافته بهجت
و مسرت افزود اما بعد از دو سه روز بحسب اقتضاء قضا کثرت محصلان
بهرام توان از پیشتر بیشتر گشت و چون مقارن این صورت بعضی از معظمات
مواضع وقف را که حاصل آن جهت روزی چنین ذخیره مانده بود بمخالصه
جمع نموده اند آب حیرت و دهشت از سر در گذشت طرفه‌تر آنکه نویسنده که
از سیاق فی الجمله وقوفی داشت ربا استصواب این ضعیف بدادوستدی پرداخت
بی تاب شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و روزنامه حیات او نزدیک باتمام
رسیده قلم تقدیر از تحریر اوراق توجیه باز ایستاد لاجرم چاره بنده
ترک و تجرید دانسته شمه ازین معنی بواسطه و بی واسطه بموقف عرض رسانید
و چون این التماس درجه قبول یافت زبان حال و قال بمضمون این مقال که
زاده طبع یکی از اهل کمال است گویا گردانید

کای چرخ فلک خلعت خاصم دادی   راهی بحریم اختصاصم دادی
جان وقف تو گر کنم بود دولت من   کز نکبت وقفیان خلاصم دادی

اما با وجود این حال اهل تحصیل بتصور حصول سیم و زر گرد دست
این ذره احقر از اکسیر احمر نایاب‌تر است مزاحم و متعرض گشته نزدیک
بآن رسیده که که بیان ناموس را بسر پنجه بی حرمتی چاک زنند بلکه بدن
ضعیف را از حیات مستعار عاری ساخته در زیر خاک کنند بنابر آن
فرار بر قرار اختیار کرده خود را بمامنی رسانید و چند روز از شرف ملازمت
حضرت آصف رتبت عالی منقبت مایوس و محروم ماند

نوشته‌ایست برین بام لاجورد اندود   که پیش آرزوی طالبان کشیده دوا

حالا بخبر از السنه و افواه بعضی از مردم آگاه استماع می‌افتد آنست
که با آنکه کسی دیگر بتولیت اوقاف مذکور متعین گشته هنوز بعضی از
محصلان جهت حصول وجوه رقم و غیر آن در طلب ساکن زاویه بیت
الاحزان جد و جهد می‌نمایند و بقدم سعی و اهتمام طریق و جدال این
مطلوب غیر مرغوب را از صبح تا شام می‌پیمایند و حال آنکه فلاکت این سر
گشته وادی محنت از آنچه در صدد این عریضه شرح کرده شده بیشتر است
و در پیدا کردن خرج الیوم بغایت متحیر و مضطر زیرا که از حق التولیه
زیاده از هزار دینار کبکی و بیست خروار غله نگرفته و پیش از سه هزار
دینار در وجه رقمات و خذمتانه مخادیم ازین شکسته بسمت حصول
و وصول پذیرفته حاصل سخن آنکه مدتی اوقات شریف خود را از طمع خام
بامر تولیت مصروف گردانید و غیر از خسران دنیا و آخرت عایدی و فایده ندید

چون تولیت وقف مرا شد آیین   بودم همه وقت از تردد غمگین
بودم همه وقت از تردد غمگین   شد فرصت طاعتم نشد زر پیدا
چون نه فرود ورشن نه دنیا و نه دین   و ذلک هو الخسران المبین

بیان انشا

صفت منشی

انشا بعرف فضلا عبارتست از آراستن کوشش و کردن ابکار معانی بغرر
در عبارات و جواهر زواهر استعارات و تهذیب کلام از کلماتی که استماع

آن موجب ترکی ضمیر شود و تزیین حکایات بلغاتی که از جریان آن ذہن مستمعان را آب در دہن گردد و بحشایش تکلف رغایلہ تصلف این فن شریف طراز خلعت کمالات انسانی است و این صنعت منیف بـ فضایل انسانی بصدرا العلی آیت فضل

هر گوهری که در بحر خوشدلی | پرورده اند جمله درین بحر حاصل است
همچون جمال مشعل افروز دیدهاست | همچو وصال خرمی اندوز هر دل است

و عمدهٔ منشیان بسه قسم می شود اول تالیف تواریخ و اخبار و قصص و اثار دوم تحریر مناشیر مالکان تاج و سریر سوم انشاء مکاتیب باسلوب غریب بعضی از فضلا در اقسام ثلاثه کامل بوده اند و مرجع اکابر و افاضل مانند افتخار الفضلاء و المحققین مولانا شرف الدین علی الیزدی و مثل جناب عالی قدر خواجه شهاب الدین عبد الله صدر و جناب افصح الانامی مولانا نظام الدین عبد الواسع النظامی و جمعی در بعضی ازین اقسام مهارت تمام داشته اند مثل زبدهٔ اکابر آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق و سید سند امجد امیر خواند محمد ادخلهما الله تعالی فی الجنة المخلد که هر یک در فن انشاء تاریخ و اخبار و تالیف حکایات غرائب آثار وحید اعصار و نادرهٔ ادوار بوده اند و ما نند جناب جامع فضایل انسانی مولانا وحید الدین ابوبکر الطهرانی و جناب بلاغت دثاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری که در فن انشا و مکتوب ید بیضا می نمودند و فرقهٔ که در انشاء نشان نصفت مهارت تمام یابند در اکثر احوال ملازم درگاه سلاطین عالیجاه باشند و متصدی منصب انشا گشته پیوسته مناشیر و احکام در سلک تحریر کشند و منشیان آستان سلطنت آشیان همواره مخصوص می بوده اند

و در کمال اعتبار در آن کار دخل میفرموده و در جرگهٔ ابحکام خدمت مینموده اند و بعضی از ایشان بمنصب پروانه و رسالت نیز سرافراز گشته اند مثل مولانا شمس الدین علی شاه بسندی و خواجه شمس الدین محمد نهی منشیان سلطان صاحب قران ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان انار الله برهانه

خطاب بمنشی از انشاء میرخواند علیه

ای از تو خجسته گشته آثار قلم | انشاء مفاخرت بود کار قلم
از مدح تو عاجز است منشی زبان | وز وصف تو قاصر است گفتار قلم

طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال پیوسته بنام نامی و القاب گرامی جناب معالی مآب نیابت مناب فصاحت شعار بلاغت دثار معتمد بارگاه سلطانی مقرب درگاه خاقانی مدت ظلال معالیه مزین و معنون باد انشاء غرایش میسر انواع امانی و آمال و کلک روح افزایش محصل اسباب دولت و اقبال بحق الحق و اهله بعد هذا مرفوع رای عالم آرای آنکه از کمال محبت و اتحاد ابجناب عجب نمود که در ایام مفارقت صوری و اوان مباعدت ضروری از پای افتادگان زاویهٔ مهجوری را مطلقا بانشاء مکاتیب شریفه و ارسال منشآت لطیفه یاد نفرموده اند مانع جز کثرت اشغال نبوده باشد التماس میرود که در اوقات آینده بخلاف گذشته گاهی بنگاشتن قلم فرخنده رقم ازین شکسته یاد فرمایند تا از آن نشان افتخار و تعویذ بازوی استظهار دانسته در مراسم دعا نیکو لوازم رضاجویی افزاید زیادت مبالغه و تاکید نمی نماید ظلال الفضل و الافضال ممدود باد

این نامه که انشاء تو آراست قلم / در حسن بود به از گلستان ارم
این خط بدیع تست یا خامهٔ صنع / بر صفحهٔ نسرین زده از مشک رقم

لطایف عبارات و بدایع استعارات که رقم زدهٔ قلم معانی شیم جناب افاضل
پناه فضایل دستگاه عمده مقربان بارگاه شاهی مظهر اوصاف نامتناهی
ادام الله علو مناقبه و سمو مناصبه شده بود در ساعتی مسعود عز ورود (دریافت)
نزهتگاه دیده و راحت بخش دل رمیده گشت

از خط تو دیده را که رسا کردم / وز لفظ تو نطق را شکرخا کردم
وز نامهٔ میمون تو هر حرفی را / مانند الف میان جان جا کردم

باضعاف آن ملاطفه و آلاف آن معاطفه فنون دعوات خالی از تکلفات
منشیانه و صنوف تحیات عاری از تصلفات مترسلانه اتحاف و اهدا
میرود و دریافت شرف ملاقات را که اهم مقاصد و مرادات است از
حضرت واهب العطیات مسالت می نماید بعز اجابت مقرون باد امید
انکه همواره بهمین طریقه ازین بیچاره یاد آورند و دیدهٔ انتظار کشیده را
از مطالعهٔ انشاء بلاغت انتما محروم نگذارند نتایج قلم گوهر اثر
همواره موجب تفریح خاطر صغار و کبار باد در جواب یکی از منشیان فصاحت
شعار جناب بلاغت دثار امیر خواند میر نوشته اند

ای نامهٔ تو غیرت بستان ارم / چون خط عذار ماه رویان خرم
این خط شریف تست یا تیر دبیر / بر صفحهٔ خور ز مشک تر کرده رقم

چون بموجب کلام صحت انجام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف
در عالم روحانی پیش از ایجاد جهان جسمانی بین الجانبین طریقهٔ وداد و
اتحاد مرعی بوده هرچند بواسطهٔ تباعد بلدان و تمادی روزگار هجران (غایت)

صورت ملاقات صوری روی ننموده الفت معنوی همچنان باقی است
کما از ازل است تا ابد خواهد بود لاجرم درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام آن مرجع افاضل انام کلمهٔ البادی فی التحبب لا اجران
المنظور داشته خاطر پریشان را بارسال نامهٔ فصاحت نشان شادان
گردانیدند و از شمامهٔ خامهٔ مشک افشان روحی تازه و روحی بی اندازه
بقالب خستهٔ مهجوران ناتوان رسانیدند

خرم دل آنکه از غم آزادم کرد / زاندوه جهان بنامه شادم کرد
بی شایبهٔ مسالتی کامم داد / بی سابقهٔ معرفتی یادم کرد

باضعاف مضاعفه آن معاطفه تحفهٔ دعای از تکلفات منشیانه بری
و هدیهٔ ثنای از تصلفات مترسلانه عاری اتحاف و اهدا مینماید و پیوسته
خواهان آن می باشد که شرف تلاقی جسمانی سبب ازدیاد مودت روحانی
گردد ولست بآیس من فضل ربی فضایل شعارا بلاغت دثارا
چون مرقوم قلم فصاحت رقم گشته بود که سطری چند باحتیاط نوشته
فرستد هرچند که قلم شکسته این دلخسته قابل آن نیست که از دیدن
صورت آن دیده محظی برد اما بحکم المامور معذور کلمهٔ چند در دعای
دوام ایام دولت حضرت سلیمان مرتبت سکندر منقبت خاقانی ظل سبحانی
مسطور گردانیده ارسال داشت تا از آن حیثیت منظور نظر خجسته
اثر گردد خیالات ربط نمی نماید و توقع میدارد که همواره همین شیوه
ستوده مرعی داشته بفتح ابواب مراسلات مخلصان مشتاق را همواره
از ذوق وصال مکاتبات خاطر مهجوران را و دیدهٔ فراق را از قید غم نجات (داد و شاد گردانند)

...غیاث الدین خواند میر یکی از مستوفیان نوشته اند

ای که زکف تو جود مانند سحاب　　فرد آمده از حسن عمل در هر باب
یک قعد ز مفردات احسان ترا　　مستوفی اندیشه نداند حساب

قسما بعزة الله تعالی که بسبب امتداد ایام مهاجرت صوری و استیلاء آلام مفارقت ضروری آن محنت و پریشانی بدین ضعیف رسیده که اگر دفعه از آن بر ورق ضمیر و دفتر خاطر مکتوب و مرقوم گشتی هر گاه از صحبت جناب رفعت مآب استظهاری مستوفی الممالک سلوک طریق هجران اختیار نکردی و اگر باقی از دفعات آن از روزنامچه حوادث روزگار ناسازگار در حساب بودی خط قدم در وادی جدائی ننهادی هر چه از ابواب فراغت بقلم امید بر بیاض ضمیر رقم زده شود از کج روی چرخ اثیر حشو برآید و بر حرفی از قران اسباب فاهیت که بمیزان خرد سنجیده بود از دست انداز فلک دوار عکس وصول مطلوب نتیجه داد

دلم ز کمی چند از حساب کج برداشت　　که راه یافت بدان صد هزار گونه کسور

چون تفصیل منها و من ذلک آن حالات نه بمثابه ایست که مستوفی خیال فردی از مفردات آن را تصور تواند کرد و محاسب اندیشه مجملی از مفصلات آن را در قید کتابت تواند آورد در شرح آن شروع نمی نماید و دریافت سعادت ملاقات را از مجیب الدعوات طلب میدارد امید است که بشرف اجابت اقتران یابد زیاده تا زین مشوش اوقات شریف نمیکرد و ظل عالی بر مفارق افاضل

جواب کتابت مستوفی

این نامه که مرقوم بارقام تو بود　　یک مفرده از دفتر اکرام تو بود
در غم گشتم چو در سیاق بخت　　امید وصال فتح انجام تو بود

ورقی که در دفتر خانه الطاف جناب دولت پناه مظهر محاسن اوصاف عمدة الاعیان والاشراف مرقوم قلم التفات کرده بودند در اشرف اوقات شرف وصول یافت چون از مضمون آن سلامتی ذات شریف که فهرست روزنامه نامداری است بوضوح پیوست ابواب فرح و سرور بر روی روزگار این مقصود مفتوح گشت الحمد علی ذلک باضعاف مضاعفه آن ملاطفه دفعات دعوات رسانیده می شود چون اشتیاق و آرزومندی بادراک اتصال خجسته مآل نه بمرتبه ایست که مستوفی خیال حرفی از مفردات آن بر اوراق ضمیر ثبت تواند کرد و محاسب اندیشه فردی از محاسبات آن را بمیزان استیفاء حساب در تواند آورد در تحریر و تقریر آن شروع نمی نماید حصول سعادت ملاقات بر نهج مطلوب میسر باد امید آنکه تا هنگام وصول بدان مرام پیوسته بهمین خصلت پسندیده عمل نموده برقعه از بن شکسته یاد آورند و رقم نسیان بر اوراق احوال محبان نکشند عرض باقی وقایع و مفصل حوادث حواله بروز ملاقات است دفاتر مقاصد بر طبق مراد مرتب باد

میر غیاث الدین خواندمیر بخواجه نظام الدین محمد مستوفی و برادرش خواجه قوام الدین حسن نوشته

ای دفتر اقبال ز کلکت بنظام　　وی دیده اساس دین ز سعی تو قوام
ما را چو بدست نیست چیزی دیگر　　نزدیک شما دعا فرستیم و سلام

تا قلم تقدیر جهت نظام عالم و قوام مهام بنی آدم هر صباح اوراق فلک را برقم ظهور نیر اعظم منور و مزین میکرداند رای صواب نمای و کلک مشکل گشای مخادیم عظام کرام واجب الاحترام مد الله ظلالهم الی یوم القیام ناظم مناظم دولت و اقبال و راقم مناشیر عزت و جلال باد و مآثر

ایام خجسته فرجام خدام آن سده سدره مقام فهرست روزنامهٔ مفاخر
و معالی و رونق محاسن ایام و لیالی مخلص مستهام که پیوسته بنان خامه
سر مطاوعت بر خط متابعت داشته همواره دفتر ضمیر را برقوم اخلاص
و هولخواهی نگاشته اعداد تحایا و ثنا مرکب از اخلاص موروث و ولا
صباح و مسا مصحوب شمال و صبا تحفهٔ مجلس شریعت میگرداند چون
کمیت اشتیاق و آرزومندی باز یافت سعادت تلاقی بمرتبه ایست که
مستوفی خیال از حساب و شمار آن عاجز می آید و محاسب اندیشه از احصا
و استیفاء شمهٔ از آن بسهو و قصور اعتراف می نماید در شرح آن شروع
نمیرود آن قصه چو لطفشان ندارد پایان هذا شرح انها الکلیه
از توجه ملازمان بجانب عراق و آذربایجان بسبب تعذر تولیت اوقاف
انمقدار تشویش و محنت بدین سالک طریق محبت رسید که اگر یک باب
از مفردات آن بر صحایف دفاتر روزگار ثبت گردانند اوراق لیل و نهار
از سواد و بیاض آن پر گردد مع ذلک حرفی از دفعات آن مرقوم نشده باشد
و مجملی از مفصلات آن در قلم نیامده فذلک امر آنکه هر حساب که خیال کج
اندیش در نسخهٔ جمع و خرج روزگار بسبب تکفل مهم مذکور در بارهٔ ضمیر
راست کرده بود بواسطهٔ روش کلک تقدیر عکس آن توجیه یافت سراسر حشو
و ناموجه نمود لاجرم دامن از اشتغال باین اعمال در چیده ابواب استعفا
بر روی خود گشود زیادت از این اطناب در میزان خرد سنجیده نمی نماید ظلاله معلا باقی باد

خطاب بسادات عالی درجات حضرت هدایت منقبت اعنی الخواجه امیر
قطب الدین یحیی النیشابوری الجامی بیکی از اعاظم سادات نوشته اند

بجناب سیادت مآب سعادت معاد مولانا و مولی العباد العباد المرتضی الاعظم
و المجتبی المکرم الاعلم سلطان نقباء العرب و العجم ناصح الملوک و السلاطین
اکرم اشراف اخلاف آل طاها و یس مطلع انوار انوار یقین منبع اسرار
انصار دین و مرجع اخیار اخیار زمان و زمین باد و دیدهٔ سر آن سر
ارباب دیده بکحل الجواهر فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
روشن و باطن آن وارث اخلاق تخت نشین کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین انوار اسرار معرفت گلشن فقیر متشبث بعروهٔ غرای
و الای آن زبدهٔ آل عبا از فراموشی خویش تجدید این دعا بدان حضرت علیا
یاد میدهد و از استدامت و استقامت خود بر قدم وفاداری
آن برگزیدهٔ حضرت کردگاری این ابیات اثبات میکند

شماتت الفرا امضت من عیشنا ∴ و سابق التانیس فی الخلوات
ان الغرام کما عهدتم زائدا ∴ متجددا ابدا مع الآنات
گر صحبت ما ترا فراموش شدست ∴ ما را حق نعمت تو یاد است هنوز

فآت ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل این دعا ارزانی بود
مسطور است و لیتنی کنت سطرا فی مطاویها احوال این دیار بنسبت
گذشته بهتر است و حکام حالی بید عایا این ملک و حوالی آن و ولاة سابق
پر خیرتر و مشفق تر و الحمد لله که اوقات درویشان و ساعات ایشان
بفیض فضل حضرت اله و فر دولت پادشاه و همت آن مقوی اهل انتباه
بنفحات قدسی و نفحات انسی مشرف است و یاد و باد ایشان در اوراد
شبانگاه و بامداد دیگاه وظیفه ایست که تقصیر آن روا نبود
و اگر ایشان نیز بهر وقت بر نیت تصدق در وظیفهٔ خیر بصدق
از این فقیر یادی فرمایند و بواسطهٔ قدم قلم خدم را تفقدی نمایند کمند

تا نبود زبان ما را بریده ود • زکات نعمت حیات برعایت وظایف
طاعات و بعرض اسرار مرآت عنایات اِنَّ لربّکم فی ایام دهرکم نفحات
وصدقهٔ جاه بمساعدت ضعفاء حاجت خواه و محافظت اشارت
وَقَضَی رَبُّکَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اِیّاهُ بگذارند زیادت مجد نویسید مجد گوید
جناب قصر سیادت بلند باد چنان • که اوج ذروهٔ افلاک کش آستان باشد

امیر ناصر الدین ابو البقا رحمه الله تعالی بمیر سید رفیع الدین محمد تقی نوشته‌اند

نامهٔ نامی مرحمت آموز شوق انگیز و صحیفهٔ گرامی عاطفت الداز محبت
آمیز که نگاشتهٔ خامهٔ لطایف نگار بدایع آثار و نگرزدهٔ کلک عنبرین
مشکبار که شرفات قصر قدرش مزین بکتابهٔ نون والقلم وما یسطرون
و ارقام غالیه گون آن گونش بسر اِنَّ من البیان سحرا رهنمون در ایمن
ساعت باین بی بضاعت رسید چمن ارادت و اخلاص این محب صادق
الوداد را نضارت بخشید و مواد محبت و اعتقاد این نامراد را
ازدیاد گردانید امیدست که همواره غنچهٔ دل محبان چون غنچهٔ
گل از نسایم الطاف انعام حضرت اسلام ملاذ شکفته گردد و غبار موانع
از ساحت این مطلوب بفضل علام الغیوب رفته حکایت شکایت تقصیر
این فقیر و شکایت نکات تساهل این حقیر کثیر التقصیر که بر زبان
قلم لطایف صریر گذشته بود فما لبها فی قصتی فی شرحها طول اما این
قدر هست که اگرچه بحسب صورت در ملازمت و پرسش تقصیری
یا تاخیری بوده اما از طریق مستقیم اخلاص و محبت قدمی هیچگاه انحراف
ننموده و پیوسته سبیل مودت و وداد را بقدم اخلاص و اعتقاد
پیموده والسلام علیکم اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً

امیر خواندمیر بمیر [illegible] سادات

میامن ذات امامت دثار و برکات وجود میمنت شعار [illegible]
پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت نیّر جهانتاب سپهر
جلالت افتخار آل عبا سید الوری زبدهٔ برگزیدگان و یطهرکم تطهیرا
مدت ظلال معالیه و قرن بالخلود مآثر ایامه و لیالیه همواره شامل
روزگار مخلصان مشتاق و واصل احوال معتکفان زاویهٔ فراق باد
بحرمة النبی المصطفی و آله و عترته مصابیح الدجی که تا بین اهل اخلاص
تحریک سلسلهٔ اعتقاد و اخلاص کرده در دین و ولا کامل رقعهٔ عبودیت
و ولا متوجه سدّه انتما بود بعرض این دو سه کلمه گستاخی نمود
جز بسط بساط اکرام و ذره پروری و رفع حجاب ابهام و مرحمت گستری
از سنن سنیهٔ حضرت مقدس نبوی و شیمهٔ مرضیهٔ حضرت ولایت
پناه مرتضوی است امید آنکه آن مهر سپهر مکرمت بر طبق کلمهٔ الولد
الرشید یقتدی بآبائه الحمید عمل فرموده این جرات را بذیل عفو و اغماض
پوشیده گاهی بعنایت نامهٔ این شکسته را سرافراز گردانند
و از خاطر خورشید مآثر محو نفرمایند

نوری که جهان ز پرتوش بهره ورست — لامع ز فروغ روی خیر البشرست
آن نور کنون ز چهرهٔ آت در نظرست — آری پسر رشید سرّ پدرست

زیادت انبساط لایق بحال خدام نیست ظلال نقابت و عرفان پیوسته
از مطلع جبین [illegible] از زمان کرامت قرین لامع و طالع باد والسلام

[illegible] نظام الدین عبد الواسع بامیر عماد الدین محمد بغدادی

نسیت صدیقاً کنت تعرفه — ونسیان عهد الاصدقاء ذمیم

نشان

عجب که در مدت حرمان از شرف زمین بوس عتبهٔ سعادت پناه مخدوم
جلیل القدر عظیم الشان ملاذ سادات زمین و زمان اعلی الله
معارج شانه و خلد علی وجنات الایام واللیالی ذوارف احسانه با وجود
سوابق ارادت و اخلاص و لواحق خصوصیت اختصاص که مراعات
حقوق آن از محاسن شیم ارباب کرم است کمینه منتسبان قدیم را در سلک
عداد صدر نشینان مسند نسیان منخرط داشته بتشریف اعتناد
تذکر که بی شبهه ذریعهٔ مباهات و مفاخرت و موجب شرف دنیا و
آخرت تواند بود مشرف نفرمودند آخر بر در تو شبی روز کرده ایم
طوفان آب دیده و آه سحر نگر ان حسن العهد من الایمان شک نیست
که پیشتر کمال منقبت بزرگان و صیت مکرمت ایشان در رعایت و اعا
درویشان شکسته بسته است و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه خاکساران جهان را بحقارت منگر
تو چه دانی که درین گرد سواری باشد هر آینه خورشید سپهر دولت
را ازین ذرهٔ حقیر صفت چون یاد آید و یوسف مصر عزت را از حزن یعقوب
ستمدیده چه غم باشد شاه از گدا نگوید ماه از سها نپرسد مع
ذلک کله کار صبر که ز دامان تو بدارم دست باستین ملالی که برمن افشانی
بعد مراسم الخدمات معروض میدارد که جریان امور اینجانبی بحمد الله
وحسن منه بخیر و سداد مقرونست و خلاصهٔ اوقات عزیز در سرای رفعت
جناب شریف رقاه الله تعالی معارج الشرف مریفا بمطالعهٔ علوم دینی
وکسب فضایل یقینی مصروف امیدوار آنکه بیمن همت و حسن اهتمام آنحضرت
ابواب سعادت همه مفتوح شود و همگی مقاصد دنیوی و اخروی

علی ایسر الوجوه ظاهر و مکشوف گردد [illegible] ذو فضل علی العالمین زیادت
ازین قدم بر بساط انبساط نمی نهد قدح معلی جناب عالی متعالی [illegible]
وسعادت مجاورت عتبهٔ علیا میسر باد

این کتابت هم بدان عالیجناب

[illegible] الله تعالی شانه العالی لبنیان المفاخر والمعالی کمترین دولتخواهان
قدیم [illegible] اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده و مواجب اجلال و تعظیم
مرتب داشته است [illegible] دوام ایام دولت و خلود عهود رفعت و جلالت
که موجب صلاح و سداد امور جمهور بلاد و عباد است از حضرت
عزت بتضرع و مسکنت مسالت مینماید امیدوار و ثوق و وثوق صادق
که صحیفهٔ [illegible] امنیت بعنوان عز اجابت مقرون و مشحون گردد انشاء
الله وحده العزیز بعده کیفیت تزلزل مبانی جمعیت و انهدام قواعد
رفاهیت که در کافهٔ اوضاع این ناحیت روز بروز سمت ظهور و بروز
پذیر بود و صورت استیصال این جمعی پریشان احوال که از تعرض سپاهی
که مدت چند گاه چون دایره که محیط مرکز شود بحوالی خرابه هرات
در آمده بود و چون حلقهٔ خاتم همه جوانب آن در هم زیر نگین گرفته چنانچه
تمامی این دیار از ترکتازان اشرار رو بخرابی نهاد و از تلاطم امواج غارت
و تاراج ویران گشت از آن مرتبه گذشته که بوسیلهٔ خامه باز بیعرضه نامه
مبین و معین گردد نماند درین شهر بخشایشی
نه در شهر و شهری آسایشی اما چون خراب البصره مراجعت نمودند
انوار اسرار انظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
بابصار اصحاب استبصار رسیده موجب شکر حق و لوازم حق شکر

تقدیم می افتد الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ٭ این که می بینم به بیداریست یارب
یا بخواب ٭ خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب ٭ مسئول الله
حضرت عزت آنکه بر قصد تعذیب درویشان پریشان بعذاب شنعه بهم
مرتین توفیق معاودت نیابند والا زود باشد که از غارت زدگان این
دیار دیاری نماند و همه کشاده سر و برهنه پا جلاء وطن کرده در اطراف
وارجاء بلاد و اکناف قری و بلاد بایام فریاد انت فی واد وانا فی واد
برآورده از فرط نامرادی و بی زادی در بادیه درد و داغ بی ... فی
مراغ سرگردان و بیخانمان شوند نعوذ بالله من غضب الرحمن از جمله
شدائد اتفاقات در اثناء ورود این انقلابات آنکه این ضعیف واقعه
دیده را از فوت برادر بجان و دل برابر نظام الدین عبد الله حفظه الله
بغفرانه که وجود حداثت سن و عنفوان شباب بانواع فضایل و کمالات
متحلی گشته بود مصیبتی قوی رسید انا لله و انا الیه راجعون ٭
من خود از درد فراق چو دانجم سالها ٭ زار بودم گشتم از بار فراقش زار تر ٭
آفریدگار عز شانه و عظم سلطانه در احتمال این حادثه عظمی و واقعه کبری
صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد بمنه و لطفه اشارت وصیتی که در باب
مطالعه جناب شریف زاده الله بسطة فی العلم شریفا شرف نفاذ یافته
بود موجب سرافرازی است همگی همت و تمامی نهمت مقصور و محصور
بران است که در اظهار آثار اخلاص و دولتخواهی قدیم موروث بنا بر
مقتضاء انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون بهیچ تاویل
قصور و فتوری واقع نگردد ٭ باشد که برای ای صنم روز حساب
نام زعوید شکان کوئیت ٭ یعنی آنکه شما از انجمد درین ایام بتقدیم

آن قیام نموده بمسامع علیه رسیده باشد موجب استرضاء خاطر
انور و باطن فیاض نور که بتزاید زیادت جراحت ... بر دعاء
اقتصار می افتد ٭ عمرت از هر چه هست افزون باد

مکاتیب بمشایخ هدایت صفات

من انشاء خواجه معین الدین علی اکبر الجامی الی واحد من المشایخ النامی

دیدار روی تو از عمر من سه سال گذشت ٭ که هیچ گونه ندانم که بر چه حال گذشت
سه سال چیست غلط میکنم که هر روزی ٭ ز روزهای فراقت هزار سال گذشت
اما بنا بر قاعده کلیه که و ما بعد الکمال الا النقصان از شمول فیض
الطاف نامتناهی ٭ فراق روی تو وقت است که وصال شود
که خود بغایت رسید و هر چه از کمال شود ٭ ولا یتعرض لشرح الشوق الی لقائه
حدیث شوق بخدمت ملالتی دارد ٭ ز روی رسم نوشتن که زاعتدال
ولیکن یعلم الله وکفی به شهیدا انی من حرقة نار الشوق والتعطش الی
زلال وصاله ٭ شدم خیالی و بر من از آن گذشت الحق ٭ که هیچ کس را
از آن نوع در خیال گذشت ٭ و یا لیت که وجدان سعادت حصول
بملازمت عتبه علیه طریقی میسر گردد و رای خرد بین بدولت وصول
آن مرام را می نماید اما مشکل آنکه ٭ نماند در سرم از هیچ گونه رای صواب
ز بس که بر سرم از گونه گون خیال گذشت ٭ والا همت بران مقصور و
عزیمت بران محصور است که بقیه عمر در ملازمت حضرت ارشاد پناهی
حقیقت شعاری گذراند ٭ من و قناعت و کنجی ازین سپس زیرا
زمان عمر من از سود جاه و مال ٭ و بر ضمیر منیر که آیینه غیب اسرار
کبیر است مخفی نماند که در مدت زمان فرمان از استماع فواید

اصحاب زمانه را اغراض بحصول رسیده باشد و شما معد از زمال لا یعنی
و مال و بنین به گوشمال کشیده و مع ذلک ◦

زمانه را اگر از گوشمال من غرض است ◦ بسنده کن که بحد گوشمال گذشت

پس در ایام نامرادی و زمان شکسته حالی که عبارت از فقدان حضور
ملازمت فایض السرور حضرت است فاضت بآبی تواند بود

عنایت تو اگر سایه افکند وقت است ◦ که آفتاب شکیب من از زوال گذشت

سبحان خدا که تباشیر صبح افاضت لم یزل بدفع حجاب ظهور آفتاب
مواصلت حقیقی آمد تا ظلال عاطفت و مرحمت بر مفارق طالبان
نیازمند بگسترانند ◦

مگر که بگذرد این روزگار اکا سی ◦ ردیف شعر از آن کرده ام بغا گذشت ◦

حامل رقعه نیاز بخدمت فرستاد تا منتظران بادیه شوق را بالتفات کریمانه محظوظ فرمایند که بعد من
شد دست حال من از آرزوی خدمت تو ◦ جو حال تشنه که بر چشمه زلال گذشت

یقین که مسئول نیازمندان بنظر قبول منظور و بقبول خواهد افتاد
و تا ذیل لباس افادت از غبار و من تخلف من منهج المحسن فقد ظلم آلوده
نگردد جسامت و ملامت انتظار حسن العهد از حد امیدواری اگر
لا تخلف المیعاد تجاوز نماید زیادت ابرام موجب املال است مبالغه

مرا برام هر چه تمامتر مزید عمر تو میخواهم از خدا شب و روز ◦ که سایلان نتوانند از سوال گذشت ◦

حضرت امیر ابو البقا بخواجه محیی الدین عبد الحق نوشته اند

نفحات گلزار قدس و نسمات مرغزار انس اعنی نگاشته کلک عنبر فام و رقم زده خامه بدایع ارقام که نامزد این
فقیر بی نام شده بود در این ساعات و ایام کعطر الصبا و ماء الغمام
باین مستهام رسید و چون مبنی از صحت ... و حرکات و نیکوی
صفات بود موجب ابتهاج و سرور بیحد گردید الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن اضعاف آن الطاف که در طی آن نامه نامی مندرج بود و آلاف
از اعطاف که در ضمن آن صحیفه گرامی مندمج تحیات نیازمندانه و دعوات مخلصانه عرضه می نماید و از باطن ملکوت موطن استدعاء
همتی که خلاص این مخلص گردد میکند یقین که توجه خاطر انور دریغ
نخواهند فرمود و در اوقات زاکیات که مظان اجابت دعوات است
این فراموش گشته را یاد خواهند نمود زیادت اطناب خارج از
... است ظلال هدایت بر مفارق ارباب درایت پاینده باد

امیر ناصر الدین ابو البقا بحضرت خواجه محیی الدین عبد الحق نوشته اند

سحر نسیم صبا مژده جیب آورد ◦ نوید مقدم گل سوی عندلیب آورد
بعید نیست که صد جان بمژده بستاند ◦ بدین بشارت دولت که عنقریب آورد

حقا که از استماع خبر سار قدوم سعادت آثار نه چندان بهجت و
سرور بدل غمگین این مهجور رسید که مرغ خیال بپر و بال استعجال
در هوای بیان آن تواند پرید و از شنودن مقدم دولت بشارت
نه چندان فرحت و حضور بجان حزین این رنجور واصل گردید که برید فهم
سریع الانتقال بقدم فکر و خیال بسر حد وادی آن تواند رسید
القصه غنچه دل تنگ مهجوران چون دل غنچه به نسیم خبر بشارت اثر منفتح شد
و ساحت سینه مخلصان چون عرصه ریاض جنان از نکهت آن مژده
جان پرور گشاده و منشرح گردید ◦ دل رفته بود و جان شده منت خدا را
کان دل بسینه آمد و آن تن بجان رسید ◦ مناسب چنان بود که چون خبر

مقدم شریف شمو[...] استقبال که فرض عین ست نزد اهل
کمال علی سیمود اما قد یترک الواجب للضرورات والضرورات تبیح
المحذورات امید که عنقریب دیدهٔ رمد دیده با نوار آن خورشید
هدایت وارشاد منور گردد وشرف تقبیل انامل سعادت وشامل بزودی
میسر شود بمنه وکرمه مقصود از ان کعبهٔ مقصود اهل صدق وصفا مرصود
وقبلهٔ مسجود ارباب عشق ووفا آنست که این محب را از گوشهٔ خاطر فیض
مآثر محو نفرمایند ودر اوقات زاکیات بفاتحهٔ فایحه امداد نمایند زیاد
برین ابرام نمود ظل هدایت وارشاد بر مفارق اهل استعداد مخلد باد ومؤبد

امیر ناصر الدین ابو البقا بخواجه صفی الدین خاوند محمود نوشته اند

آستان قدس آشیان بیت المعمور هدایت وعرفان وعتبه علامت نشان
مسجد اقصای ولایت معرفت وایقان همواره مطلع انوار فیوضات
سبحانی ومطرح انوار تاییدات ربانی باد امین رب العباد بدیهی محققی
کلایق بموقف مقدس خادمان درگاه ولایت پناه باشد وتحفهٔ دعایی
که محفل اقدس ساکنان عتبه هدایت دستگاه را شاید از دست قدرت
واستطاعت این فقیر نمی آید لاجرم زبان عجز بلا احصی ثنا می گشاید
ودر شرح شوق وغرام وبیان تعطش واوام شرف ملازمت دولت
التزام که خارج است از احاطهٔ اوهام شروع نمی نماید وشرف تقبیل انامل
سعادت دلایل که مقصد اعلی مخلصان است از حضرت وهاب بی
منت مسئلت مینماید امید که چهرهٔ شاهد این مقصود در آیینهٔ حضور
وشهود باحسن صورتی مصور گردد ومشهود ملتمس از لطف عمیم آنحضرت
آنست که این مهجور را از گوشهٔ خاطر فیض مآثر محو نفرمایند ودر اوقات زاکیه

بدعوات صافیه امداد نمایند ظلال هدایت وارشاد بر مفارق
مسترشدان مخلد باد والسلام علیکم اولا واخرا وباطنا وظاهرا

امیر ناصر الدین ابو البقا بخواجه نظام الدین دوست خاوند نوشته اند

بعد از عرض دعوات اخلاص اساس ورفع تحیات اختصاص لباس که
ساکنان مجالس قدس را دست نیاز سامعین آن بدرگاه مجیب الدعوات
مرفوع باشد ومجاوران صوامع انس را بسمع قبول ورضا مسموع
گردد معروض ضمیر خورشید تنویر میگرداند که فهرست کتاب
کامرانی ودیباچهٔ صحیفهٔ بهجت وشادمانی اعنی نامهٔ نامی ورقعهٔ گرامی
در احسن ایام باین محب مستهام رسید از بیاض بین السطورش صبح
فیروزی دمید واز سواد خط مشکینش شب امید را روشن دید
شوق وغرام وتعطش واوام بر نیل شرف ملازمت سعادت انجام
نه بمرتبهٔ ایست که در آیینهٔ خیال واوهام تصویر آن توان نمود یا
در صحایف شهور واعوام تعریف وتحریر آن زبان توان کشود لاجرم
شروع در ان باب مناسب ندید وطناب اطناب را که موجب اسهاب است
برید متوقع آن وملتمس چنانست که همواره حدایق محبت ووداد
محبان او پیوسته بیاض اخلاص واعتقاد مخلصان را بسحاب اقلام
بدایع ارقام فیض بار سرسبز وسیراب گردانند وفراموشی جایز
ندارند زیادت ابرام نمود ظلال هدایت بر مفارق انام مستدام باد

امیر ناصر الدین ابو البقا بخواجه عبد الهادی نوشته اند

رسید از جناب معالی پناهی — مثالی بتوقیع عالی موقع
عروسی بشبگون شعار مستر — نگاری بمشکین براقع مبرقع

زواهر مکرمت تا باخر　　　ز مطلع همه مرحمت تا بمقطع

کتاب کریم و خطاب واجب التعظیم که از مطلع آن فروغ صبح سعادت
واقبال طالع و شعاع افتاب عنایت وافضال ساطع بود نصیب تاریک
نشینان زاویه محنت و بلا و نامزد روشن ضمیران کاشانه محبت وولا
آمد از بیان حسن ترتیب عباراتش زبان ناطقه لال است وادراک
لطف ترکیب وحقیقت استعاراتش قوت عاقله را محال

زکلکش یافتم جان بخش فیضی　•　که یا جام جوشیر و شکر آمیخت
خوشا نخلی که از وی این رطب خاست　•　خوشا شاخی که از وی این ثمر ریخت

در مقابله آن ملاطفه شوق انگیز و مخاطبه معاطفت آمیز نفحات
مشکسای ارادت واخلاص و فوحات عطر آسای محبت و اختصاص که
با نکهت ریاض صدق و صفا آمیخته از مهب فضای روح فزای
اعتقاد وولا انگیخته اتحاف واهدا میرود امید که بعز اجابت
وقبول قرین وموصول گردد امیدوار چنانست که در اوقات شریفه
شرایف ادعیه را بجانب محبان صادق الوداد صرف نمایند و از گرد
خاطر انور محو نفرمایند ظلال هدایت وعاطفت وافضال بر مفارق جمعی
پریشان حال پاینده و لا یزال باد

شتم الله
امیر ناصر الدین ابو البقا رحمه الله تعالی بخواجه شاه خاوند نور •
بعد از عرض تحیات مقرون بلوازم محبت واخلاص و بس از رفع تسلیمات
مشحون بمراسم مودت واختصاص بعالی جناب مکارم انتساب مفلحی
ایاب معالی قباب امجد الاکابر والاشراف اشرف الاماثل والاطراف
مجمع محاسن الاخلاق و مکارم لا زال مد الله ظلال حیاته ولا حرمنا من

بخدمت شاه حبر وقت
... ١٢ ... لط

برکات مرفوع ضمیر پاک آینه نظیر میگرداند شوق و انکسار نشر
ملاقات که الطف مقامات است بمثابه ایست که شرح شمه از ان بتحریر
حروف و ترتیب عبارات از قبیل محالات است حواله بر ضمیر انور کرده
دران شروع نمی نماید ثانیا مرفوع آنکه کشتی شوق در دریای جست
وجوی مقصدی ارزنده افکنده بود اما چون ریاح تقدیر زورق را
بسوی آن مقصد نراند و ملاح توفیق وسکینه سفینه امید را بساحل
نرساند ناچار رخت اختیار درین بهار درین دیار توقف نمود

هر دم بدست جهد کشم بادبان سعی　　　بر کشتی امید درین لجه کهن
تا ره بساحل مراد برون اورم ولی　　　جری الریاح لیس کما تشتهی السفن
کوشش طه سمت عزیزان نبود　　　یمکن که بساحل بخابینی برسم

متوقع آنکه تا زمان ملاقات بمخاطبات شریفه سرافراز گردانند
ظلال مکارم واعطاف پاینده باد امیر نظام الدین علیشیر بخواجه ابو
نصر بن خواجه عبد الملک بارشا نوشته انشاء مولانا عبد الواسع

الله یبقاک للدنیا والدین　　　ولا یخلیک من عز و تمکین

حق سبحانه و تعالی گوهر خجسته اثر وجود فرخنده و بدر صدف ولایت
دری سپهر هدایت نور حدقه علم وعرفان نور حدیقه کرامت وایقان
خلاصه کارخانه تکوین مورد الهامات عنایات رب العالمین •

قبله ارباب کشف خواجه ابو النصر　　　آنکه در پیش هست کعبه اهل صفا را
صورت او مظهر است صبح تعین را　　　طلعت او مطلع است نور هدی را

رقاه الله تعالی وتقدس اعلی مدارج الکمالات الصوریه والمعنویه و
ابقاه لاعلی معارج السعادات الدینیه والدنیویه را ... بسیار و

تا ره بر بساحل مقصود رسیدن

قرهٔ ثمار نیاز اساس و اسلاف بزرگوار دعا الیمقدار باقی و مخلد
دارا د و زمرهٔ مریدان و معتقدان و مسترشدان نیازمند مجاز و دل
آرزومند را از برکت افاضت و انوار و اشاعت اشعهٔ آثار ممتع و بر
خوردار کرداناد و هذا دعاء لا یرد لانه   صلاح لاصناف البریه شامل
بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز موقوع ضمیر میکرداند
که چون قبة الاسلام بلخ مطرح انوار التفات فیض آثار مخادیم
غفران شعار قدس الله تعالی اسرارهم بوده و عمرها و قرنها
پرتو اختیار بر ساحت اقامت دران دیار انداخته مملکت خراسان
را منزلت تفوق بر سایر ممالک ارزانی داشته اند همکی همت
خسروانه اعلیحضرت سلطانی صاحب قرانی سلیمان مکانی خلد الله
تعالی ظلال الخلافة متعلق و متوجه است که بحکم انا وجدنا علی
اباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون عنان معاودت بصوب
مقام معهود و مسکن مالوف مصروف فرمود   مصراع
یکبار دگر بسوی خراسان گذر زند • چون اجابت ملتمسات و اسعاف
حاجات و مرادات شیمهٔ مرضیهٔ آن خاندان کرم و دودمان کرامت است
بی شبهه بحسن قبول تلقی خواهند فرمود و من الله الاعانة والتایید
انه حمید مجید والسلام علی من اتبع الهدی •

این نیاز از ان قبیل است

عرض نیاز باحراز مطالعهٔ خورشید انوار فیض آثار قرهٔ باصرهٔ ولایت
غرهٔ ناصیهٔ کرامت و استقامت مرکز دایرهٔ هستی عروهٔ وثقی خدا
پرستی قطب انجم رشاد شمع انجمن ارشاد ثمرهٔ شجرهٔ علم و عرفان نقیبهٔ

تیرکی مسارا

نقیه اتقان و ایقان   آنکه دهد نور آفتاب ضمیرش   روشنی مهر و
کوثر صبا گشت کرد گلشن خلقش   این همه عطر از کجاست جیب صبا را
متع الله المسترشدین بطول حیوته و افاض علی العالمین میامن برکاته
چون از شایبهٔ رعونت خالی نیست اعراض از ان اولی شناخته بمشاهدهٔ
ضمیر منیر که عکس نمای اسرار غیب است حواله میرود ترتیب مقدمات
حصول بشارات معاودت بمقام معهود از مکمن الطاف نامتناهی الهی
میسر و مقدر باد بموقف رفع میرساند که چون قبة الاسلام بلخ مورد
برکات اسلاف کریم الذات جلیل الصفات بوده و حضرت اعلی خاقانی
سلیمان مکانی جهانبانی را از اقصی مقاصد آنست که انعطاف عنان
توطن بقدم متابعت مسلوک و وظیفهٔ موافقت مرعی داشته بمقتضی
فحوای والشمس تجری لمستقر لها پرتو التفات بران مقام مالوف
اندازند و خاطر همگنان را بتشریف حضور فایض السرور نوازند
ملتمس انکه این مسئول بشرف قبول موصول کردد
ای ظل آفتاب هیچ زیان دارد   کرد رو دیوار دل از نو معمور شود
والتوفیق من الله العزیز خواجه شهاب الدین ابو المکارم جامی
از هندوستان ببرادر خود خواجه معز الدین علی اکبر نوشته
سر موی بر تن من اگر خامها شود   و آن خامها همه بنویسند حالها
نتوان نوشت قصهٔ شوقت بعهدها   نتوان نگاشت نقش فراقت بسالها
تراجم هموم اشتیاق و تراکم غموم فراق برادر اعز المخصوص بالحظ
الاوفر من الملک العلی الاکبر معز الدین علی اکبر بلغه الله مراتب اجداده
الاکابر چون جفاء لیل و نهار وجوبا بنا • و نگاریم رتبه ایست که

ابناء قبایل مستفیضان رب اشرح لی صدری و فصحاء قبایل
مستجیبان واحلل عقدة من لسانی از شرح شمهٔ آن باعتراف ما الاطاقة
لنا به در مقام انصاف اند لاجرم از سر حد تعرض و تخطی آن تخطی نموده
در تشتت حال و توزع بال التشبث باذیال توزع از مقام پر ملال کرده
منتظر نتیجهٔ وعدهٔ ان الله مع الصابرین می باشد بعد از رسانیدن تراقل
تحیت و رواحل سلام در صبح و شام از حضرت ذو الجلال والاکرام بدعاء
رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتك اقدام مینماید امامول الاجابة ای
برادر بجان و دل برابر بل اعز منهما و اکبر هر چند ترا بجمال فراست و درایت
موجبات شکایت از بزرگان شهر و خردان ولایت از بدایت تا نهایت معلوم است که
پیش از هزار تیر جفا بر دل منست   نهان ز جان که یکسر پیکان بدید نیست
اما باعث بر جلاء این مبتلا همین انهاست که چون بجوهر عرض فقرا ز غرض
عرض وفا کفایت از حماقت و رواست قوم محروم بود و نزدیك ممکنات معلوم که
ذو العلم یشقی فی النعیم بعقله   وذو الجهالة فی الشقاوة ینعم
بسبب عرض غرض و شکوی اصاغر جهال نزدیك ارباب جاه و جلال
محدثان احادیث عنا را حدیث غریب کن فی الدنیا کانك غریب
او عابر سبیل بود غدغه   واذا الدیار تنکرت احوالها
فدع الدار واسرع الدیار تحویلا   سند صحیح رایج کردید و مفسران
آیات بلاد را تفسیر الفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا بر مضمون المنزل الرطب فی اوطانه حطب
دلیل نجیح واضح شده هر چند فقیر را در میدان شجاعت و دفع شر منازعت
ملهم از حضرت باری بدلالت ولی نیاری اذا انت اعطیت السوادة لم تبل

كأن نظرت شزرا الیك القبایل لازمی بود و زنده فیل حضرت خالق نبود
جلیل را بنام کفیل که   صد مقبل را به پینی در زمان خویش بود
خون بهاء هر یکی از گنج احمد ما زده   اما بنا بر فحوای کلام ذو الجلال
که الفتنة اشد من القتل از مآل جدال احتراز و از اهوال جستن با خود گفتم
ستمکری بکرد عالم کرد تا فغانی ز هر غمی دردم   کاندرین روزگار مردم را
جامهٔ خصم است و خانه محرم   و چون بضرورت دل از خان که محبوب
اهل ایمان است برداشته قدم در طریق نهاد چندان بلا رفیق شد
که بر تصدیق لقرب الدار فی الاعسار خیر   من العیش الموسع فی اغتراب
زنگ تردد و اشك سرخم شاید حال آمدند اکنون در مقام ندامت
بزبان غرامت میگوییم   ما بیم و راه دور بما بانگ کی رسد
جان و دل که بر سر آن کو گذاشتیم   بگذاشتیم روی عزیزان که سالها
عمر عزیز خویش بران روی داشتیم   فیا ابن ابی لا تغتربن از غربت
سقینی بکف الظیم ماء الحاصل   هذا در اخر رجب المرجب سنة ثمان
واربعین و ثمانمایه از دار الظلمه دهلی بارقام این الام بعد از حمد ملك
علام اعلام میرود که حال معاش ساکنان دهلی آنست که آن کفره فجره را
جز لحم بقره تکلفی متصور نیست و از اثمار جهان غیر نغر (؟) میوهٔ متخیل
و لیلا و نهارا استر او جهارا از جهار جهت در پنج وقت صلوات که فی الشرع
اوقات است بر فرضیت که مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است
با صدای غم فزای دمامه و دمادم مصمم مشامع اهل شرف می باشند حقا
که در ان اوقات سك را استماع او را دراز کار درویشان اولی محافظ اخیا
مزار قدس آثار مرغ روح از قفس بدن تا تو انتظار ان مجو بلیهٔ استقبال

خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة
مبادرت مینماید و هرگاه درین زمین سیاه از نبات سرخ بابت چاه
شربتی مسکن حرارت جگر میکردد بر فوات قناه ملکی و زیادت
روضهٔ قدسی ملکی سحاب جفون از بخار دل محزون بعیون خون
رخساره زرد را گلگون میکند و مجنون وار در وحشت غربت نسیم
را برسالت آن اقلیم ندیم میکرداند اقراء علی البیض السلام وقل له
کل المشارب مذ هجرت ذمیم سقیا لنا الی بالعشی والضحی
ولربما لك والمیاه حمیم القصه قصهٔ غصهٔ نوایب زمان
مقدور اهل بیان نیست مگر مخبر صادق بآیت نحن نقص علیك
نبأهم بالحق متضمن ادای آن کردد
فما اسفی علی حتام قلبی معذب الی الله اشکو طول هذا التشدد
ویالیت ان الدهر عاد بحصر وهیهات ان الدهر لیس معاید
پس بتلخ و شیرین صبر صبر و بلای محنت و شکر شکر تمنای محنت
قناعت کرده پای وقار در غار صبوری و افتقار نهاده ام و دست
نیاز بتضرع ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
برداشته و دل خسته را بمنا صحت
فیا قلب متحزنا ولا تك جازعا فان جزوع القوم لیس بخالد
معالجت کرده تا مگر بوفق بشارت فنجیناه واهله من الکرب العظیم
باشد که خدای روزگاری بدهد وین واقعه را سری و کاری بدهد
امید بکرم کریم منان آنکه طی مکان مسافران زمان کرامت فرماید
و از عزیز مصر جام ندای انا اخوك بسمع جان پرمان رساند

از مطلع جمال تلافی کند مگر صبح وصال تلخی شام فراق را
تطویل از حد گذشت اسباب تبدیل غیبت بحضور مهیا و میسر باد

خواجه شهاب الدین ابو المکارم بابن عم خود نوشته

مخلص

چگونه باز نمایم عزیز من که چه شد کبوتر دل خسته و بچنگ باز فراق
سر پنجه شاهین عذاب مفارقت و مخلب عقاب عقاب مهاجرت
برادر اعز امجد خواجه جلال الدین محمد طول الله عمره الی الابد در
استهلاك مرغ دل ضعیف چندان تعلق و تصلق دارد که طوطی
بنان ارباب آن عاجز است و شهباز بلند پرواز خاطر از تخیل تبیان
آن قاصر لاجرم چون فاخته طوق عجز و فتور از ادای واجب دل مجهود
در گردن انصاف کشیده سیمرغ وار در کنج عنا با حمام رعنا که
حامل نامهٔ شوق خلان و فا بجانب اخوان صفاست بمراسلت این
سلام و دعا اکتفا مینماید الا یا ایها الطیر المجلب عادیا
تحمل سلامی لا تذرنی نادیا تحمل هداك الله منی رساله
الی بلدان کنت بالارض هادیا وصیت آن برادر در باب غمگساری
برادران خصوصا فرزند ابو الفتح که هرگز فتح باب قبح بر ضمیر عبور
او عبور نکرده از قبیل من ادب الادیب لیس له من العقل نصیب است
کرم آموختن کریمان را شرط آداب عقل نیست عماد چون
شمهٔ از واقعات این سفر در مکتوب فرزند ابو الفتح مسطور گشته بود
مصدع آن برادر نمیگردد عمرت با دولت ابدی ملحق باد بمحمد و آله الامجاد

خواجه شهاب الدین ابو المکارم بپسر خود نوشته

چه دهم شرح که چون بی سر و سامان شده ام وز غم هجر عزیزان چه پریشان شده ام

همچو یعقوب منم کز غم هجران شما   روز و شب معتکف کلبهٔ احزان شده‌ام

مشتاق مسموم سموم ما لا یطاق فلک دنی و فاق سموم فراق قرة العین
فقیر مشتاق اعنی فرزند اعز جمال الدین ابو الفتح فتح علیه ابواب الکرم والافضال
والملاق فوق النطق والنطاق است لاجرم از بیان آن معانی اعراض
نموده صرف عنان قلم و صوب اختصار کلام کرده اعلام میرود که این فقیر
غریب محزون در بیت الاحزان حرمان بنالهٔ آه انما اشکوا بثی وحزنی الی
الله مترصد و مترقب می‌باشد که نسیمی از جانب عزیز آن مقیم مصر
بشارت اِذهَبُوا بِقَمِیصِی هٰذا فَالقُوهُ عَلیٰ وَجهِ اَبِی یَأتِ بَصِیرًا

بسمع یعقوب محزون رساند   فان الصبا ریح اذا ما تنسمت
علی قلب محزون تجلت همومها   اجد بردها او تشف منی حرارة
علی کبد لم یبق الا صمیمها   وعمر عزیز بامید عسی الله ان
یاتینی بهم جمیعا می‌گذارد   آری چو بود عمر همه کار بر آید
شب گرچه بود تیره هم آخر بسر آید   این صحیفه آخر رجب سنة ...

از بلدهٔ دهلی می‌نویسد از امور گذشته و الحمد لله علی کل حال انکه
از ابتدای سفر تا کابل بتوفیق ملک علام و امداد روحانیت احمد جام
و دولت پادشاه اسلام ایام نا فرجام بر حسب مرام بود و چون
بکابل رسیده شد مدت شش ماه امیرزاده سلطان مسعود فقرا را
و جمله کاروان را اجازت نفرمود و در قحط و غلا بر وافت بلغارها
تکلیف نمود و هر روز قریب بیست فرسخ بود تا همه را کار بجان
و کارد باستخوان رسید بوجه‌ها از جهة فقرا و رفقا استجارة
استغاثه کردند جزع هیچ ... در دل او اثر نکرد

بسیار آبگینهٔ دلها شکسته بود   زان روی سنگ شد دل نامهربان او

و دران رفاقت او جهل نفر نوکر فقیر بسبب قحط و سواریها هر روزه
مجبور بر دریای نیلاب کشتی و انواع مشقت فرار و اعراض نمودند
و جهل سر اسب با اسلحه و رخوت بردند و موازی صد و هشتاد
هزار دینار کپکی از اسب و استر و اشتر و برده و خیمه و خرگاه و کتب و
اجناس و غیر ذلک علی هذا القیاس تلف و خرج شد و آخر الامر که بعد
خرابی البصره اجازت دادند بدیار دور که مقر دهلی است اتفاق افتاد
و فرزندان غریب را از فوت والده مصیبتی رسید چند انجا این فقیر
نایرهٔ دلها ایشان را بآیت انا لله و انا الیه راجعون اطفا میکرد و مسکنت

در جام کبود فلک بین و بس بدان   کین دجله جز سراچهٔ ماتم نیامدست

ضعف طفولیت مانع تحمل صبوری و ضجرت می‌شد و صیاحت این
نیاحت که ٥ من خود از زار چرخ و جور انجم سالها • زار بودم کشتم اکنون
از فراقت زارتر • از سر خاک بر سر افلاک میرسانیدند ٥

الا یا لیت کنا جمیعا ولیتنی   من الدار لا یعلم الناس دارنا

بدان سبب چند وقت انجا توقف شد تا موکب همایون پادشاه زاده ملک گور
بدان نواحی نزول فرمود و چون استحکام آن قلعه و انضمام اهالی آن دانسته
بودم بنا بر حق گذاری بندگان درگاه حضرت سلطنت شعار بحسب
تحسن تدبیر بسر و فا و ورا که والی آن قلعه بود بدست آورده با بیلکات
لایقه بحضرت پادشاه زاده آوردم و در عدم التفات بمحاصرهٔ آن
التماس مبالغه نمودم تمامی مراسم ... بند و بر ان اتفاق نمودند تا
بابور نام که با وجود آنجا بغرور ایام ... مغرور بود در ابطال اتفاق

سید
کوشید و حضرت پادشاه زاده را بپای قلعه رسانید تا کار بدانجا
که قریب سیصد سوار و چند سردار ازین لشکر کشته و گرفتار شد و
ناموس مخدوم زاده نامدار نوعی اشتهار یافت که اخبار آن به ... برد
شرح این سخن همین قدر بسند است القصه کرت ثانی که از اردوی
مخدوم زاده بجانب دهلی توجه نموده شد جهت آنکه بسر وفا و وفا
با آنحضرت برده بودم و آیت وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
بر صحیفه ضمیر کسیر مسطور گشته بود و راهی غیر دیوار چون ...
راه بعید از خوف جفا و ورا اختیار کرده بجانب ... روان شدیم
و بیابانی را مسلک خود گردانیده که بجز حر سموم در آن جنگل و بیابان
موجودی نبود همگنان دل از جان برگرفته راه می سپردند و روز
بشب می بردند ناگاه در شب پنجشنبه ۱۲ ذی الحجه در نیمه شب جماعتی
دزدان از هندوان که ایشان را گوران گویند شبخون آوردند و آن
شب در آن تیره گوران سفیه یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ بنظر بیان
نمودند این فقیر طوق طوع رضینا بقضاء الله در گردن جان کشیده
دل از ماسوی الله برگرفت و تقدیر حق را بجان پذیرفت و این بیت میگفت
فصبراً لامر الله او خل یومنا — ولیس لامر حمد الله مدفع
ما جان بدر عشق با خویشتن مردانه ایم — گو اگر جان خواهد از ما دل چو شکرانه
ما وجود خود بسوزانیم در بزم شمع وار — تا بوصلش آشنا گرده ایم اگر بیگانه
و چند انجه نفس اماره بتلقین رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ تلقی و اضطراب
مینمود سلطان غیرت در حمایت وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ...
احد یلند در مقام امتناع میفرمود چون دستی بطور همت از ... بگوی و

که سوال تو نیز زد بجواب لن ترانی — چون زر روی زد بنیاز مندان
بر محلّه مَن یتوکل علی الله فهو حسبه تمام عیار بود در بازار حضرت
... ده رقیمت فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر یافت و تمامی اصحاب
و رفیقان خلاص و مناص یافتند الا یک علی سرخسی که در غربت شهادت
یافت و چون مدت آن شب یلدا بانقضا رسید از هیچ طرف راهی
و امید پناهی ندید گبری یلکو نام با اتباع خود دلیل شد و چون راهی
نمی دانستیم چرا اتباع اتباع آن دلیل ذلیل داشته بر عقب او روان شدم
خود ... او انگاشتم و هر اینه — نبود
مرد باید که زشمشیر نگرداند روی — ورنه از خانه همان به که بمیدان
ده شبانه روز در آن بیابان می شتافتیم و سقف فلک را بنالد و
زاری می شکافتیم و هر دو سه روز یکنوبت بدبوی آب میرسیدیم
روز یازدهم در میان جنگل بقرب ده هزار کافر ملحق شدیم که
یکقطره خون ترک و تازیک بنزدیک ایشان موازی یک ملک بود
بزرگ ایشان سک حقود ثانی نمرود ملک محمود سر حسن تکی
جسارت بر میان خسارت بسته فقیران را بار داشت و سی سرآب
فقیر و همراهان باز گرفت و گبری را راهبر کرد که فقیران را بجهان
روز بکنار دریای بناه رسانید و سیصد سوار و دویست پیاده
مقرر کرد که بر عقب بیایند و همه را هلاک کردانند و آنچه مانده با
بند چون این معنی معلوم فقیران شد بتعجیل تمام چند فرسخ رفته
شده بودند بکنار دریا بودیم بر کشتی ... استوار بستیم و حدیث
الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين را هادی مسالک و مغرور

بالک کرد اندیم و چهار مرحله را قطع کرده بیک شبانروز بکنار دریای
زخار رسیده که عرض و عمق لا یعلم الا الله رسیدیم و چون تمام هندو
سند از آوازه دمامه عساکر کابل بر آشفته بودند نه مفتح بدید بود
و نه کشتی پیدا و نه غیر سباع موجودی دران هویدا از یکسو شیر و از
دیگر سو شمشیر • مسکین دل من میان شیر و شمشیر • دل همگنان
که بر عنوان آن بحر بسیط نشط بود بر احتوای مهالک نومیدی
محیط شد و غریبان که بر کنار آن عمان که مفسر عمان جهان و ... گردان
طوفان بود حیران بماندند و سلطان دل را بر مسند هلاک نشاندند
زیرا که از عقب سیصد سوار محمود بسر جبهت طالب مساکین بودند
و از یمین چهار صد نفر کبر و فا و در کمین و از یسار ندای یا موسی انّ
فیها قوماً جبارین اشارت برای جنود لعین که چهار هزار کبر خونخوار
او از برای انصباب دماء ابرار در انتظار نه چون احوال همه جهات
این بود جمله اصحاب اتفاق کردند که در آب غریق بهتر که بر آتش اسیر آن
که از حریق اول فقیر دران دریای پر خطر بر زوایای خواطر ارباب
نظر گذر از آنجا امکان ندارد در آمد • شب تاریک و بیم موج و گرد
آبی چنین هایل • کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها • ناگاه مبشر
آمد و اقبال از حضرت ذو الجلال امثال یا نوح اهبط بسلام منا
و برکات علیک رسانید و دست عنایت رب بیت طغرای بسم الله
مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بر سفینه سینه نیازمندان
کشتند و زنده بیا حضرت رب العالمین بخطاب لا تخف نجوت من
القوم الظالمین قوت عظیم و شوکت جسیم بخشید و همه را بی ملاح کشتی

بسلامت از آن دریا گذرانند • چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتی بان
چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان • القصه این فقیر
گاهی در مقام تحیر سرگردان که مکر وعده معاد دو تنا در رسیده که قوم
تبلی السرائر فما له من قوة و لا ناصر ظاهر شده و گاهی در حالت تفکر
و تدبر حیران که گویا از زمان اول مبداست که همچنانکه آدم را علیه السلم
نزول از سریر با مسرت رضوان بزمین سیاه هندوستان بود این
فقیر را نیز از هبوط روضه جان زنده فیل ملک خان همچنان است
واو را در میان نکبت مفارقت واسطه اناس عارض گشت فقیر را در
اوان غربت مهاجرت رابطه اساس طاری شد دیگر سبب ملاء
او ابلیس وسواس بود موجب جلای قمیص صلحب تلبیس خناس است
اما وسواس او جندان تمیز داشته که در حال اغوا ادب استثنای
الا عبادک منهم المخلصین نگاه داشت خناس ما تمام این طایفه را از جزا بد
ایام برداشت لا جرم فقیر مسکین روی ربنا ظلمنا انفسنا بر زمین نهاده
از حضرت احکم الحاکمین امیدوار است که آن خناس لعین را مهلت
انکه انک لمن المنظرین زند نه هد تطویل از حد گذشت وظیفه انکه
انفر نه بدر اقامت طاعت ... تلاوت مداومت نماید و در
ملازمت و خدمت برادران اعز معز الدین علی اکبر و خواجه جلال الدین
محمد تقصیر نکند و تمام همت بر مصاحبت ابرار احرار احوال نماید و
از مجالست اشرار اشرار اندیکومه باکه در مراقبت حال همشیره سجاده
خود بر عادت معهوده اکتفا نماید • و هم در آن باب مبالغه و تاکید دارد
سبب یادتی بقضا و دعا ... غریب بعید دارد عرت ... حادث ... باد

خواجه ضیاء الدین یوسف مخدومی اخوی معینا احمد انوشته

گرچه دُردی درد تو می برد هوشم / گمان مبر که محبت شود فراموشم
نامهٔ نامی مشتمل بر کلمات گوناگون و رقعهٔ گرامی مشحون بشکوهای از
حد و غایت افزون که مرقوم خامهٔ دُرربار و قلم فضیلت آثار گشته بود
در اعز اوقات بمسرت ورود دریافت بکنه نکتهٔ باریک آن تاریک دلان را
مجال رسیدن محال و زبان بیان را در شرح لطایف آن دُرر و لآلی لال
از بیاض آن ریاض جان را کلها طرب و شادی دمید و از سواد آن سواد دیده
و هویدای سینه را نور موفور السرور رسید اما چون شباب آن معانی
کالاز ادای خطوط و ظروف و حروف بکام دل بحاصل مرحت بدرد کلمه
و آزار آمیخته بود و افتاب آن لطایف که از حجاب سحاب الفاظ آن
روز ندیده بر ساحت سینه می تافت با ثار شکوه و غبار انگیخته بود
از بیاضش دیده را عارضهٔ وابیضت عیناه من الحزن طاری شدی
از سوادش نور صبح و طرب و شادی بظلام غمام شام نامرادی متواری
گشت کسی را که جان خسته از غبار اغیار رسته بدل آن بدل حرمان
زده نقش یار تا نفس باز پسین نشسته طعن فراموشی او از غیر انصاف
و عین اعتساف خواهد بود / یار اگر طعن فراموشی کارم زد دور نیست
زانکه با یادش فرامش کرده ام اغیار را [illegible] ارسال و نامه
اعمال ادوات مداد و خامه مبنی [illegible] باشد که [illegible] بی کران و بارگران
محنت هجران بر دل عجان ناتوان [illegible] گشته بکره نوردیان
میدان تقریر تنگ آمده [illegible] های تحریر لنگ یا از عین [illegible]
[illegible] بتمامی [illegible] و شاعر [illegible] بیگانگی بر خاسته

معما باسم معین

و بیگانگی بجای آن نشسته پس متصل خود را در روضات می چیند و نامه
نوشتن عین عمی و ضلال لاجرم طوطی جان پیوسته زبان بدین کلام میگشاید
بس که روز و شب بیادت با من همنشین / مانده ام تنها و پندارم که پهلوی توام
و بلبل جان شکسته بال پریشان احوال که چون مرغ آبی سر بدریای
غم فرو برده بخود این نغمه می سراید
چون من تو شدم پس که بدل نقش تو بستم / خواهی تو جدا شو زمن و خواه قرین باش
که چه دیده داغ فرقت آن فرزند دلبند میسوزد و نایرهٔ شوق او از
مجمر سینه نور می افروزد اما چون باعث بر مفارقت و مهاجرت تحصیل
امری که گمان می برد که حصول آن موجب دولت ابدی و سعادت
سرمدی است ترجیح فراق بر وصال نموده در بوتهٔ هجران میگدازد
اندوه پیوسته این ترانه می نوازد / همچو مجمر سینه پر آتش و انفاس خوش
همچو ساغر با دل پر خون و لب پر خنده ام / پس مناسب بلکه واجب
چنان مینماید که لحظهٔ از مطالعهٔ علوم دینی و معارف یقینی نیاساید
و اوقات خود را علی الدوام در آن مرام مصروف دارد و عنان عزیمت
بصوب آن آرزو معطوف که مادام که دام طالب در پی صید مطلوب
نگردد و نکند همت بلند در قلهٔ قاف مقصود نیندازد جمال عنقای
عزت روی ننماید و همای اوج سعادت بال اقبال نگشاید
سعدیا کنگرهٔ وصل بلند است تا / پای بر سر ننهی دست بآن خان نرسد
والسلام

مکاتیب بقضاة شریعت سمات

من انشاء المخدوم المرحوم خواجه معین الدین محمد الجامی

بحکم مقدمهٔ الازلیة کفایة الابدیه چون نقشبندان بیت العمل اول
در کارخانهٔ سبقت رحمتی بتقدیر تقدیر سابقهٔ ازل بدستیاری

حق القلم بما هو کائن صورت محبت و وداد و دوستی و اتحاد فرزند
نیکو اعتقاد پاکیزه اعتقاد خلاصة العلماء العظام سلالة القضاة
والحکام اعدل القضاة واعلم الولاة فی الانام نور حدقة الاکابر والا فاضل
نور حدیقة الاماجد والاماثل کریم الطرفین حسیب الابوین شرف الملة
والدین ناصر الاسلام والمسلمین که بانواع فضایل و کمالات موروثی
و مکتسبی آراسته و باخلاق حمیده و صفات پسندیده پیراسته

بحسن خلق فی کمال مروة ... ونور ولطف وضیاء فی جبین
شفیق علی الاحباب اکرم مشفق ... امین علی الاسرار خیر امین

بر لوح ضمیر فقیر حقیر کسیر ثبت فرموده و بمسامیر خلود محکم گردانیده
بمرور زمان و انقلاب دوران فتوری بدان راه نیابد

آن روز که بر ثور و ثریا بستند ... وین منطقه بر میان جوزا بستند
در کتم عدم بسان آتش بر شمع ... عشق تو بهر ذره ما بر ما بستند
هر چه ازلی است ابدی خواهد بود ... با خود آوردیم از آنجا نه درین جا بستیم

لاجرم آن محبتی است روز افزون خالی از شایبه جوار چون

حبک لا یبلی و یزداد جده ... لدی واشواقی الیک کما هیا

راستی در شدت و غربت و کربت هجرت بزلال وصال و مفرح اتصال
آن نیکو خصال صاحب کمال در میان ناخوشی خویش بروزگاری میگذرانیدیم
ناگاه در میان آن مباحثه و اثنا مذاکره گفت

خبر هست که من بار سفر می بندم ... زار میگریم و بر گریه خود می خندم

از استماع این حکایت خاطر متالم و ضمیر منغص و عیش ناخوش و روزگار
مشوش گشت و دست روزگار غدار و قضای بی وفای ناهموار سنگ

تفرقه در آبگینه خانه جمعیت دوستان انداخت
هنوز سرو روانش ز چشم ناشده دور ... دل از تصور دوری چو بید لرزان است

از باد صبا طره مشکین بتان ... هرگز نبود شکسته تر زین که منم
وای نعیم لا یکدره الدهر ... هر جام مراد را که بر دست نهم گردون

زنجیر خسی در آن اندازد ... ترک صحبت یاران همدم و رفیقان بی غم
و دوستان بادل و همنشینان باذل ... حلقه زلف بتان رشک همی برد ز ما
که ز دلداری در بند دل هم بودیم ... عظیم مشکل مینماید
باری دلم ز بیم هجران خونست ... آیا دل نازنین ایشان چونست

میدانم که اگر آن حضرت را اختیار بودی رقم تکلیف بر جبین او نکشیدی
و از صحبت خلان وفا و اخوان صفا جدا نشدی چون مفارقت صوری
ضروری است ... دل را بتو و ترا بسیر دیم بخدای
اکنون تو از ما شاء الله کان ... هر جا روی و آنی همراه تو سعادت
هر جا نزول سازی اقبال یار بادت ... الله یجمع بیننا فی عیشة رغد
فذاک اعظم حاجاتی و اوطاری ... انشاء الله فرزند نعمتها و همت
بلند بزرگوار که یگانه روزگار و نشانه روزگار است برسد و ما ذلک
علی الله بعزیز لا زال الوالد قریر العین ببقاء ابنه النجیب والولد ممتعا
ببقاء سیده و ابیه بمحمد و آله و اهل بیته و ذویه

و ایضا من انشاء المخدومیه المعینیه

ایا من حوی نعت الانام مآثرا ... بشمس الضحی لو زنت سنا وسنا بها
لقد صرت عن تعداد وصفک عاجزا ... لذلک لا احصی علیک ثناء

بحضرت آسمان رفعت مولانا اعظم خلیفة العرب والعجم سلطان سلاطین

القضاة اعدل اعاظم اساطین الحکام والولاة قدوة جماهیر العلما
والافاضل جامع کمالات الاواخر والاوایل کشاف حقایق مشکلات
التنزیل مفتاح الدقایق معضلات التاویل قدوة علما الافاق
الملک ازمة العلوم بالاتفاق کاشف اسرار غوامض المعقول
المنقول ناشر درر لطایف الفروع والاصول واسطة عقد الملک
والدین تو امامان پیشوای علما حسرو دانشمندان

علامة الدهر والاقوام کلهم — حبر کبحر له موج کاعلام
جلت ماثره عن ان نحیط بها — فهم البریترا وغایات لاوهام

مجد الحق والدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین داوری
انکه آب و آتش اندر مجلسش حاضر شوند ازمیان هر دو بردارد شکوهش
مدالله علی الخافقین ظلال جلاله وایدجیوش الاسلام بتایید اقباله
دولتخواه مخلص و دعاگوی متخصص که بر صدق عهد
واخلاص در شیوه خدمتکاری از ضمیر روشنت به دعوت
نفحات نسیم اخلاص و نفخات شمیم اختصاص مقرون بسوانح دعوات
ومشحون بصوالح تحیات از شایبه ریا خالی و بزیور وفا حالی
ارسال مینماید و چون مکنون ضمیر کسیر بر خاطر خطیر که عکس پذیر
نقش عالم ملکوت است بواسطه مشاهده محقق گشته است دران
باب از تکلف اطناب که لایق رعایت آداب آداب نیست اجتناب الیق است
و همیشه محبت و ولا آن سلطان عرصه غبرا معتکف زوایا خاطر
مخلصان و مجاور حنایای سینه مشتاقان بود تا درین وقت که
خدمت مولانا وسیدنا واستادنا افضل اهدی علامة الوری محیی السنة

قامع البدعة منقذا لطالبین عن مضایق الغوایة والمذالق مبین
دقایق آثار النبویه کاشف غوامض اخبار المصطفویه مولانا
سعید الملة والدین الکازرونی متع الله المسلمین بطول بقایه قا
قوی پای بسعادة لقایه بقدوم مبارک همایون این دیار را مشرف کرد زند
و خود کشوری که تو انجا کنی مقام ای زبده اعاظم وای قدوه کرام
مسامع اهل اسلام از خواص و عوام بفراید فواید و موائد عواید
آن خلاصه انام متحلی گشت و همگی علما و اعیان این دیار بسماوت
اجازت خدمتش مستسعد گشتند وکتب رقا فصرت مکاتبا
ومنت این دولت جز از حضرت آن یگانه آفاق ما لک رقاب مناصب
باستحقاق نداشته اند والحق امثال این احوال نه مثال اخراز فکر عقده
کشای عدای جهان آرای آن یگانه روزگار برگزیده و ترتیب نخلق نمایشا
و بجد ازو نتوانند بود چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار یعلم الله تعالی
که همگی همت و جملگی نهمت مصروف انست که تقبیل انامل گوهر نثار
عنقریب میسر گردد انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر و چون بسبب
عوایق روزگار و موانع لیل و نهار چهره این مراد در حجاب حرمان
مستور می ماند فرشته ایست برین بام لاجورد اندود که پیش
آرزوی طالبان کشد دیوار این سطور مسطور گشت یار عزیز
سلالة المشایخ و العلما جمال الملة والدین ذکریا دام فضله که از یاران
و دوستان این ضعیف است بدان جناب فرستاد تا از سر اعتنا شمه
مخلصان شمه بعرض ایشان رساند و از سلامتی ذات ملک صفات
خبری خوش باز رساند سواد این وحشت زده دیده من

برون برد خبری ز آفتاب باز آرد ٭ ز شوق در جگرم آتشی است نشاند
بروی کار من خسته آب باز آرد ٭ سایهٔ عالیش بر سر عالمیان پاینده باد
و آفتاب عاطفتش بر جهانیان تابنده بالنبی و آله الاخیار و صحابته الاخیار الی یوم القرار

خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری جامی بقاضی جلال الدین محمود الجامی نوشته

الا یا جلال الحق یا افضل الوری ٭ ببابك افواس المعالی تسرج
ومن رایك الوقاد من کل حندس ٭ مصابیح انوار الهدی تسرج

حضرت جلال مولانا اعظم الاکرم قدوة سلاطین القضاة فی العجم اسوة السلاطین ولاة العالم مرجع ارباب الفضل والکرم ملاذ اصحاب العلوم والحکم رافع اعلام الاسلام بعوالی الهمم جلال الحق والدین محمد سلاطین قضاة المسلمین المخصوص بعنایة رب العالمین شالها بسیار وقرنها بی شمار مطلع انوار انوار و مطرح ابصار انصار و محط رحال رجال اخیار و مهبط و فور الطاف کردکار باد بالنبی و عترته الامجاد الاخیار و مصابیح انام و مناهج خواص و عوام بما من ارقام اقلام آن سلطان قضاة و حکام منور و مسیر بالنبی الامی خیر البشر مخلص نیازمند دور مشتاق آرزومند که دایما بوظایف دعا و ثنا جناب و الا رطب اللسان و عذب البیان و علق الجنان است ٭ بر زدرس ثنای تو میکند تعلیق
شب و طینه مدح تو می کند تکرار ٭ خدمات تحلی بحلیهٔ اخلاص و دعوی معطر بعبیر اختصاص ابلاغ و ایصال میکرداند ازحضرت لا یزال بتضرع و ابتهال مزید جاه و جلال آن ملجاء ارباب فضل و افضال التماس نموده و می نماید ٭ هیچ شد نیست که مقرون باجابت کردد
هر دعائی که بصدق از سر اخلاص بود ٭ زیادت چه نویسد

عمرت از هر چه هست افزون باد ٭ دولتت از قیاس بیرون باد
تا بود چرخ لاجورد اندود ٭ دولتت باد و عاقبت محمود
بالملك الودود

انشاء مولانا رکن الدین الخوافی

لا زال فخر المعالی ساطعا بدوام ظله فخر الکفاة القضاة باکورهٔ که ثمرهٔ شجرهٔ اخلاص است بر طبق عرض نهاده بموقف آداب رسانید و منهی میکرداند که نایرهٔ نار انتظار از حد کذشت و تا غایت از بوستان الطاف مولوی بوی بهبودی بمشام جان مخلصان نرسید و از اشفاق اقصوی آبی بر جکر تشنکان نچکید سیب اصفهان باتفاق طالع مخالف عشاق راست چون ثمرهٔ الفلاف در کام حرمان نهفته ماند و ملجی از بی برکی به بی نوایی در پیوست مثمره این حرمان جز عدم التفات الجناب سده انتساب من نبود و متوقع نه چنین مع ذلك امداد اخلاص چون مواد کلبهٔ احزان بی انقطاع است و مواد خیر خواهی چون اوراق سدره و اغصان طوبی در نهایت طراوت و ارتفاع برده انتظار اختصاص باید کرد ٭ هر که او چون دانه انکور شد با تو دو دل ٭ ریخته خونش چو خوشهٔ انکور

من انشاء مولانا عبد الواسع اعلی الله تعالی اعلام الشریعة

الشریفه بابقاء شانه العالی اخلص الدعاء در محکمهٔ علم و حکمت بر صدق دعوی اخلاص و اختصاص باقامت بینات دعوات تامات اشتغال مینماید و چون شوق و نیازمندی بر نیل سعادت حضور مجلس عالی از حدود دائرهٔ شهود متجاوز است کطی السجل للکتب از تعرض بر افغان آن اعراض و احتراز واجب و لازم میداند اتفاق

حصول اسباب آن دولت از مواهب فضل الهی میسر و مقرر باد درین ولا
که حامل صحیفه نیاز احوال آن قبله را متوجه بود خود را بدین وسیله بر
حاشیه خاطر که در اید لندوای عاجل وشفاء مستعجل شمرده هر اینه
کمترین مخلصان دیرینه بتشریف تفقد و التفات ضمیر اضعاف انابت رهین
منت خواهد گشت امید انکه بارتکاب این انبساط در محل عفو و اغماض
باشد ظل عالی عالی الجناب شریف مآب ممدود باد

الذی کتاب فاح من نشر طیبه • نسیم ودادٍ فیه برد اوامی
ففی کل لفظ منه غایة بغیتی • وفی کل معنی منه کل مرامی

شریف تفقد عالی که انفا الجناب شریعت شعار پناهت پناه سعادت
دستگاه مد الله ظله الظلیل لاحیاء مراسم الملة البیضا داعی
مخلص را بشرف اصدار آن مشرف فرموده بودند فی ایمن وقت و
اکرم ساعة از ایراد قاصد شرف ورود یافت اضعاف مضاعف آن
ملاطفه تحیاتی بری از تکلفات رسمی و تسلیماتی مصون از شوائب اغراض
عرض تحف و مهدی میدارد و برهمین منوال در جمیع اوقات و لحظات
بالتفات خاطر عاطر و توجه ضمیر منیر مستوثق و مستظهر می باشد
انجیب مجیب غیر مجیب عزم صفر مبارک عمت میامنه نقوش این
ضراعت نگاشته نوک خامه مصادق گشت در حالتی که موجبات
شکر و سپاس حضرت پروردگار شامل روزگار است و الحمد لله العلی
الکبیر زیادت تصدیع نداد ظل عالی مدی الایام و اللیالی ممتد باد

ایضاً منه مد ظله استظهار القضاة الاسلام وظایف
دعواتی که از خلوص عقیدت و صفای سریرت انبعاث یافته باشد

مقارن توافر اسباب موقف شرایع انتما صورت اتحاف و اهدا می یابد اظهار
شوق و غرام حوالت بمشاهده ضمیر منیر میرود ان القلوب علی القلوب شواهد
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست • اظهار اشتیاق چه حاجت است
اسباب نیل مواصلت شریف علی اشرف الحال و ایمن فال بتوافق و تداعی
باد العیان لا یحتاج من البیان مستدعی اداء لوازم شکر است و الحمد لله
علی نعمة الصحة و السلامة چون احیانا بل آنا فآنا تفقد مخاطبات
شریفه متضمن صدور می باشد هر اینه علی الدوام بتحریک سلسله مراسله
زحمت ... ظنت خواهد بود زیادت اطناب احتیاج ندید و من
الله التحیة و السلام • مفاوضه شریف و ملاطفه
لطیفه که از مبادی مضافات جناب شریعت سمات مولانا اعظم قدوة
العلماء فی العالم اعدل قضاة الاسلام محیی مراسم الشرایع و الاحکام رفع
اعلام الشریعة برقم شان صدور یافته بود فی احسن صور و ایمن
اوقات ورود مکرمت ارزانی فرمود اضعاف آن اعطاف صحایف
تحیات و ثنا متحف و مهدی داشته در معرض تذکر و یادبود
سوابق حقوق رقعه از طومار شوق رفع میکند و حق فی اذروز نامچه
ایام اشتیاق بر صفحات اعلام خجسته فرجام میرسانند و التلاقی الی
التلاقی بزیادت اطناب شهاب تعب ننمود و الدعاء معاد علی کرم الاعتیاد
ایضاً منه خطاب مستطاب مولانا اعظم افتخار القضاة
الامم مولانا نظام الدین محمود دوست تقدمه الاعلاء کلمة الاسلام تحف تحیات
اسلام ارسال و ابلاغ میکردد و القلوب تتقاضی و الضمایر تتناجی
دل گواه است و گواهی که بدل نزدیک است اسباب تواصل متواصل باد

نماز که احوال البلاد بیان

ووسایل تلاقی متوالی بعنه هذا مجاری مهام بر وفق مرام است و جریان
امور بر سنن استقامت مقرر و میسور الحمد لولیه درین وقت که موصل
عزیمت آن جانب نمود از اعلام سلامت احوال بقدر مقتضی وقت گریز
نبود وظیفه آنکه کماهی اوضاع آن مقام مرقوم قلم اهتمام گردانیده آن
٥ شرح قضایای بومی تحاشی نمایند والسلام

بوصول نامه نامی و صحیفه گرامی مولانا اعظم زبدة القضاة فی العجم
مولانا کمال الدین محمود دام الله ایام رهین منت گشته بآثار سلامت
و استقامت که از صفحات حالات آن واضح و لایح بود بغایت مبتهج و
مسرور شد امید آنکه اسباب حصول ملاقات عنقریب محصل گردد
مجاری امور علی الاجمال مستوجب سپاس و ستایش مهیمن بسیار بخشایش
است والحمد لله علی تواتر الایه و تکاثر نعمائه و وظیفه آنکه پیوسته ما فی
الضمیر و انها مقتضیات رای خیر لازم شناخته سلوک طریق نسیان
جایز ندارند بزیادت ازین متصدی تطویل نمیگردد والسلام

٥ امیر ابو البقا بقاضی سمرقند نوشته رشحات سحاب مکرمت و افضال
و نفحات ریاض سعادت و اقبال که نسایم گلزار قدس از آن متنسم بود
و شمایم مرغزار انس ازین استشمام میمون داعی نگاشته قلم اعجاز طراز
مسکین نواز و رقم زده خامه مشکین سحر پرداز اعلی الحضرت هدایت
منقبت شریعت قباب طریقت انتساب قدوة الاکابر و الفاضلین
و اسوة اعاظم العلماء الراسخین افتخار الاکابر و الاعالی مرجع الاقاصی
و الاهالی ملاذ الاسلام و المسلمین اعدل الولاة و الحکام فی العالمین
ناصر الشریعة الغراء مروج الملة الحنفیة البیضاء الذی تفتخر المناصب

بالانتساب الی جنابه و الالقاب مطرحة بسدة بابه نظاما للشریعة
و الطریقة و الدین دام الله برکات وجوده علی روس المسلمین در احسن
اوقات باین مخلص مستهام رسید و موجب ازدیاد مواد اخلاص
و اعتقاد و موکد صورت استظهار و اعتضاد گردید در برابر آن عاطفت
و رافت و در برابر آن مکرمت و عطوفت وظایف دعواتی که فوایح
روایح گلشن نیاز و افتقار استشمام توان کرد و صحایف مدحتی
که از مشام فوایح آن شمایم عبودیت و انکسار استنشاق توان نمود
عرضه عتبه علیه خدام عالی مقام میگردانید و در شرح تعطش آرزومندی
و بیان اشتیاق و نیازمندی بادراک دولت ملازمت سعادت
مآل که بیرون از احاطه وهم و خیال و خارج از دایره قیل و قال است
شروع نمی نماید و از حضرت ذو الجلال امیدوار است که آفتاب طلعت
وضاح از مطلع سعادت و اقبال عنقریب طالع گردد و لمعات انوار صبح
اتصال از روزنه امید در کاشانه این معتکف بیت الاحزان لامع از قرب
محیی اشارت دلپذیر که در باب این فقیر بزبان قلم بدایع تحریر رفته
بود تاکید دواعی مراجعت بوطن اصلی نمود اما چون حصول هر امری
درین عالم منوط است بوجود شرایط و اسباب از بیش و کم و آن امور
هنوز در پس پرده غیب است و کتم عدم از انجهت حصول این امنیه
در عقده تاخیر و تسویف افتاد زیادت اطناب شرط ادب نیست ظل
٥ ظلیل بر مفارق اسلام ممدود و مستدام تحفه نامی و هدیه گرامی
که مصحف آیت کمال الطاف است و آیت غایت اعطاف اعنی کتاب نفاست
انتساب کشاف که مستغنی است از تهذیب القاب و اوصاف باین مخلص

صادق الولا رسید و زبان شکر بکریمه الحمد لله الذی انزل علی عبده
الکتاب متکلم کردید ظلال عواطف مخلد باد ٥
انشا امیر خواند امیر

ای حاکم شرع پرور عالیجاه از سر قضا دل تو آمد آگاه
حضار جهان بلکه ز ماهی تا ماه هستند بحقیت حکم تو گواه

مسند ملت نبوی و حکمت شریعت مصطفوی پیوسته بمشکوة
ذات خجسته صفات عالیجاه دین پناه معالی دستگاه اقضی القضاة
اعدل الولاة لا زال مشیدا لقواعد الشریعة البیضاء و ممهدا
لارکان الملة الغراء مزین و محلی باد و سجل عزت و جلال و تذکره
دولت و اقبال همواره بنقوش اوامر و احکام خدام آن مرجع اکابر
ایام موشح و معنون بحرمة ناصب اعلام الشرع المبین و آله
الاخیار المعصومین و اصحابه الابرار المتقین مخلص نیکخواه و
دعاگوی بی اشتباه تحف دعا و ثنا اتحاف و اهدا میدارد چون
محکمه اخلاص قدیم بگواهی ضمیر منیر جناب شریعت پناهی که بحقیقت
جام جهان نما عبارت از انست دعوی وفور اشتیاق بدریافت
ملاقات آن عمده قضاة آفاق بر ثبوت پیوسته در شرح آن
شروع نمیرود ان القلوب علی القلوب شواهد جام جهان نماست
ضمیر منیر دوست اظهار اشتیاق خود انجا چه حاجت است زیادت
ازین قدم بر بساط انبساط نمی نهد سخن را بر دعا بی ریا اختتام
میدهد انتظام مهام دینی و دنیوی الی یوم القیام بر نهج مراد و
مرام میسر باد والسلام **ایضا نامه** رشح قلمت سجل اقبال منست ٥
فیض کرمت ناظم احوال منست این نامه نامی که رقم کرده تست

توقیع حصول جمله آمال منست کتابت مشکین طراز مسکین نواز
عالیجناب شریعت قباب معالی انتساب عالیجاه صایب رای دین پناه
شرع آرای ممهد مبانی الملة الحنیفیة مشید قواعد الشریعة المصطفویة
لا زال مرجعا لاکابر القضاة و ملاذ الاعاظم الولاة در ایمن اوقات
و اسعد ساعات رسید مجموع سروری بخاطر محزون و چون مخبر از
نظام مهام شرع نبوی و مشعر بانتظام امور ملت مصطفوی بود
بسجدات شکر الهی قیام و اقدام نمود شکر خدا که از مدد بخت کارساز
بر وفق آرزوست همه کار و بار دوست اسلام ملاذا اشتیاق وارزو مندی
بادراک دولت ملازمت خداوندی حدی و نهایتی ندارد بنا بر آن
پیوسته از مسبب الاسباب مسالت می نماید که بساط مفارقت را
کطی السجل للکتاب در نوردیده زمره دیده را بدیدار آفتاب کردار
روشن گرداند و چون این دعا از شوایب ریا مبراست امید اجابت
میدارد انه سمیع و مجیب زیادت ازین دعوی اخلاص موهم تکلف است
ای دست شریعت نبوی نبوی از مساعی تو قوی والسلام

انشا خواجه عبد الله نشان قضا قاضی اختیار

هو قاضی الحاجات ابو الغازی سلطان حسین بهادر سوزومیز چون
اختیار محکمه قضا ... اقتضا حکمت حضرت موجد قوی و قدر
برحسب مودای معلای انا کل شیء خلقناه بقدر ارکان بنا دار القضاء
عدالت مدار که مطلع آفتاب درخشان ان الله یامر بالعدل والاحسان
بحمایت رعایت شرع و امتثال اوامر دین چه اصل و چه فرع از اوج سپهر
نیلوفری و ذروه فلک مهر و مشتری گذرانیده است و قاضی القضاة

دار السلطنة ابداع و ایجاد و اکفی الکفاة دار الملک عالم کون و فساد
اعنی قدرت شامله اند روف بالعباد سجل دولت نیک علت ما را که بتوقیع
وقیع ربک یخلق ما یشاء و یختار مزین و مشرف است بمهر خاتم سعادت
رقم انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالقسط مختوم
گردانیده لا معقب لحکمه و لا راد لقضایه لاجرم بمیامن این مواهب
جلیلة المناقب در مجلس مرافعهٔ امور کاینات روزنامچهٔ عمر هر یک غنی
و معاند را کطی السجل للکتاب در نوردیده اند بر صورت دعوی
خصم جاحد خط بطلان نقصان کشیده دعاوی را قضا امضاء
که قاضی مرافع الیه بلدهٔ طیبهٔ خلافت بل شریح محکمهٔ نصفت و عدالت است
در درگاه حضرت قاضی الحاجات بگواهی شهود عدول ائمه و احسان
بنوعی ثبوت یافته که مطاوعت حکم ... امم و قاطبهٔ بنی آدم واجب
و متحتم گشته پس هر آینه در ازای این عارفه و اداء حق این عاطفه تشیید
مبانی شریعت نبوی و تمهید معانی ملت مصطفوی علیه الصلوة من
الله العزیز القوی بر ذمت همت عالی نهمت که وکیل مطلق جمهور انام است
از فرایض تواند بود و در تمهید مفاتیح اسلام و ابقاء مآثر شرایع
احمدی علیه الصلوة و السلام سعی تمام باید نمود و از امهات شوارع
این مسالک و معظمات قواعد این مناسک یکی آنست که اموال و
دماء وضیع و شریف و صغیر و کبیر و عبید و اماء و اهل دین و امت
حضرت سید المرسلین در پردهٔ عصمت و صیانت پیشوایان ملت
بیضاء که عبارت از علماء اعلام و قضاة حوزهٔ اسلام اند محفوظ و
محروس ماند و چون در قضا چون گردون و عرصهٔ ربع مسکون دار السلطنة

هرات که سواد اعظم و اشرف امکنهٔ عالم افتاده است و مفتی علم قدیم
ساحت روضهٔ جنت شیمش در لبیان منازل ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد فتوی داده هر آینه در چنین کشوری تفویض
مناصب رفیع المراتب شرعیه از شغل جسیم قضا و امر عظیم افتا
بعاملی شریعت شعار لایق خواهد بود که صحایف دانشوری
و خزاین فضل گستری را بالواح ثابت النجاح انی اعلم ما لا تعلمون
مذهب گردانیده باشد و نقود صوالح اعمال و محاسن افعال را بسکهٔ
دار العدل و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل رسانیده و چون
بعد از استقراء تمام و تتبع بی غایت و انجام ظهور این خصایل ستوده
و بلوغ این شمایل محموده را ذات فایض البرکات قدسی صفات
عالی نجابت سیادت منقبت معالی نصاب عالی ایاب فاضل پناه افادت
دستگاه قدوة العلماء و الاشراف زبدة البلغاء و العرفاء فی
الانحاء و الاطراف مستجمع الفنون النقلیة مستکمل العلوم العقلیة
افتخار ... الافاضل فی الزمن و المؤید من عند الله ذی المنن
سید اختیار الحق و الشریعة و الدنیا و الدین حسن ادیمت برکات
تشرعه محفوظة من الحوادث و الفتن را بدرجهٔ اعلی حاصل بود و جامعیت
این معانی از فطرت بخبرت آن جناب جلوهٔ ظهور مینمود و با وجود این
مناقب ارجمند نسخهٔ علم سعادت بوجه و علمک ما لم تکن تعلم را منقوش
سلسلة الذهب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا مزین داشت و در پیدا کل حسب و نسب منقطع
یوم القیامة الا حسبی و نسبی لواء عالم آرای کل تقی و نقی آل مرا فراشت

لاجرم بملاحظهٔ این مناسبات و ظهور این صفات فرخنده سمات رجوع
امر رفیع القدر قضاء با رتبهٔ علیهٔ اقضی القضاتی و شغل جلیل الآثار افتا
باهر زدن در فتوی و صور دعاوی در ممالک محروسه عموما و در
دار السلطنهٔ مذکوره و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات خصوصا
بعالیجناب مشار الیه رجوع فرمودیم تا آنجناب از حسن دراست و فرط
کیاست آنجناب آید موافق هر صورتی که از آیینهٔ خاطر انجلا پذیرش
چهره نماید مطابق علم شامل و دیانت کامل بعمل آورد و امور و دماء
مسلمین را در کنف جد و اجتهاد گرفته حقوق عباد را از ارباب عناد
باز ستاند و مرات رشاد و سداد را از غبار ظلمت و فساد متجلی گرداند
و فصل دعاوی و خصومات و قطع قضایا و مرافعات را برای قدرت
خود مفوض داشته اجرای حدود و تعزیرات و نهی و منع منکرات
و منهیات نماید و عقود انکحه مع الولی و بلا ولی و قسمت ترکات و کتابت
صکوک و سجلات و محافظت اموال غیب و بلا وارث و مجانین و سفها
و ایتام و نصب اوصیا و قوام و تعیین و تعدیل اوزان و اسعار
و مکاییل و ما یکون من هذا القبیل و تفتیش احوال کاتبان خطوط
شرعیه و قضاة و محتسبان قری و توابع و ائمه و موذنان و وکلای امور
شرعیه و عزل و نصب ایشان کاینا من کان متعلق باهتمام خود داند می
باید که عالیجناب مشار الیه را اقضی القضاة و حاکم امور شرعیه دانسته
در احکام و مناشیر که از دیوان اعلی نویسند نام نامی جناب مشار الیه
با القاب اقضی القضاتی موشح نمایند و اوامر و نواهی مشار الیه را که بی
ریب از نقصان و عیب مبرا خواهد بود مطیع و منقاد بوده نافذ و معتبر

و فتاوی و صور دعاوی را بنظر اصابت نظر آنجناب در آورده
بمهر او رسانند و چون در تنقیح و تصحیح روایات و اقوال از اقران
و امثال برسر آمده هر روایت که حضرت آنرا مجزوم کرده و بدان
عمل نماید آنرا معتبر دانند و در مرافعهٔ هر وقف و موقوف علیه
که احتیاج به تعیین متولی باشد عند الحاجة متولی نصب کند
و کسی را بر او ولایت اعتراض نباشد و آنجناب را ماذون و باستخلاف
دانند و تعظیم و اکرام و توقیر و احترام آنجناب را کما یجب و ینبغی
بجا آورده رعایت جانب مرعی دارند مقرر است که مفاتیح احوال
و مجاری افعال مشار الیه از غبار میل و ریا و وصمت مداهنت
بی تعلل و قصور خواهد بود و در جمیع اطوار و مسالک موافق و مطابق
برای دین پرور شریعت گستر ملازم خواهد داشت و خاطر عاطر
را در مهام انام بر تشخیص و تبیین حق از باطل خواهد گماشت
سبیل فرزندان کامکار و امراء نامدار و صدور با احترام و وزرای
عالی مقام و نواب عتبهٔ ارجمند و حجاب سدهٔ فلک پیوند و متصدیان
اعمال دیوانی و مباشران اشغال سلطانی آنکه تعظیم و اکرام و ترحیب
و احترام عالیجناب مشار الیه را بر نواحی آمال خود از لوازم بلکه از
فرایض دانسته دست تصدی او را در اعناق این مرتبهٔ علیه قوی
و مطلق دانند و دقیقه از دقایق امداد و اعانت آنجناب نامرعی
و نامسلوک نگذارند و متابعت اوامر و نواهی او را که بی شبهه مبنی بر
قواعد شرع شریف منطبق خواهد بود الزام نمایند و وظیفه
آنجناب را سال بسال بی شایبهٔ نقص بدانند کتب بالامر العالی

اثار را افعال
احوال

اعلاه الله تعالی وخلد نفاذه فی مشارق الارض ومغاربها فی الثانی
والعشرین من رمضان المبارک سنه ثمان وتسعمایه

چون از دیوان قضاء والله یقضی بالحق منشور مضاء خلافت ما را
بتوقیع انی جاعل فی الارض خلیفة مسجل فرموده اند ودر محکمه علیاء
انتباه حکما وعلما صحت دعوی ایالت ما را بصورت فحوای انا جعلناک
خلیفة فی الارض مسجل گردانیده همگی همت همایون بمقتضاء قضیه
الملک والدین توامان مصروف ومعطوف می باشد که همواره اعلاء
دین قویم باعلاء تمشیت ما معلاه ومشارع شرع مستقیم از شوایب
شبهه وریا مصفا باشد وچون ثبوت این معامله جز بوثیقه بینات
نصفت شهود عدالت که قضاة شریعت سمات اند استحکام نمی یابد
نظر بصیرت روز افزون ملاحظه جمیع حلقه نموده در هر موضع یکی
از علما دین وامناء شریعت سید المرسلین جهت تقریر این مهم منصوب
ومقرر میگردانیم خصوصا ولایت خیر انجام جام که مقر سلاطین اقطاب
انام ومستعر صنادید مشایخ اسلام بوده وهست وبنسبت سایر
ولایات معموره مزید اهتمام ترویج قضایاء شرعیه وتنسیق معاملات
دینیه آن متعلق می باشد **انشاء مولانا عبد الواسع**

اصول شجره طیبه سلطنت نامداری وفروع دوحه حدیقه خلافت
کامکاری از برادران دین پرور وفرزندان شریعت گستر واعاظم امراء
وکلا وصدور ووزراء واصحاب مناصب شرعیه ومتکفلان مهام
دینیه وعامه طوائف امم وکافه طبقات بنی آدم بدانند که چون بمقتضاء
قضاء ربانی واقتضای حکم محکم سبحانی در محکمه والله یؤتی ملکه من یشاء

منشور ایالت وجهانبانی ما را بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی
الارض فاحکم بین الناس بالحق مسجل ومسجل گردانیده وسجل خلافت
وکشورستانی ما در دار القضاء والله یقضی بالحق والله خیر الفاصلین
بشواهد استحقاق ارثی ومکتسبی بوضوح وثبوت رسیده بموجب
همت خسروانه واجب ولازم میدانیم که پیوسته در تقویت امور
شریعت نبوی وتمشیت مهمات ملت مصطفوی سعی موفور بتقدیم
رسانیم وبحکم حدیث صحیح شارع دین قویم علیه التحیة والتسلیم
حیث قال الملک والدین توامان این معنی را از مقدمات ازدیاد
اسباب جاه وجلال وتضاعف موجبات حشمت واستقلال
میدانیم شاهد این معنی وبینه عادل این دعوی آنکه عالیجناب
شریعت مآب فقاهت ایاب فلان را منظور نظر لطف واعتبار
گردانیده بمنصب قضاء وولایت اسفراین نصب فرمودیم تا بجناب
از وفور دیانت وکثرت فطانت وحسن کیاست ویمن فراست
او منظور است بلوازم این امر جلیل القدر پرداخته قضایا وامور
شریعت بمقتضای فتوی ائمه دین بفیصل رسانند ودر تشیید
ارکان اسلام وتمهید قواعد ملت خیر الانام علیه الصلوة والسلام
سعی واجتهاد تمام بجای آورد ومی باید که مشار الیه را قاضی نافذ الامر
آن ولایت دانسته قطع وفصل وحل وعقد ورتق وفتق وقبض وبسط
تمامی امور شرعیه وقضایای دینیه را متعلق برای صواب نمای
او دانند وعقود انکحه مع الولی وبلا ولی وضبط وربط اموال غیب
وایتام ومجانین وکتابت صکوک وسجلات مخصوص آنجناب وکماشتگان

او شناسند و دست تصدی او را در سر انجام این مهام قوی داشته
شرایط امداد و تقویت بجا آورد و از سخن و صواب دید او که منبعث
از محض دین داری و پرهیزکاری خواهد بود تجاوز جایز ندارند و شکو
و شکایات او را عظیم موثر شناسند و جناب مشار الیه باید که در فیصل
قضایاء شرعیه و اجراء احکام دینیه کما ینبغی غور نموده کمال الاجتهاد
بتقدیم رساند و از میل و مداهنه محترز و مجتنب بوده در جمیع اوقات
قاضی الحاجات را حاضر و ناظر داند و تا حقیت یکی از متخاصمین بشهود
عدول یا ایمان مغلظه نزد او بر ثبوت و وضوح نه پیوندد بمقتضای
استفت قلبك قیام نماید و لب بحکم نکشاید و جهت وکالت و کتابت
دار القضاء و قوامت اموال صغار و دیگر مهمات شرعیه مردم امین
متدین تعیین نماید هذا ما عهدنا الیك و العهدة فی الدارین علیك و م

نشان قضا قاضی مسعود و مولانا عبد مصور بر عالی الشان مجو اند

سادات عظام و علماء کرام و حکام و داروغکان و متصدیان اعمال
سلطانی و متکفلان اشغال دیوانی و اصول و اعیان و ارباب و کلانتران
و رعایا و مزارعان و احشام و صحرا نشینان و جمهور سکنه و عموم
متوطنه ولایت شرعان و توابع و لواحق آن بدانند که چون کار سازان
قضا و قدر فرق همایون ما را بتاج و هاج انا جعلناك خلیفة فی
الارض فاحکم بین الناس بالحق سرافراز گردانیده‌اند و مهم پردازان
مشیت ایزد تعالی مطالع مسعود خلعت موفور الکرامة تؤتی الملك
من یشاء در قامت قابلیت ما پوشیده‌اند لایق آن و سزاوار چنان
میدانیم که شکر این موهبت عظمی و عطیت کبری صحائف روزگار

الکائت

و اوقات لیل و نهار را بصورت تقویت بیضاء و تمشیت امور شریعت
غراء مصور و محلی گردانیم تا بر طبق کلمه کریمه الملك و الدین توامان مصور
صور مکرمت ازلی و محرز عاطفت لم یزلی بحر این دولت ابد پیوند ابد الشوقع
خلود و مهر دوام موقع و مختوم گردانند بناء علی هذا درین ولا که جناب
شریعت ایاب فضیلت شعار مولانا کمال الدین مسعود و مولانا عبد
المصور بدرگاه عالم پناه آمده بشرف مجالست همایون مشرف گشتند
و بوضوح پیوست که منصب جلیل المراتب قضاء ولایه مذکوره بمقتضای
احکام سلاطین و حکام سابق متعلق بدیشان بوده و در مدت دخل خود
بعهده مقلد بوده در فیصل قضایا و مهام شرعیه طریق امانت و دیانت
مسلوك داشته‌اند و رایات شریعت وری و دین پروری برافراشته
فرمان جهان مطاع آفتاب شعاع از مکمن عواطف خسروانه صادر شد که
مشار الیهما بدستور سابق در ولایت مذکوره و توابع و مضافات
و ضمایم و ملحقات آن قاضی نافذ الامر بوده تمامی مهمات شرعیه را بمسامع
و مشارکت یکدیگر بفیصل رسانند و آنچه از لوازم امر قضاست چون
قطع خصومات الخ نشان مولانا شیخ حسین از انشاء مولانا عبد الواسع نوشته
برادران جلیل الشان عظیم القدر و فرزندان عدیل الشمس شبیه البدر
ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز و العلی و امراء دولت قاهره و
اعیان حضرت زاهره و مشاهیر سادات عظام و جماهیر علماء اعلام و
کافه رعایا ممالك و عامه زوایاء مسالك احسن الله احوالهم و حقق
فی الدارین آمالهم بدانند که چون اعلاء اعلام اسلام و احکام احکام
رسول علیه الصلوة و السلام از شرایط امور ایالت جهانداری و لوازم

اسباب خلافت وشهریاری است همگی همت خسروانی وتمامی نهمت
حضرت اعلی سلطانی سلیمان مکانی ظل سبحانی مصروف ومعطوف گشته
که در تقویت دین حق ورعایت صلاح خلق هیچ دقیقه موقوف فنامرعی
نماند تا بموجب عده ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم روز
بروز قواعد دولت واقبال وقوایم عظمت وجلال استحکام دیگر
گیرد وانتظامی هرچه تمامتر پذیرد وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم لاجرم از طبقه سادات عالی مقدار واز
زمره علماء مدقق افادت شعار که متصدی نسق مصالح امور رو
متعهد کفایت مناظم امور جمهور تواند شد رقم ایثار واختیار
بر صحیفه احوال واثار عالیجناب نقابت قباب حقیقت دثار شریعت
آثار مرتضی وشیخ الاسلام الاعظم سلطان اعاظم النقبا والسادات
والعلماء فی العالم مستعبد ارباب العلوم والفضایل الفایز بالقدح
المعلی من الاواخر والاوایل ملاذ صنادید الافاق وجمهور الطوایف
علی الاطلاق معز السیادت والافادة والدین شیخ حسین ادام الله
ظلال سیادته وافاض علی کافة الافاضل ظلال افادته کشیده انجناب
را از سایر اکابر بمزید عواطف خسروانه ونوازش پادشاهانه ممتاز
وسرافراز گردانیده ضبط تمامی قضایاء شرعیه وعرفیه بکف کفایت
وید رعایت او بازگذاشته تا او باصابت رای شرع آرای قوانین دین
متین وقواعد شریعت سید المرسلین در میان طوایف خلایق
ممهد وجاری گرداند وغبار ملاهی ومناهی از صفحات صحایف ایام محو
فرماید وچون این مهمات خطیره عمده امور مهمه گشته وواسطه عقد

سلطنت است ما نیز شرط متابعت واقتدا مرعی داشته تمامت الحکام
همایون را که درین باب بنفاذ پیوسته بتشریف امضا مشرف ساختیم سبیل
ارباب اقامت وسکون در اقطار ربع مسکون آنکه برحسب فرمان
واجب الاذعان در جمیع امور ومهمات شرعیه رجوع بجناب مشار الیه
نمایند واوامر ونواهی او را مطیع بوده انقیاد از لوازم شمرند ٥ ٥

نشان قضا قاضی غیاث الدین محمد شافعی

چون حاکم قضاء ومن احسن من الله حکما لقوم یوقنون صحایف اعمال
کافه انام وصفایح آمال جمهور خواص وعوام را بسود دواعی وصور
دعاوی قاطبه انسان که عبارت از مجاری معاملات ایشان است
مسجل گردانیده وحکمت بالغه ربانی وقدرت شامله یزدانی مقتضی
آنست که انعقاد مرام زمره بشر وانتظام مهام خیر وشر برای صایب
وفکر ثاقب ارباب صیانت واصحاب دیانت که حکم مبرم وامر محکم
ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون را دثار وشعار
خود ساخته باشد مفوض باشد وما هذا الا باقتضاء من بیده الملکوت
ومشیة من الیه الکتاب الموقوت نفاده بفصل این مجمل وخلاصه تقریب
این مجمل آنکه بر مرآت غیب آیات ضمیر جهان لامع گشت که در ساحت
جهان گردار وفسحت جنت نمودار دار الخلافه هرات وتوابع که از اعظم
بلاد عالم واوسع اماکن بنی آدم است وفی الحقیقه بیمن دولت روزافزون
ما صدق مفهوم سواد اعظم گشته رواج دین قویم احمدی ورونق شرع
مستقیم محمدی بدرجه ایست که افزون بران وزیادت ازان مقصود
نمی تواند بود بحمد الله والمنه وچون سکان آن دیار سپهر آثار اکثر مذهب

اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون اذا امر عکسه فسخ القضاء

امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله عمل می نمایند قضاة حنفیه قطع
وفصل مخاصمات تعیین پذیرفته رفع قضایا بر مذهب مذکور می نمایند
وبسیاری از خلایق که بر جاده امام معظم و همام مکرم امام شافعی
مطلبی اند رحمة الله علیه نیز بر مذهب امام اعظم قطع وفصل می یابد
انسب آنست که جهت امور این طایفه یکی از علماء دین دار و فضلاء پرهیز
کار که بحلیه ورع و پیرایه تقوی مزین و محلی باشد متعین کرده مرافعات
را موافق مذهب مذکور بقطع رسانند بنابران مقرر شد که مولانا
اعظم جامع الفضایل والحکم مجمع الاصول والفروع مخبر المعقول
المشروع مولانا غیاث الملة والدین محمد که فارس میدان شریعت است
وباوجود کمال درجه تقوی و پرهیزکاری اصناف علوم دینی کرده بانوار
هدایت صورت تهذیب اخلاق که عمده شرایع اسلام است در صحیفه
خاطر محرر دارد در دار السلطنه هراة قاضی نافذ الامر بمذهب امام
شافعی رضی الله عنه باشد و قضایا و معاملات این طایفه را موافق
شرع شریف بقطع رسانند آنچه بدین امر متعلق است چون رفع مخاصمات
وکتابت صکوک و سجلات و عقود انکحه مع الولی و هرچه تعلق بدین
امور دارد بدو مفوض بوده غیری را با او شریک ندانند و ندارند سبیل
فرزندان کامکار و امراء نامدار و صدور عالی مقدار و ارکان دولت
علیا و اعیان مملکت عظمی و سایر برایا و عامه رعایا آنکه او را بدین شغل
عظیم و امر جسیم مقرر دانسته در امداد و اعانت او شرایط سعی بجای
آورند و دست او را قوی داشته بتبجیل و اعزاز او از واجبات شمرند

من انشاء حضرة المخدوم المرحوم معین الحق والدین محمد الجامی الی المولوی العلامة ناصر الدین

حق تعالی بمنت بازرساند روزی ... ور زشتیها فراق برهاند روزی
انه علی رجعه لقادر ... ای جان ز تن رفته بتن باز کی آیی
وی سرو خرامان بچمن باز کی آیی ... هرچند زحمت و شدت مفارقت
وانتظار بمجاورت مولانا خلاصة العلماء بقیة العظماء افضل زمان
الذی فی الکمالات علی الاقران حسیب و نسیب خراسان جمال الدین نصر الله
نصره الله وابقاه بعون عنایته ما یتمناه صورت مع الحمی
دمل مع الجرب تحمل داشت و آن بی رحم مجال نداد در کوره آتش غربت بگداخته
مراعات زمن و روزگار من دارد ... مع ذلک کله یکدم نمی رود که نه در خاطر من
خبر سلامتی آن یگانه زمانه برسید مرغ دل در طیران و وجبة القلب در
خفقان آمد و عشاق و احباب در اضطراب و محبان در هیجان شدند
وانتظار جمال حال نور گل بچمن و نور جان بتن نمود
صبا آمد ولی بود از آن دلدار یا لیتی ... چه باشد بوی گل ما را نسیم یار یا لیتی
زمانه دون و فلک بوقلمون بحران او قناعت ننمود بعد از مفارقت
فرزند عین القضاة و قطب الولاة شرف الدین لا زال فی عنایة رب
العالمین را اتفاق سفر هراة افتاد ضعیف پریشان و تن نحیف ناتوان
بر بین که چون بود اندر محل ایش ... اذا غاب عن بطحا مکة عامر
یقین که بحکم علیک اصلاح الفاسد و انجاح الکاسد تدارک دل
شکسته و ضمیر کسیر و شخص اسیر نماید و بدین طرف مایل و متوجه شود
اگر تو بر دل زار معین بخشایی ... بود نه اصنما از خدا گرفتار مهی
درین مدت هجرت بکرات و مرات از میرزی نظیر باقلی الفصاحة هیتقی
التدبیر استدعا آن یگانه روزگار کردیم کانه نعرف الکی من الذی

ولا اللّبی من اللوّی ولا الحجر خان من الرّیّه از خدمتش بعد از مبالغه بسیار
کفت
و تفتیش بی شمار جز حرکت الحمار مشاهده نیفتاد خرد خرده دان
از میر ماجه برسی غولیست خواب برده یا لیت که میرزاده ما جز وعلت
وضمیمه حماقت و جلیس صحبت و انیس خدمت او نکشتی
دوبار جهان دیده نازنین   دو صاحب بصیرت ... چنین
سبحان من یطعم ابن شار و یترک الکلب و هو یبلغ و ناکاه در
صحرا موصل نا فتم از ارسال این رقعه روی نتافتم سارعوا الی المغفرة
من ربکم   بیا بیا که دلم در غمت بجان آمد   هر چند تاکید انک
من اصحاب النار مقرر است بجهت ما انار خوش خوار و خرمای بی
خار و شراب بی خمار و از برای آن یار اشتر غار بسیار بفرستد و الا
که میسر نشود و روزکار ناهنجار مساعدت ننماید بحکم انکه مراکه
لعل تو باید شکر چه سود کند   زود زود بیاید پیش ازین اطناب در
مجال نیست قلم شکسته و دوات مستعار را پیش ازین مجال مقال فی
فضایل و معالی لا یزالی
رقعه رفیعه سعادت اساس صحیفه فصیحه دولت لباس که در ظروف
حروف اش الوف اسرار مندرج بود و در سواد مداد صنوف انوار
مندمج افتاب حقایق از بروج ارقامش لامع و ظاهر و ماهتاب
دقایق از منازل مبانیش شارق و زاهر انکه بی شائبه طرایق مدینه مشتمل
بر هزار بیت معمور سفینه بر صد قصیده بحر مسجور فاتحه اش فاتح ابواب
فتوحات ابدی خاتمه اش حاکی از حصول سعادات سرمدی برین محب
صادق فی اشرف الازمان و الطف الاحیان تشریف ورود و وفود

فرمود و بر دوری این ذره خاکسار و قطره بمقدار ابواب عنایات کشود
و چون عبور تیار بیان شوق و عزام و التیاع و اوام بسفاین امادی
سراع و دعا مندو مشراع قرطاس و یراع و نسایم طیبه انفاس و دلالت
معلم ... ابداع و اختراع موصوف بصفت امتناع بود دست تحریر
از ... تقریر شوق ضمیر کوتاه داشته و نهال امید وصال بر سر چشمه
... که مهر رسالت کاشته و از حضرت واهب بی منت خواسته
که قبل حلول الاجل کلبن جمر حیوة با نوار انوار و ازهار از افتاب آسمان
عرفان و کنجور کنوز رموز حقیقت انسان منور و مزین کرداند علی
ذلک قدیر و بالاجابة دعاء ظهر علی من الاخلاص جدیر
من انشاء خواجه شهاب الدین ابو المکارم الجامی الی المولوی المحقق مولانا
اعلی الله ظلال و لا یتر کنا للاسلام و المسلمین مراسم عبودیات
و لوازم ضراعات از مصابیح کاشانه دل و جان بر سریر خلوت سرای
مبارک که مهبط انوار فلکی و محط رجال ملکی تواند بود تقدیم مینماید
و خرقه عبودیت که بطراز ارادت جانی مطرز ست ... طوق اعتقاد
در کردن جان انداخته سجاده شریعت مآبی ملثوم میکرداند بعرض
شریف میرساند که چون تعدی و جفای سپهر و مصایب
و نوایب روزکار ستمکار روی بدین فقیر مهجور آورده بود بغایتی که
صُبّت علیّ مصائبُ لو أنّها   صُبّت علی الایّام صِرن لیالیا
از بی دفع حوادث یکچند تردد با جنبه عالیه نمودم که هر یک مظهر
لطف ذی الجلال و صدر ارباب جاه و جلال می نمودند هیچ باب از ایشان
تشفی صدری نشد و لطف و نوازشی مشاهده نیفتاد بلکه در تقدیم

شرایط موالات واقامت مراسم مضافات رغبتی تمام مینمودند و حقیقت
لطف ایشان قهر و نوش ایشان زهر بود و رفاق نفاق مینمود بیت
با من دو زبان بسان مقراض • یکچشم بعیب خود چو سوزن بیت
ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب • فالناس بین مخایل و مواربٍ
اما بحمد الله وحسن توفیقه که حسن و قبح اعمال بخداوند نیک راجع خواهد
بود که فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها بس از انجا ما بوسیله التجا
بزرگان روزگار و مستقربان نامدار و سران و سروران رفیع مقدار
کرده شد که از توسل باسم و رسم ایشان وصول بمدارج فیروزی و بخت
و بهروزی متصور بود و از تمسک بنام و ناموس ایشان عروج بمعارج شاهی
و ثروت متخیل و آنجه قانون صدق و وفا تواند با ایشان بجای آورده
شد از آن بزرگان جز شیوه بی‌وفائی و ناشناسی بظهور نیامد بیت
وَفيتُ وفي بعضِ الوفاءِ مَذَلَّةٌ لانسانةٍ في الحيِّ شيمتها الغَدْرُ
تُسائلني مَن انتَ وهي عليمةٌ وهل بفتىً مثلي على حالهِ نُكْرُ
مع ذلک بعدم التفات ایشان التفات ننموده بر قرار وظیفه اخلاص و
طریقه اختصاص مرعی و مسلوک می‌بود تا ناگاه در تاخیر فقیران و تقدم
اراذلی که آباء علوی ایشان اسافل محافل بوده‌اند بنوعی اقدام نمودند که
علی راس عبدٍ تاج عزٍّ یزینه وفی رجلِ حرٍّ قیدُ ذلٍّ یشینه
صورت حال شد بنابران که ونحن اناسٌ لا توسّط عندنا
لنا الصدر دون العالمین او القبر از آن تردد و التجا نادم بوده
روی بدرگاه شاه باز آن هوای سلطنت آورد که در ظل همای سای ایشان
امیدواری بی‌منتها بود بدان دولت بسی امیدها بود چون اطوار

و اوضاع آن درگاه مشاهده افتاد خود در مجالس رفیعه و محافل منیعه
آنحضرات جز ابناء السوق کم زنی فسوق قباحت و صفع از قبیل لطف
طبع طبع الله علی قلوبهم بنداشتند و سفاهت و جهل را از کمالات
خاطر خطیر شناختند طایفه دیگر را از رتبت و منزلتی نبود بلکه هر کریم
فاضل در آن درگاه یافته دام محنت بودند و هر لئیم جاهل در آن بارگاه
یافته کام بیت رایتُ الدهرَ یرفع کلَّ وغدٍ ویخفض کلَّ ذی شیمٍ شریفه
کمثل البحر یغرق کلَّ درٍّ ولا ینفکّ یطفو فیه جیفه بس یکبارگی معلوم
شد که در این طایفه هدایت آنکه با صاحب دلی همراهی توانند نمود نیست
قد ضلوا وما کانوا مهتدین ان الله لا یهدی القوم الظالمین لاجرم
بفحوای کل شیء یرجع الی اصله ترک ایشان نموده مجالست خویشان
و موانست ایشان خرسند و قانع می‌بود بعد از آن تمکن و استقرار
در مصاحبت اخوان و خلان چند انکه ترقب نموده شد از اشراقات
کواکب قرابت و لمعات ثواقب اخوت جندان ظلمت بعد و کدورت
بیگانگی ظاهر شد که شب یلدای شداید ایام در جنب آن صبح صادق
و روز روشن تواند بود جو از خویشان خطا دیدم همه عمر
مرا از بیگانگان دیگر چه غم القصه با وجود آنکه کبار و صغار
اخوان باسمه علیه و صفات جلیه مدعو و موصوف اند صورت
محبتی و معنی خدمتی بظهور نرسانیدند بما ناقص و ر نموده اند که
مطالع و ... ایشان بنجح مراد مقرون بمجرد استحقاق ایشان است
با آنکه از استحقاق مجرد بودند و ندانسته که ثمره آرزو و شجره مراد
بی سعی صاحبدلان که طوطیان باغ هدایت و عندلیبان بستان

عنایت اند برومند و خرم نباشد   ای ابر اگرچه مرتبه بالا گرفته
این شیوه سم زند و دد لها گرفته   اما خاطر بدین بیت تسلی می یابد که
عادت رسم قدیم است و تا ابد باشد   جفای دشمن گیتی و بیوفائی دوست
مقصود ازین جرات آنکه بنا بر توالی مکروهاتی که شمه از آن در سلک عرض
منتظم کرد اینداعیه مهاجرت ازین دیار بمدینه که مهبط هجرت
الی الله و رسوله مطابق وقت تواند بود مصمم است بعضی از راه اشارت
بشیراز میفرمایند و جمعی دیگر دلالت بسمرقند مینمایند لاجرم مقتضای
صلاح حال است بخاطر خطیر عالیجناب حقایق مآب و ضمیر منیر حضرت
کرامت ایات معلوم و مکشوف است استخاره و استجاره میرود
بهرجا که اشارت رود بسر برویم   جرات از حد گذشت سایه فضایل
گستر بر مفارق عالمیان پاینده باد

رشحات سحاب تربیت و لمعات شعاع عاطفت بر گلزار آمال و کشت زار
مستسقیان زلال عنایت و مقتبسان انوار هدایت پاینده و تابنده
باد بنده صادق الولا و کمینه واثق الرجا بعد از دعاء دوام ایام با برکات
وجود ملکی ملکات که مدار دوام عوالم ملک و ملکوت و مجال جلوه
شواهد ناسوت و لاهوت است آنکه پیوسته توجه خاطر شکسته را
متصرف بدان آستان رفیع الشان داشته مرات ضمیر کسیر را بصیقل
نیازمندی مصقول میدارد امیدوار است که شاهد مقصود زود
جلوه گری آید   من هیچ خاک رو خاکم و تو هیچ آفتاب   گلهای [illegible]
از تربیت کنی   سایه عنایت و آفتاب حمایت بر فرق عالم و عالمیان پاینده باد
برکات ظلال حقایق و عرفان و

ذات لازم الاتقان که رابطه نظم عالم و واسطه عقد انتظام بنی آدم است
کالشمس الطالع و البدر اللامع بر سما ولایت ارتفاع درخشان و نور
نشان باد بعد هذا معروض عتبه هدایت منقبت و سده سدره منزلت
آنکه عنایت نامه گرامی که نامزد مخلص صادق العقیده محتوی بر صنوف
مرحمت مشتمل بر الوف عاطفت فرموده بودند در اسعد ایام
و اشرف اوقات خجسته فرجام رسید چون مبنی از کمال عطوفت و مشعر
بر نهایت درجه رافت بود سبب ازدیاد مواد وثوق و بنا گشت
امید آنکه بهمین طریق دایم الاوقات ابواب عنایت را مفتوح داشته بارقام
مشکفام سرافراز گرداند ظل ظلیل بر مفارق صحیح و علیل مخلد باد

بخواجه عبدالله مروارید مولانا حسین واعظ نوشته اند

ای تارک ارباب هدایت را تاج   و بحر تو یکقطره محیط مواج
چون لمعه نور صبح در ظلمت داج   عالم بفروغ شمع رویت محتاج

نقطه بسمله صحف هدایت ازلی و مفتتح فاتحه مصاحف عنایت
لم یزلی مزین اطباق اوراق روزگار خجسته آثار عالیحضرت حقایق
شعار مفارق دثار شریعت آثار هدایت منقبت ولایت مرتبت تقوی
مآب مکارم نصاب ذو الهمم العالیة و المدارج البهیة مرشد طوایف
الانام بقیة السلف الکرام قدوة الاماجد و الاعالی لا زال کاسمه معینا
للناسکین و مغیثا للسالکین باد و پرتو اشراقات باطن قدسی
مواطن بر مرآت قلوب اصحاب ارادت ساطع و افاضه انوار و استقامت
بی دریغ بر نظار اهل طلب لایح و لامع هذا امر فوع سده کرامت شعار
آنکه در [illegible] لاجناب سیادت مآب نجابت انتساب رضی الدین ابوالمعالی

مد ظله العالی بدینجانب تشریف فرمود خبر صحت و استقامت
مزاج اشرف باشمایم الصفات خاطر فیاض مستنشقان روایح عنایت آورد
باد سحر که رسید روز تو سلام رساند • وز من بیدل ستاند جان بجواب سلام
لله الحمد و المنة که ذات ملک صفات لازم البرکات از مکاره زمان در ضمان
امان است و مجاری احوال بر وفق رضای ملک المنان امید انکه مجامع
ارشاد و افادت در کاشانه حیات جاودان فروغ بخشند که لوامع نور
آن بغره غرا صبح نشور اتصال یابد شجره طیبه هدایت در بوستان
اسلام بارور و سایه گستر باد خواجه عبدالله مروارید بشیخ الاسلام
هرات نوشته حدایق روضه اسلام و بساتین گلشن ملت حضرت
سید الانام علیه افضل الصلوات و اکمل السلام بر شحات زلال برکات
حضرت معالی منقبت هدایت مرتبت فلک منزلت مخدومی ملاذ
الانامی شیخ الاسلامی ادام الله تعالی ظلال افضاله الی یوم الدین و
[illegible] برکات ترویج الاسلام و المسلمین تازه و سیراب باد و محروسه
ملک و دین بیمن وجود فایض الجود آنحضرت مصون از وصمت
زوال و انقلاب هذا معروض رای قدسی انتما که مطرح اشعه انوار
غیبی است انکه درین مدت که از شرف ملازمت محروم گشته بنوازش
نامه گرامی مفتخر نشده اما چون توجه ضمیر اکسیر تاثیر بحالات خود
میداند خاطر حزین مطمئن است ملتمس انکه گاه گاه بخامه درر بار
گوهر نثار خط کرم بر حروف نسیان کشیده بارقام شفقت آثار مسرور
گردانند ثانیا انکه نشان همیون در باب رعایت جناب [illegible]
مولانا نور الدین محمد غوریانی عز اصدار یافته منظور نظر [illegible]

و چون بمیامن اشفاق بندگان حضرت اعلی که در باره او در حد وقوع
دارد و سخن یکی از نشان صادر شده یقین است که در تنفیذ آن
اسعدیت خواهند فرمود زیادت ابرام شرط ادب نیست ظل ظلیل بر مفارق [اهل اسلام ممدود باد]
مراسله قاضی میر حسین یزدی الی مولانا جلال الدین محمد الدوانی
تحیتی که چون باران بهار موجب نضارت بساتین صدق و صفا
شود و درودی که چون نسیم اسحار سبب طراوت ریاحین مهر و
وفا گردد تحفه کعبه معالی و قبله اعالی یعنی مجلس شریف و محفل
منیف مخدوم افاضل پناه مقصد سالکان آگاه واقف مواقف
وجود عارف معارف شهود انکه از دریای فواضل او قطره و از
خورشید فضایل او ذره باز نتوان نمود نقاب خفا از جبین مبین
صفات جلال و سمات جمال او به بنان بیان نتوان گشود اگر قوت
خیال سطری از محامدش یا شطری از مدایحش بر لوح تحریر نگارد
غرض آن باشد که در مشهد ارباب کمال و مجمع اصحاب جلال نامی برآرد
ما ان مدحت محمدا بمقالتی   لکن مدحت مقالتی بمحمد
لا زالت عتبته العلیه محط الاجلال بجلال الغیب و سدته السنیه مقدسة [محطا]
عن شایبة النقص و العیب جلالا للشریعة و الطریقة و الحقیقة
و الدین محمد ابلسنة العرفا و العلما الهادین می سازم و با دل حزین
منصوب بر وصال آن صاحب کمال در عرصه خیال می بازم
من خیالی نه عاشق آن روی مهوشم   بی منت نظر بخیالی از و خوشم
نامه اقبال و سعادت که از محض عرفان و شهود رقم زده قلم حقایق
افادت شده بود سطور سرور بر صفحه جان و لوح ادراک نگاشت

وبی شایبه اعراض واطراف نسبت باقلب شکسته اثر کیمیا داشت
فواید الهام وزواید نعمت عواید انعام موائد نعمت فصول بشارت و صول
تحیه حصول اشارت اصول عطیه نامرات بر چشم گریان کرما ...
ورنهم بر سینه می ترسم که خاکستر شود   آب دیده پر خون و آتش دل محزون
از اشتداد اشتیاق امتداد فراق بمرتبه رسیده و بسر حد کشیده
کآستین از چشم اگر بردارم و دشت   پر شود از جهان ... زمین و آسمان
فطوفان نوح عند نوحی کادمعی   وایقاد نیران الخلیل کلوعتی
حال این خاکسار بمقداری انکه بتلاطم امواج مصایب و تراکم افواج نوایب
گرفتار مانده و عیان حال آیات اختلال روزگار خویش خوانده
روزم بغم جهان فرسوده گذشت   شب در هوس بوده و نابوده گذشت
عمری که دمی از جهانی ارزد   القصه بفکرهای بیهوده گذشت
واین الصفا هیهات من عیش عاشق   وجنة الفردوس بالمکاره حفت
لیکن از برکت ملکه توحید که مزین محافل صورت و مبین منازل معنی است
این همه اندوه اثر مانع توجه دل بمطلوب حقیقی و مقصود اصلی نیست
هر که غم خاطر ندارم که روز و شب   بغم حال دوست بهر صورت که هست
بجهان خرم از آنم که جهان خرم از وست   عاشقم بر همه عالم که همه عالم از وست
ومنشاء این فیض متوالی و مبداء این لطف متعالی منحصر در همت عالی
آنحضرت میدانم   نخواهم کرد هرگز حق فراموش   ... هم
وعن مذهبی فی الحب ما لی مذهب   وان ملت یوما عنه فارقت ملتی
ولو خطرت لی فی سواک ارادة   علی خاطری سهوا قضیت بردتی
امری که بواسطه آن خورشید وار علم ذره پروری برافراشته بوده برابطه

آن بنده خاکسار را از خاک انکسار بر داشته بقدر قدرت واستطاعت
ملازم انقیاد است واطاعت امید میدارد که پیوسته آفتاب عنایت
بی نهایت برین ذره تابد و بحاشیه ضمیر منیر که منتخب کتاب مبین است
رقم ثبت یابد آستان آسمان مثال مشرق آفتاب کمال باد ایضا
من انشا الیه تا ماهیت مقدسه وجود در ملابس و مجالی شهود
برای اظهار صفات بظهور نماید و بصیقل تجلی جلال زنگ کثرت
تعینات از مرآت حقایق خویش تقدس و تعالی نزداید ذات مجرد صفات
حضرت مخدوم فیاض علوم مخزن کنوز الحکمة مهبط رموز الفطنة
زبدة الحکما عمدة العلماء مبدع الحقایق فی اصول الدین فیاض
نعم الحکم علی المستفیدین جلاء للشریعة والطریقة و مجلا بین آیات
الحقیقة را ملکه مشاهده آن حاصل باد و نفس قدسیه اش نهایت
مراتب اولیاء وغایت مطالب اصفیا واصل قطره بی مقدار و ذره
خاکسار بوسیله عرض بضاعت ضراعت و انکسار و بیش دریا نیز
انتهاء خاطر خطیر و آفتاب عالمتاب ضمیر منیر بمعرض جلوه می آید
وکفی بالله شهیدا که شوق مجاورت سعادت شعار و مجاوره افادت
دثار نه بحدیست که خامه دو زبان از روی رسم بر بیان حد آن قیام نماید
شنیده است ... ز پیر کنعان گفت   فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
حدیث ... که گفت واعظ شهر   کنایتی است که از روزگار هجران گفت
ان یوم الفراق قطع قلبی   قطع الله قلب یوم فراق
قوت خیال که در دیوانخانه دماغ بفن انشا معروف بوده بانواع
فضایل قصب سبق از اهل قلم می ربوده خواست که در تحریر سطری

از شدت فراق و تقریر شطری از جذب اشتیاق شروع نماید و بهر طریق
که میسر شود پرده خفا از چهره احوال و جبین آمال خویش کشاید خرد
گفت این حکایت را اول و آخر نیست و قوت جسمانی بر غیر متناهی قادر
نه بنابرین سر بجیب عجز و پا بدامن حیرت کشیده و صرف عنان قلم بطرف
عرض احوال دیگر اولی دید **ایضاً من انشائه الیه**
چون نسیم مرحمت و اشفاق از ریاض اخلاق حضرت علامه آفاق
مخدوم العرفاء علی الاطلاق سلطان الحکماء بعقد النقاد برهان
العقلاء بقلبه الوقاد کاشف اسرار الجبروت عارف اسرار اللاهوت
الذی یثنیه معلم الثانی بلسان الحال ویباهی بوجوده الفضل والکمال
جلالاً للشریعة والدین محمد جعل الله تعالی ظل مرحمته مخلد الجوانب والایام
این فقیر شکسته وزید و عطر آن بمشام جان خسته رسید دل پژمرده
بر مثال غنچه شکفت و سوسن طبع بده زبان گفت

باد سحر از کوی تو بوی بمن آورد | جان تازه شد فدا باد که جانم بتن آورد
شد دیده یعقوب منور به نسیمی | کز یوسف مصری خبر پیرهن آورد

حقا که اشتداد اشتعال نیران هجران نه بمرتبه‌ایست که برق اندیشه بیان
تا ابد یا قوت خیال بسر حد آن فرصت عبور یابد و بی تکلف زرق و شعر رد
بازار فضل کاسد بود و مبلغ اهل آن فاسد است مجال الفاظ نقش مجاز ادا

وار در و دیوار نعره می بارد که | گشتم بسی بمدرسه اکنون یافتم
کو درس عشق افاده کند استفاده هم |

امید آنکه بزودی رفع علایق
و دفع عوایق نمایم و باتفاق بخت سعید بوسیدن آن آستان نایم

هم آنست که در صومعه دیوانه شوم | بر از آن نیست که هم بر در میخانه شوم
من گر دیده کنون بود آخر کار | بر سر خم روم و در سر پیمانه شوم

ایضاً من انشائه الیه کتابی مستجمع بحروف اکرام و خطابی مستجمع
بر صنوف انعام که مرقوم کلک جواهر سلک حضرت مخدوم شریعت
پناه مظهر جامع اسماء الله اعظم سلاطین فطنت احکم اساطین حکمت
الملتقی طایر نفسه الی افکار النفوس الفلکیه المهتدی بعلو همته الی
انوار العقول المتفکره المستضیئ لنور القلب عن مشکوة النبوة المقیم
لاستقامة الطبع فی مقام الفتوه

ای منور بتو نجوم جلال | وی مقرر بتو رسوم کمال
تیره پیش فضایل تو نجوم | خیره پیش شمایل تو شمال
بر علمت محیط یک قطره | بر عملت بسیط یک مثقال
در مفاخر مسلمی چو جواب | بر اکابر مقدمی چو سوال
بر ضیاء تو دایره افلاک | بر ثناء تو سایره امثال

جلالاً للشریعة والحکمة والدین محمد اجل الله ظلال افادته وجلال
افاضته موبداً شد مورود و بمثابه وحی از آسمان قدس بزمین انس نزول
فرمود و انوار هدایت که در طی آن مندرج بود ملحوظ شد و دل محروم
از آثار عنایت که در ضمن آن مندمج بود محظوظ گشت

زهی بنور جمال تو چشم جان روشن | ز ماه چهره تو عید عاشقان روشن
خیال چهره تو در ضمیر من بگذشت | مرا چو آینه شد مغز استخوان روشن

آنجا ارباب سعادت و اصحاب غوایت روایت کرده اند که مرا از آن مخدوم
شکایتی بوده خلاف واقع است و صفا جوهر مصادقت و ضیاء
اختر موافقت اندرج سینه و برج دل فقیر ظاهر و لامع است
و پیوسته روی اخلاص و اختصاص بر عتبه متابعت و مطاوعت
دارد و آستان ملک آشیان را کعبه سعادت و قبله عبادت می شمارد

بجان بو خرابات و حق نعمت او   که نیست در سر من جز هوای خدمت او
مامول از لطف عمیم و مسئول از خلق کریم که واسطه آسایش خلایق و رابطه
آرایش حقایق اند که ~   چو خسروان ملاحت به بندگان نازند
دران میانه خداوندگار من باشی   دران چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست برآید نگار من باشی   از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او
کرم بود که ز راز دار من باشی   عتبه علیه مجمع ارباب جلال و منبع زلال کمال باد

ایضاً من انشایه الیه اللهم کما جعلته معروفاً بسمة الجلال و موصوفاً
بصفة الکمال لیکون جامع المشهدین فاجعل مقامه السنی کمنزل سمیه
بحیث علی فوق الفرقدین العبد الفقیر بعد ارسال قوافل الدعاء والخدمة
واهداء رواحل الثناء والمدحة ینهی ان جریان احوالی فی اقوالی و افعالی
موافقة لآمالی یوجب حمد الواهب المتعالی علی فیضه المتوالی و لطفه
المتتالی و اعنة نیتی معطوفة الی مآبه الذی هو قبلة القبایل و ازمة
همتی مصروفة الی جنابه الذی هو کعبة الافاضل لاستفاضة بوارق
الدقایق و استفادة شوارق الحقایق و ادعو من الله لی بصیرة ان ینور
بصری العلیل و نظری الکلیل بنبار اقدامکم و آثار اقلامکم فان الاول
کحل الجواهر عند النظر الصایب و الثانی سبب لشرب ... کما لا یخفی
علی الطبع الثاقب و اذ بشرت بتوجهکم الی دار العبادة و مستقر السعادة
بادرت الی انفاق الصدقة و سجدة الشکر و رایت فی نفسی قوة مطربة
یضاهی السکر و سلیت البال المجروح بالنیل بهذا التبشیر و سالت الله
ان یطلع تباشیر صبح الوصل من افق التقدیر انه علی ما یشاء قدیر و رجا
المخلصین بالاجابة جدیر من السوانح اللازم الاعلام و هذه ...

ان سلطان المحققین و برهان المدققین علاء المعارج الحکمة و الیقین
علیا فی مدارج الحق المبین شرف دیارنا بقدومه و استفضنا من
بحار علومه و تفحصت عن تفضلات الحکمة لا سیما التعالیم فوجد
فقید النظیر فی الاقالیم و باقی الاحوال محال علی تقریر حامل الکتاب
صاحب فصل الخطاب السید الکامل الفطن الملوی الفاضل النحریر زین
الدین علی الشامی زین الله قلبه بالعلم الالهامی و لما تیقنت انکم
مستحسنون لمثل اطواره لا بالغ فی التماس اهتمامکم لقضاء اوطاره
و المرجو ان تعدونی من المنخرطین فی سلک الخدام المنظورین بعین
العنایة و الاهتمام فان استنادی فی جمیع الامور الیکم و کل خیر و صل
الی من لدیکم من انشاء مولانا معین سبزواری
باد سحر از کوی تو بوی من آورد   جانها ز نسیم او بکالبد تن آورد
این رایحه مشک ز دشت ختن آورد   یا بوی اویس است که باد قرن آورد
قطرات مطرات سحاب الطاف و رشحات شآبیب اعطاف عالی جناب
اعالی ایاب افاضل پناه معالی دستگاه هادی الطالبین الی منهاج الهدایة
حاوی فصول الاعلام من البدایة الی النهایة محقق آیات الفضل بنظر
الکافیة البدیهة الشافیة مبدع اصناف الحکم بالفطنة الوافیة
و الفکرة الصافیة حلال المشکلات بتلویح الرای الصایب کشاف
المعضلات بصبح الفکر الثاقب دلایل مصباح لمشکوة المعانی و
و انامل منتاح ابواب الامانی   ابدا الله تعالی لاشاعة
معالم مکارم الاخلاق فی الآفاق و ابده لاشاعة مراسم التربیة علی
اهل الاستحقاق بر ساحت آمال متعطشان فیافی مهجوری و انضر کشته

ریاض صدق و مخالصت و چمن حسن مصادقت طراوتی بیرون
از قیاس و نضارتی افزون از احساس یافت فقلت له اهلا و سهلا
و مرحبا بخیر کتاب جاء من کاتب کتاب معاینه فی خلال العناء هب
از روایح حدایق سطورش فحوای فروح و ریحان و جنه نعیم روی
نمود و از معانی الفاظ و حروفش مودای حور مقصورات فی الخیام
چهره کشود بران صحیفه آیات رحمت از خرت بماند دیدهٔ من
کالعشور فی الاوراق شکر انواع اصطناع و مکارم اخلاق بکدام
زبان کوید و عذر اصناف اعطاف و محاسن اشفاق از قدوه
افاق بکدام وسیله جوید چشم دارم که هم ز روی کرم
کرمش عذر خویشتن خواهد امل صادق و رجا واثق که بوسیله
عواطف بی کران ان اعلی جناب عالی نیاه ملحوظ نظر همایون اثر
تربیت و عاطفت حضرت سلطانی خلیفه الرحمانی ظل الله فی الارضین
المختص بنص فضل الله المجاهدین علی القاعدین قامع الکفره و المشرکین
المتمردین خلد الله سلطانه لاعلاء الاسلام و الایمان و ابد زمانه لامحاء
مراسم البغی و الکفر و الطغیان کشته عیانا من التفات اکسیر ایات
آنحضرت محسود متمنیان آن دیار کردد افاضة الانوار من الکواکب
السعید لیس ببعید ای آفتاب سایه زمابر مدار هم بعد ازین برای
حقایق نمای محقق باشد که جناب مولانا اعظم سابق ترتیب فی
مضمار العلم جامع محاسن الاوصاف و الشمایل مولانا حسام الدین
سیف الله سلمه الله که مدلول الخط هندسه روحانیه سواد از
اصناف اوصاف کمال او و فحوی من اجمل خطه اخل احظه حرفی از توقیع

خصایص خصال و خلال او توقیع ملمش ناموس خوش نویسان روزگار
را نسخ کرده و ریحان رقاع او مشام هنرپروران ایام را معطر
کردانیده اخلاق کریمانه الطاف بندکان عالیجنابی را قاید راه شناخته
متوجه آن دیار شد هر اینه بلطایف عواطف غریب نواز اختصاص
و امتیاز خواهد یافت و با جمعی که محرم راحات و مرهم جراحات
توانند بود بالتفات خاطر فیاض ملحوظ خواهند کشت مبانی
عز و جلال و مقاعد فضل و کمال بنیانا من انتقام سعادت مآل همواره
موکد و مشید باد قاضی میر حسین بمولانا محمد تاش نوشته
جناب حقایق مآب دقایق قباب زبده ارباب المعارف الذوقیه عمده
اصحاب اللطایف الشوقیه الموسوم بحقایق حکمة الاشراق المقوم
بدقایق نعمة الاطلاق شمسا لسماء التحقیق محیا الاهل التوفیق را
دعاء بی ریا که از شیوه تکلف خالی و بحلیه تعریف حالی است میر ساند
و بذکر مفاخر و فکر مآثر ذات فرخنده صفات ایات حمد بر اهل روزگار میخوانم
تو نبی آن کوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاضر تسبیح ملک
حکایت اشتیاق و شکایت افتراق از سرحد تقریر بیرون است
و از سرحد اندیشه لحاظه آن تواند کرد افزون
زبان خامه ندارد سر بیان فراق چگونه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق
تا از صحبت شریف محروم ماند بکام خاطر نکفتم و یک کوهر تحقیق بر اودند
نسفتم همدمی که نکته بلند دریابد و نه محرمی که سخن ارجمند برتابد
مسکین دلم چو محرم راز نیافت وندر قفس جهان هم آواز نیافت

درزلف سیاه ماه روی کم شد　　تاریکی شب بود کسش باز نیافت

ذدینا وقات از چمن روزگار سعادت آثار غنچهٔ نو شکفت و شرحی ممزوج بر شمسیهٔ منطق رقم تحریر پذیرفته هر که بعد ازین علم احرام ملازمت خواهد افراشت نسخه ازان معروض خواهد داشت نشان همایون حضرت خلافت پناهی ظل آلهی باحضار بنده بمقدار سمت صدور یافته و آفتاب عنایت از مشرق هدایت بر زمین استعداد ذرهٔ خاکسار تافته اما برودت هوا بمرتبه ایست که آفتاب به پوستین سحاب تردد نمی نماید و آب افاضت ماب که یخ از جبین مبین خود نمی گشاید بنابرین حالیا مصلحت وقت در ان می بینم که کشتی رخت بمخانه و خوش بنشینم انشاء الله عز و جل شاه انجم چو شرف کند ایوان حمل عزم جزم است که لحوام حرم اقبال و توجه قبلهٔ افضال نمایم و از سر ادب روی طلب بر خاک قدم فقرا دان سرزمین سایم همت عالی دریغ ندارند و فقیر را از جملهٔ محبان شمارند معرفت نفس که از وجهی آئینه خدا و از وجهی جام گیتی نماست روزی همه باد بحق الاقطاب والافراد والابدال والاوتا

ایضاً منه

مربوب یا دبرو مشمول نداه　　من قبل العدا با لروح فداه

یلتاح تعطشا الی حضرته　　ما المرید الواله و صداه

بعد التحیة والسلام علی الامام الهمام اسر الدایر والنور الساطع کاشف الاستار عن وجه الحقیقة هادی الاخیار الی صوب الطریقه الذی کان داره منزل عنقاء الافضال و عتبته مهبط ورقاء الاقبال لا یحوم قلوب العرفاء الا حول جنابه ولا تستفتح نفوس العظماء الا من

فناء بابه ارتوی زلال الوصال من عین الصفا وارتدی برداء البقاء فی عین الفناء عاین انوار الجبروت بالکشف المبین وشاهد اسرار الملکوت بالنظر المتین نور قنادیل القلوب بانوار الایقان و صور الواح الارواح باسرار العرفان سراج الحق والحقیقة والدین عبد الوهاب خلد الله تعالی ظلال هدایته علی ارباب الالباب انها از احوالی مقرون بالشکر والرضا و قد صرت لوحا لارقام احکام القضاء زمام همتی معطوف الی راحة العباد وعنان همتی مصروف الی راحة الناس دار تکب امرا کبیرا وخطبا خطیرا ولا اجد فی بلدی من دون الله ولیا ولا نصیرا لوضع ارباب الظلم والفحشاء فهم اکثر عددا من رمال البیداء ولوا بید تعمیر البقاع والخوانق فالمسئولون علی الرقبات الوقفه عوائق توکلت علی من تجلی نور وجهه بتجلی فی سایر الذرات فلا اخاف لومة لایم فی اشاعة الشرایع واذاعة المبرات واسال الامداد الصوری والاسعاد المعنوی من همته فان اعانة الفقراء واغاثة العلماء دین فی ذمته لا زال سیره مرات الجبروت و بره مرقاة الملکوت

نسیم الصبا سر جانب الروم واقترب　　جنایا بروم القلب لثم ترابه

تشرف به تقبیل ترابه تخشعا　　و بادر الی تعظیم سدة بابه

انشاء خواجه عبدالله

تخضع راعتی که همراه محمل شوق و اضطرار بنظر فرخندهٔ اثر ارباب اعزاز و اجلال رسد متاع ادعیهٔ زیباست و هدیه تحیتی که مصحوب انوار انکسار و افتقار بوده تحفه فلک مماثل اصحاب فضل و افضال تواند بود مضاعف ثنیه دعا شاید لاجرم صحیفه نیاز مندی و جریده

آرزومندی از ارقام تکلف و نقوش تصلف معرا و منزه است و آئینه
اخلاص از شوایب زنگ دعوی مبرا بصوب صواب موافق هذا مرفوع
رای اصابت انتما که مطلع اشعهٔ انوار هدایت است آنکه درین اوقات
خدمت مولانا اعظم زین الفضلا بین الانام مولانا غیاث الدین
محمد مشهدی رسیده مشام روح مستنشقان روایح اعتقاد را
که از مهب شوق منتظر انفاس انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن بودند
از نکهت شکر احسان و عواطف و امتنان حضرت ملاقت بناه
سلیمان مکانی سکندر نشانی خلد الله ظلال سلطنته علی العالمین و
انعام الیجناب حشمت مآب همگنان را مسرور و مشکور گردانید و از حسن
اداء سپاس داری و لطف بیان حقوق شکر گذاری و مواد عقیده
اخلاص متضاعف گشت و امول که چون طواف کعبه آن آستان را
بر مراقبت احباب و مصاحبت اصحاب و توطن وطن مالوف و استقامت
مستقر معهود راجح دانسته اقبال آسا متوجه ملازمت گشت
او را بطریق معهود بلکه زیاده از عطایا مرقوم سرافراز فرمایند و
مخلصان را بظهور این عواطف مستوثق و مستظهر شناسند
حاکمند قوافل سعادت بمحل اراده مرین و آراسته باد

چون مفاتیح خزائن ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده در قبضه
و تصرف مشیت یکی از جمله فاجتباه ربه در آمد و انوار آفتاب عنایت
ربانی و آثار عواطف حضرت یزدانی بر چهره جبههٔ او واضح و لایح گردد
اساس شوق امتنان مبانی و رابطهٔ انتظام دوام آن معانی خر اقتضا

آثار ائمه یهدون بامره و یسارعون فی الخیرات که سبحان
درایت و مقتبسان انوار معرفت از مشکوة نبوت اند و اتباع
صاحب نفسی که نقش یبدل الله سیئاتهم حسنات بر صحیفهٔ ما یکون
لی ان ابدله من تلقاء نفسی ثبت فرمایند نتوانند بود و بر مقتضاء
ان العلماء فی المالیک کالمصباح فی دارک برین عرصه مملکت بقا
که باقصی مراتب کمال رسیده باشند از مدارج نظر و استدلال که
گذشته قدم در وادی مقدس فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی نهاده و مظهر سر و علم آدم الاسماء کلها آمده و در دبستان
و علمک ما لم تکن تعلم از مقام هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت
رشدا نتیجه و علمناه من لدنا علما رسیده بنا برین محب بجان
مشتاق و مخلص به نفاق تحیاتی که ورد معتکفان صوامع جبروت
و ذکر متالهان زوایای خطهٔ ملکوت تواند بود بجانب جناب مولانا
اعظم سلطان الائمة فی العجم علامة العلما و اللج الذی لا ینتهی
و تکمل لج ساحل جلال الملة و الدین سلطانشاه ادام الله فضایله
و ابقاه که جامع کمالات انسانی است و مظهر تجلیات رحمانی
تجلی فی المحبوب فی کل وجهه فشاهده فی کل معنی و صوره مودی
میگرداند و چشم امید بر مرصد انتظار می باشد که ناگاه مبشر لقد
اوتیت سؤلک یا موسی بشارت و لقد مننا علیک مرة اخری
بمسامع عالمیان رسانند و ندای ای لاله که حیات همه دلها از تست
چون شود گر بسر تشنه دگر گذری بافطار عالم در می دهد حاشا
بفضل الهی واثق است که عنقریب محبان از صحبت شریف ایشان استیناس

۱۴٫۲

کلی حاصل آید و مستفیضان این دیار را از مشرب زلال معرفت نصیبی
کامل بظهور رسید بود که باز بر بنیم ز مسجد آمد ما دین نشسته در صف
زندان بهزار کرامت مقر و محقق شناسند که مقصود اصلی حضور
ایشان است اگر خاطر عاطر مولوی را از فحوای ما طلبنا فی العبا وجدنا
فی القبا از کثرت مباحثه و مذاکره ملالی باشد تکیف نه
تکرار و بحث و گوشه مسجد خوش است ابدا • در بزم دوست نغمه مستانه خوشتر است
فضایل و کمالات مستدام بمحمد علیه السلام من انشاء
خواجه قطب الدین یحیی النیشابوری الی واحد من الموالی جوابا للکتاب

تا از سواد خط تو ام نور چشم یافت — روشن شد این حدیث که النور فی السواد
از نور شمیم و رود جمال خال الجمال نیم معموره مطور حضور و ظهور
نور و نزید هم من فضله انه لغفور شکور و از تجلی انوار اسرار انوار
اشجار و لطایف تذکار و ظایف اسحار آن ثمره شجره مبارکه لا شرقیة
و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور فوایح روایح
صبا هسفاد قا بحاشم دلها سلیم مخلصان قدیم رسید
شکفته شد گل دولت ببوستان امید — نشست بر سماد تبر استان امید
از قسم حکمت قسم حضرت قدم سر مکنون ن و القلم و ما یسطرون بر لطایف
محرون ایشان ظاهر گشت — عقلم بتو داند ار بداند همه چیز
چشمم بتو بیند ار ببیند همه کار — و بر تو نور لطایف نا محصور
کتاب مسطور ان سرور اهل حضور و بهتر و مهتر صدور و سرور صدور
ارباب جمهور روشن شد که وجود معطر و چشم منظر محسود آن منظر انور
و ربک یخلق ما یشاء و یختار مطر اسوار و سبح بالعشی و الابکار

امروز بصورت و معنی میراث دار و قایم مقام سجاده برجاده قطب دایره
شرع مطهر بن سعید بن المطهر است الولد سر ابیه
مهتری را اثر همین باشد که ان پدر را پسر چنین باشد • حق سبحانه
و تعالی نفس مقدس و ذات نفیس آن شیخ عیسی نفس موسی قبس را
به بعثت خواجه کاینات علیه افضل الصلوات در درجات عالیات بمزید
قربات نواخته معاون آن نور حدقه صدیقین و نور حدیقه
صادق و یقین سمی من یجعل له من قبل سمیا یا یحیی خذ الکتاب بقوة و
آتیناه الحکم صبیا گردانا د و خاک پای او ماوراء النهر را که مشاهد
خیار احبار و معاهد نافذ آن اخیار و آثار و جوامع مجامع اولی الایدی
و الابصار بوده و هست بدم قدم و کرم آن برگزیده حضرت هم
هر روز معمورتر دارا د و یرحم الله عبدا قال آمینا از وفور وداد
خلوص اتحاد و عزم فرستادن فرزند اعز قرة عیون الامجاد و الاو تاد
لا زال للدین و الدنیا بوها نا بدین دیار و بلاد از راه کرم بر تیغ قلم مرقوم
گردانیده هذا من فضل ربی • بنام سمی دهی که می ایم ز و د
ما را سران که دیدی آنی بیت • زیاد چه نویسد جهان ز فیض علوم تو
آنجنان بر باد که هیچ اشعری دعوی خلا کند بن لا نبی بعده
ایضا من انشاء ه الی مولانا شمس الدین البیهقی

علی الدهر یوما بلیلی یجوز — و ایا منا باللوی هل یعود
عهود قضینا و عیش مضی — بنفسی و الله تلک العهود

بعلم الله که پیوسته یاد وصال راحت افزای و تذکار ایام ملاقات غم
زدای مولانا صدر الامام الهمام بحر القمقام علامة الانام قدوة افاضل

الکرام ملجاء الفقراء فی هذا الایام شمس الملة والدین یگانهٔ زمان فرین
انکه آیات خاطر صافیش سر کشد در نقاب حجاب نسبر دمسرع عسر کلکش
در فضایل بحر طریق صواب راستی انکه قلم از تحریر فضایل و مفاخر ذات او
عاجز و چون او را بواسطهٔ تعداد القاب که داب عادات است فخری نمی افزاید
اطناب دران باب نیکو نمی نماید   ولیس مدیا الشمس نوره
الطال ذی مدح و اکثار مادح   مد الله ظلال فضایله بر مفارق جنده
که سعادت وصال آنجناب بی مثال دست داده بود و بسبب ... خاطر
شریف او دولت و اقبال روی بدین مخلص نهاده بر می اندیشم غم بر غم ام
بر ... والخاطر از مفارقت جان سوز بمن رسید و میرسد
اندیشه که در مساعدت هجر چنان که آن سرافراز بخاطر شکسته من
راه یافت و می باید سایم ری بنان و بدستان نی خامه سیاه جامه سر کرد آن کناد
راست نیاید مرا بداغ فراق تو روزگار بسوخت   که کرد کار مکافات روزگار
اگر چه بظاهر بغیر اختیار از آن سر آمده روزگار جلا مانده ام و بنا بر ادت
از سعادت استعلا و ملاقات نوع افزای او مهجور گشته حقا و ثم
حقا که بدل و جان آن ملاذ فضلا زمان را ... رسم
عشق تو تبادر دل مسکین حزین   با شیر فرو شد است و با جان برود
اگر سعادت مساعدت نمودی و تقدیر یاری با تدبیر ... موافق بودی
وز مام اختیار در دست مخلص ... آمدی   از تو غایب نگشتمی یکدم
وز تو دوری نجستمی یک روز   اما نوشته است بر این نام لاجورد اندود
که پیش آرزوی طالبان کشد دیوار   از آن مدت که از خدمت جدا
و بداغ دوری مبتلا مانده و باضطرار اختیار مفارقت کرده و سنا کا

از نیل مراد و مرام محروم مانده از مشتاق فراق دید آنچه دید از شربت
ناخوشگوار چشید آنچه چشید و این دو بیت که
فراق تو الله اکبر چه گویم   چه کاریست مشکل چه خطبی هایل
تو خورشید فری و من سایه کردار   اذا غابت الشمس فالظل زایل
حسب الحال گشته پیوسته میخواسته ام که خود را بیاد خاطر شریف و ثم
شما از اشتیاق و نزاع و افتقار و نیازی که بطوامیر تحریر آن دست
ندهد و بمجلدات اثبات آن صورت نه بندد شرح دهم و دل مجروح را
بدان واسطه مرهمی نهم خود بسبب پریشانی زمان و تشاویش روزگار
بی سر و سامان که وصف آن در خیال نمی آید و شرح شمه از آن محال مینماید
... کشیدن گردون بمایه رسید   که از فراز تواند ضمیر می ناید
تا این غایت تقصیر کرده ام و اهمال جایز داشته بعد الیوم بعد ما که
خدا عمر بخشد اگر دور باشم   و اگر نزدیک و اگر با ترک باشند و اگر
با تاتار مطولات مشتمل بر حکایات خواهم نوشت و بسلاط تکاسل
در خواهم نوشت و هر جا که باشم و هر جا که باشی خواه در سفر خواه در
حضر در بر خواهم داد و ابرام بنیاد خواهم نهاد توقع از کرم عمیم و
لطف جسیم آنکه این ضعیف را از جمله دوستان جانی و مخلصان آشکار
و نهان فراموش نکنند و بگاه و بیگاه از اشارات عالیه دریغ ندارند ابرام
از حد گذشت فضایل و معالی بر اکابر و اعالی لایزالی باد بمحمد و آله و عترة
الامجاد الی یوم التناد
کتبت الیک من قلب حزین   و عینی عن فراقک لا ینام
مار ... از خاطر کسیر و ضمیر این فقیر میگذشت که از مودت و محبت حقیقی

حضرت صوری اعظمی جلالی عتیقی ضاعف الله الکریم جل جلاله و من علی المخلصین
بمیامن قبوله و اقباله عرضه دارم — باز میگفتم چه قدر آن موسن باشد مرا
و با خود اندیشه میکردم که نباید که اگر بزبان آید بزبان آید
آن به که نظر باشد و گفتار نباشد — تا مدعی اندر پس دیوار نباشد
تا اکنون که یار نیکوکار رضی الاخلاق مفخر التجار لا زال کاسمه محمودا و الی اهل
الخیر مودودا متوجه آن دیار گشته بود استهدای عزم نمود و از این سبیغ
خدمت در آنحضرت وصیت … الرسول عنی لکننی اتولی
یا لیتنی اتخذت سبیلا مع الرسول — بر زبان شروفت که اگر این معنی از
بنان بیان و از تقریر بتحریر آید دلبند بر آید بنابر قضیه مرضیه استفت
قلبک بادل علیل و باطن غلیل رجوع افتاد خاطر این جواب داد که فاکتب
اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه بنابرین این حرف نوشته شد
تا بدانی که زجان دوستت میدارم — مگر از این معنی در آن طرف نیز خبری
باشد القلوب الی القلوب تتشاهد اگر از آنجانب همین معنی بظهور آمد
زهی فتوح که در روزگار ما باشد — و ایشان از این بشارت از اشارت
حضرت مجیب للمتحابین فی و المتبادلین فی توفیق رعایت حقوق وداد
و وثوق اتحاد در … باد بمحمد و آله الامجاد …

نسیم الصبا من جانبیه و اقرب — صابا بروم القلب لشم ترا
تشرف فقبیل التراب تخشعا — و بادر الی تعظیم سدة بابه

تحفه ضراعتی که همراه حمل شوق و اضطراب بنظر فرخنده اثر ارباب
اعزاز و اجلال رسد متاع ادعیه بی پایان و هدیه تحیتی که مصحوب قافله

انکسار و افتقار بذروه محفل فلک مماثل اصحاب فضل و افضال
ترقی نماید بضاعت اثنیه ید دعا شاید لاجرم صحیفه نیازمندی
از ارقام تکلف و نقوش تصلف معرا لایق است و آئینه اخلاص از
شوایب زنگ دعوی مبرا بصوب صواب موافق هذا امر فوع رای
اصابت انتما که مطلع اشعه انوار هدایت است آنکه درین اوقات
ندا از ان حدود رسید و مشام روح مستنشقان روایح
اعتقاد را که از مهب شوق منتظر انفاس انی لاجد نفس الرحمن من
جانب الیمن بودند از نکهت شکر احسان و عواطف امتنان حضرت
خلافت پناهی سلیمان مکانی سکندر نشانی خلد الله ظلال سلطنته
علی العالمین و انعامه بجناب حشمت مآب ممکنا نرا مسرور و مشکور
گردانید و از حسن اداء سپاس داری و لطف بیان حقوق شکر
گذاری و مواد عقیده و اخلاص متضاعف گشت مامول آنکه چون
طواف کعبه آن آستان را برمراقبت احباب و مصاحبت اصحاب و
توطن وطن مالوف و استقامت مستقر معهود راجح دانسته اقبال
آسا متوجه ملازمت گشته اند رابطه معهود بلکه زیاده از عطایای
مرفود سرافراز فرمایند و مخلصان را بظهور این عواطف و شمول
حسن الطف مستوثق و مستظهر شناسند حاکمند
توافق سعادت بجمال ارادت ایشان آراسته باد

مکتوب مبارک تو آمد — مانند گهر شب افروز
خطش چو سواد طره شب — لفظش چو بیاض غره روز

ملطفهٔ مشکین طراز مسکین نواز که از جناب مولانا اعظم علامهٔ
علماء العالم قدوة فصحاء العجم جلال الملة والدین صدر صدور
المدققین مع ما یناسب بالقابه و انسابه متعنا الکریم باحسانه
بو سر راه بیت الله رسید خوانده آمد و بر صحت و سلامت بدن و رسیدن
آن یگانه بوطن الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان رانده شد
و از نسایم کرایم غرایم عظایم آن قدوة اعاظم مشام مشتاقان
مستهام معطر گشت انشاء الله داعیه که کرده اند از قوت بفعل
آید اذا اصبت فالزم اگر این فقیر را آن دولت میسر شود که باز زیارت
در یافته و انوار تجلی اسرار احجار روضه بزرگوار خواجه المختار
علیه السلام الملک الجبار بر ما تافته شود زهی سعادت و دولت که
یار ما باشد ونیز مکتوب شریف از بعضی اشراف آوردند که از جناب
حضرت مولانا صدر الوری جلال الحق والدین عتیقی دامت میامن جلاله
و مکارم اخلاقه مصمم است که با جمعی دیگر از بزرگان امسال حج کنند
کنند مراقبت و موافقت فرمایند که ما نیز بر سر راهیم آن معنی محرک
ذکر شد و طایفه اعزه بر مواضعت ترتیبی هاند و وداع رباع و بقاع
کرد داعیه و همت آن که درین سفر زله دفع زلات از سده نازنین زیادت
تخت نشین هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین بر دل نهند
از انجا بر نجیب و جیب از خلیل بحبیب علیهما الصلوة والسلام روند
من مکه و قدس می ندانم دانم که سر امور شام است برین ترتیب
سه روزی توجه براه امتثال اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله نموده
آمد و طایفه اعزه و اشراف دیگر از منازل دور تر آمده اند بدین سبب

توقع متعذر بود عفو فرمای که عجز ست نزنا فرمائی بیشتر الاعلام خدمت
رفت تا ایشان هیچ باز نکنند

خیز تا قصد کوی یار کنیم — در غمش نالها و زار کنیم
هجر او را که جان ما خون کرد — بکف وصل دست یار کنیم

الخیر لا یؤخر اگر بطفیل رجال
بکعبه وصال رسیم ذلک هو الفوز العظیم اگر در بادیه حجاز بر تنها
فرو رفتیم فقد وقع اجره علی الله

مرد را مزد تمام است درین ره رفتن — ز کعبه روی نشاید بنا امیدی تافت

بکشد انکه بمیریم در بیابانش
آنکه در بر زمین مردن بسبب عارضه رشوا باشد بیشتر اعلام
فرمایند تا روی بصوب دار الخلافه بغداد تابیم و نخست زیارت
آن بقعه متبرکه در یابیم باری هیچ رای و هیچ روی از ما مخالفت
مجوی

خونم چو گریبان تو در گردن تست — که در کشتی ز من پریشان دامن

هیچ بهانه آن یگانه را در تحریر بهتر از سفر حجاز نیست

روزی فرمین بر زنم این هفت چهار — اشتر بوستار بان رود من برباد

باقی انچه از نگرانی خواطر عاطره اکابر و سلاطین و وزراء و اساطین
و کبرا و اعیان زمان بدین فقیر نا توان باز نموده اند دانم که هم از ترتیب
عام شمات اثر معتبر تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه بر خواند فنحن
بحمد الله لا شیء عندنا فلا خیر نا یرجی و لا شر نا یخشی خواستم که بنا بر
اشارت بخدمت هریک دعائی عرضه دارم فاما اگر من بعد بعد کمیت
گردد تصدیع دهم حالا تمهید اعذار و تبلیغ ادعیه و تکرار بدل افکار
بمزید اقتدار آن مختار از حضرت کردگار حواله خدمت ایشان است
بر کرم نوشته ام عذر گناه خویش را توفیق ممکن از ید عنایت فرمان

وآله الامجاد

وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان بر مزید باد بمحمد

طلع الفجر من کتابك عندی	فمتی بالقاء یبدو الصباح

چون نظر فقیر ضعیف علی قتره من الرسل بر مشرفه شریف ونامه لطیف

مولانا افضل العقلاء اعقل الفضلاء علم الهدی الذی شرف بالنجف

النجف الصفا لا زال بهاء الدین والدنیا وذلك فضل الله یوتیه من یشاء افتاد

ای باد نطایف یمن می آئی	یا از بر عطار حمن می آئی

زینسان که سر زلف تو مشک افشان است	گویا که ز کوی یار من می آئی

چون مبنی بر سلامتی آن یگانه زمانه بود در شکر گذاری حضرت باری

ورود تحیت ودعاء ومحمدت وثنا موجه ومورد گشت اشتیاق صحبت

با راحت بسیار است اما بواسطه نامساعدتی روزگار غدار که هر لحظه

سنگ تفرقه در آبگینه خانه مراد مخلصان می اندازد از آن سعادت محروم

مانده والا	وکیف الصبر عنك لی صبر	لعطشان من الماء الزلال

اللهم یسر وبشر هذا معلوم خدمت باشد که دیرگاه است

کی یار وفادار توام	درین وقت که زحمتی متعلقان خدمت رسیده

بغایت نگران وپریشان شدم ومقرر کرده ام که هر چه ممکن باشد وهر جا

که در وقت بگنجد وپیشتر شود سعی نمایم که تدارك آن شود خاطر شریف

جمع دارند که در رعایت ایشان وسایر مسلمانان بقدر وسع وامکان کوشیده خواهد آمد

خاشاك من یطمع اللیام وانما	طمع الکرام سعاده للمذنب والسلام

علی من اتبع الهدی وللہ الاخره والاولی

در منزلی که جانان روزی رسیده باشد	با درهای خاکش دایم ما جرائی

مولانا

مخلص ناتوان چون بتقریب سوران رسید بمنزل انیس وربع نفیس

وصاحبنا ومونسنا اعقل الوری ملك ملوك الندما افضل الفضلا

بهاء الملة والدین متع الله المسلمین بطول حیاته وبقائه ورزقنا

قربا بسعادة لقائه المام نمود هر چند از انهار واثمار آن بقعه نامدار

وریاحین او چون نافه تاتار بود صحن بستان زسبزه همچو بهشت اما

چو تو در چمن نباشی چه کنم بنفشه وگل انحراف مزاج ومفارقت سینی

علاج صورت مع الحمی دمل ومع الجرب قمل داشت وشمار آن اشجار

بار خاطر افکار میگشت وغنچه اشاخار دیده یار وفادار می آمد و از

ضجرت وحیرت بالخود این ترانه می سرائید

صد پاره شد از باد هوا غنچه دل	این است گلی که تو شکفته است مرا

چون نصیبی نصیب این شد چه توان ما شاء الله کان اگر اختیار بودی

از تو دوری بجستمی یکدم	ور ز تو غایب نگشتمی یکروز

القصه بهر جایگاه ومقام در این تا رکه استادی آن استاد خاطر

قرار نگرفت چون بمنزل او رفت از شراب مفسد شرین نقیره وقطمیر

ندید فهی خاویه علی عروشها	ایا منزل سلمی واین سلماکی	از نهاد همگنان

بر آمد در باغ شدیم تو نمیجا بود	جز آب روان نیامد اندر دیده

اخلاص خدمتش بمثابه ایست که یتغیر الدنیا ولا یتغیر هر چند اکثر اوقات

متقابل ومقابل ومحاربه بود مع ذلك کله فراموش نبودی دمی از ضمیر

زنهار که صحبت بجاه ومال در افزاه وش نظر مباید انحسن الهدی من الایمان

بازآی که گر نبودی افزون باشی	ور تا بکنون نبودی اکنون باشی

الی که بوقت جنگ جانی وجهان	بنگر که بوقت آشتی چون باشی

فضایل و کمالات مستدام بمحمد علیه السلام نثر

بحکم نص ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات امید آنست که آن دوست از قبیل سابق بالخیرات باشد نه
از زمرهٔ نخست سبحان الله با چندان محبت و وداد که فقیر ضعیف
کثیر الاتحاد را با خدمت مولانا اعظم افضل فضلاء العجم لا زال
شمس جلاله عن فلک الاقبال طالعة و کوکب کماله عن برج الافضال
ساطعه ثابت است جز الجزو لا یتجزی در مقام حرمان باشد و صورت
موحش ضنت از آینه مکدر رخ مروت چهره نماید و ناموس دوستی پریشان
بکلمات پریشان ناموس شکسته گردد و امثال چنین خزویات مقتضا نقد
رود از سر حکمت فمن منع الجهال علما اضاعه و من منع المستوجبین
فقد ظلم غافل گردد و زبان طعن مولانا جمال الدین حلاوه را بحلاوت
کام رسانند و محبان و دوستان را در تهمت خساست و خام طمعی نهند
والله ادیر من توان بستن بمسیر قضا جنس این بد سیرتی با نوع این
گوهری چنان دوست مشفق از چنین مختصر محقر رساله چه گونه
منع کند الله الله بر عارض او زلف و بر آن زلف گره سبحان الله چه بر
افتاد مکن یعنی بر از این باید بامات وفا کردن و اعلموا ان الله یعلم
ما فی انفسکم فاحذروه مطابق و اتحاد بای ازدیاد اعتدال بیرون
نهاد با آنکه گویند حدیث راست از ی بازی کلی مجملات علوم متصل
و کتب اولین و آخرین مجموع و محصل بالنبی الامی الهاشمی المرسل

ﺍﻟﺤﻤﺪ لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اطال الله بقاء مولانا و سیدنا
صدر صدور الاسلام علامة علماء الایام مالک رقاب الافاضل
بالکمال و التمام المؤید بفضل فصل الخطاب المخصوص بعنایة الملک
التواب سیف الحق و الدین عبد الوهاب اعلی الله درجته فی العلم الی
اعلی العلیین بعد الیأس و طول المدة و تقادم العهد و صلی الی سلام
شریف فی ضمنه کتاب شرف به العبید الذی لا یاتیه الباطل من بین
یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و حمدت رب الارباب و قابلته
بدعاء و طالع مستجاب احن الی تلقاید و شوقی نسیم اتی من نحوه تضوع
فلما سمعت الطافکم و تفرست اشفاقکم القدیم و استنشقت نسیم
خلقکم العظیم قلت ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم هذا الخصال
الرایقه و الخلال اللایقه من اصل الطاهر و النسب الظاهر غیر بدیع
فانه ادام الله ظله اذا حضر منه النوادی ذکر منه الایادی و ان شهد
المحافل نشر عنه الفضایل الغریق فی بحر اکرامه و الحریق بنار غرامه
یرید ان یطیر بجناح الشوق الی حضرته و یستفید من لطایف کماله
و یستمتع بیمن لقایه و لکن انت المقادیر و سحت دون المرام المعاذیر
و کم هم بصوان بسیر مع الصبا الی الشام لولا جبه بعقال بعد
الخدمة و الدعاء و عرض المدح و الثناء یعرض الفقیر المخلص و الداعی
المتخصص علی الجناب المولی الاعظم و الحبر المکرم و السید الکامل
الشریف و السند الفاضل اللطیف کریما عالما عاملا فاضلا
فاصلا جوادا و من لا یتعد اعداد مناقبه و فضایله و کان البحر لها
مدادا لیت الخناصر جلال معاقدها بعقول کاسر انا السیف مقتضت

لقد عيننا بما املاه عن كتب السيف اصدقا بناء من الكتب لا زال
سيف كماله طالعه مسلولة لظالعه ودمح افضاله عاليه مصقوله اني
سمعت ان الفاضل النحرير العلامة الكبير علاء الملة والدين الخرجي
ادام الله افضاله وطان عن عين الكمال كماله كتب اليكم كتابا كثيرا فوايده
عظيما موايده وجناب المولى الاعظمى السيفى الذي طلع شموس ثمات
طبعه على جبال مطالع الانوار وانقاد في هذه صعوبات قسطاس الافكار
وجمع بمته من الفروع والاصول وحصل بمته بلطايف المنقول والمعقول
وصار العميدي يوم حلاه عميد الجنان والخاصي عند سواد من عوام
الانسان شرفه بلطيف جواب وسلك فيها صوب الصواب وقرا عليه
كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب حتى
وقع كتابا استمع فضلاء الافاق بجده سيفه وذكر فيها من المنى في
مخافة خيفه المرجو من عميم كرم صدر الافاضل حرسه الله بمته عن الاشتغال
بالامور النوازل ان ينعم بالجواب السيفي مع الكتاب القلانسي ادام الله
بحبته مولانا وزاد بحبته ويرضى بحبته مع حل مشكلات وكشف معضلات
وبيان تركيباته وتحقيق حقايقه وتبيين دقايقه ليقر اعيننا بخط الشريف
وعبارته اللطيف ويحصل المخلص زبدة الاحقاب في ثمرة الغراب ويكون
لتلامذه جليسا مع كرامة وحريفا من سامة ونديما بلا ندامة وقرينا بغير
ملامة لا انتظار في الدارين والرجاء في المنزلين بجده الصديد مجده
السعيد علي ما اقول شهيد وقد خاب من استشهده بالطلاويات
عن حسن الجزاء عاطلا كل اللسان عن الثنا والآن ونحن الدعا بقيت
مدى الدنيا التاخير عالم وللناس في نهج الهدى خير قدوة والله الهادي

للرشاد ومنه المبدا واليه المعاد وعلى جناب المولى السيفي اصلاح
الفاسد وانجاح الكاسد سلام الله وبركاته عليكم اهل البيت ويطهركم
تطهيرا كتب اخلص مخلصيه واوجب معتقديه معين الجامي اصلح الله اموره دانيه
والنصر انه الحقايق ناظره في ذي القعدة سنة تسع خمسين وسبعمايه
بمقام استرابط اظنها الله عن الاخطار

اعلام وخط خطابه طاير ميمون فال وهماي همايون بال اعني كتاب اخلاص
آميز وخطاب شوق انگيز كه از جناب افاضل مآب مولانا علامة الدنيا
افضل العلماء واعلم الفضلاء علم الهدى نظام الزمان الفايق بالكمالات
على الاقران منور الملة والدين شمس الاسلام وضياء المسلمين لا زالت
عيون الفضايل باثمد فضله منورة ووجوه الآداب بقلم لطفه مصورة
كه در تسويد آن يد بيضا فرموده بود ودر تحرير سحر بكار داشته
بمخلصترين محبان وصادقترين دعاگويان كه بزبان بارها حال
بدين ابيات تطيار رست
ايا من غدا طرف الفضايل الهدى
انوار المقتداه قويا سنورا
لقد فقد ارباب الفصاحة كم
لا زالت بين العالمين منورا
چشم راقوت وجسم راقوت وقرار
جان جان را روان بود
هرچند ديده جفا ديد بجمال آن صاحب كمال
منور نگرديده اما مردم ديده كمال جمال بل جمال كمال آن نيكو خصال از
نور ديده آن منور كه صد هزار انجمن را در مشاهده كرده وقت است
اگر ببيند زوار داشت چون كرد قوي پشت بصد جهان وبي الله الحمد
كه چون او خلف صدق هست نسبتش چون بشو كند همين بار بيست

خدمات بی پایان ودعوات فراوان مستعار و مستناد از ارواح پاکان
وصدیقان علیهم السلام الملک المنان معروض میکرداند و میکوید
از قرب الهداللقاء وضمنا شعت مثالک علی عین الوادی
لاقبلن یدی المطی کرامة ولاخلعن علی البشیر فوادی
جه خدمتش یکانه زمان و استاد جهان است اخذه کل من فیه نطق عنه
کالدهر من فضل نور الشمس مکتب هذا باب جنیا الی حدیث الاصحاب
جون خاطر فاتر را در مملکت خراسان ملالتی و ضمیر کسیر را سامتی بود
بمملکت محروسه نیم روز که صاحب و بر عدا فیروز باد اتفاق نزول
افتاد و جون حضرت ملک اسلام اعظم مالک رقاب الامم مولی
سلاطین الملوک العرب و العجم عز الحق و الدین خلد الله ملکه و لجری فی
بحر المرادات فلکه نه جندان الطاف فرمودند که در خاطر دانا و اندیشه توانا کنجد
کو خامه هزار سال تحریر کند در لطف جهان پناه تقصیر کند
لاجرم از سر اخلاص آیت دولت ایشان میخوانم و قصه نلف علی آل المهلب
بر زبان میرانم جه دعا کوید ای سایه میمون همای یارب این سایه سبی
بر سر اسلام بپای دوام نظام حال و بال ایشان توقع آنست که مخلصا را
سر رشته بر خاطر عاطر کذرانند و در اوقات خلوات و اعقاب صلوات
و مظان اجابت دعوات که آن زمان نبود در ره دعا پرده ملتفت
حال دوستان شوید و زبان احباب جایز ندارند و یقین شناسند
که همه باشد تحقیقت کزند ور تو نباشد که نداری نظر بیاض دین
و دانش از حی بیار فضل و افضال آن صاحب کمال کو خصال را نه توانامی
بالنبی الامی الهاشمی

هو الله الذی لا اله الا هو سرمایه شادمانی و جشمه آب زندکانی یعنی
کتاب کریم و خطاب واجب التعظیم از جناب شریعت مآب مولانا الاعظم
مجتبی الکرم پیشواء علما خسرو دانشمندان اکمل و افضل یکانه زمان علامة
العلما و البحر الذی لا ینتهی لکل لج ساحل بوستان جهان سالک اطراف شریعت
نعمان زمان مالک رقاب حقیقت بدر الحق و الدین متع الله المسلمین
بطول حیاته و بقایه و شرفنا قریبا بشرف لقایه نامزد مخلص دولتخواه
دعا کوی بی اشتباه بود از ایراد خدام ان سرور علما ایام جون روز
وصال جانان خوش و جون نور جمال دلبران دلکش رسید وصال سبب
انفصال نوایب و انقطاع مصایب کشت
بیاض نظم لطیفت سواد جشم ادب سواد نثر شریفت بیاض روز بیرون
دیده ستم دیده بمطالعه آن سرمایه زندکانی و محصول جانی و جوانی
روشن شد تحفه تحیاتی که پرتو صفاء آن صحن دل و جان را منور کرده اند
معروض کردانیده میکوید خر ... کم انجا کذر ... والادب
تذهبکم اطرافها فتی تمل الی الشام ... من موقع العلما
ذالیه کموقع الشمس و القمر فی السماء آنجه از واقعه برادر یکانه ابن
سعید مرحوم مغفور فرموده بود آه اولا نفع التاوه ...
لذات بلاء الحرقة ناوها راستی هجر جکر سوزان برادر تقصیر
ننمود خلد ولاین فقیر را خراب و باطن او ... و اضطراب
انداخت اما با تقدیر ازلی تدبیر نیست با قضی بر نمی توان آمد
با قدر بر نمی توان آمیخت هر جند آدمی زاد درین مصایب ضعیف
و نا بور است حکم حکم انداز اریدو یرید و لا یکون الا ما یرید الا ...

١٢١

بدست ما جو از بن حل و عقد خیری نیست بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست
هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آیینه تصور ماست
توقع از مکارم اخلاق آن کریم الاعراق آنست که همت مبارک باز دارند
و بدعاء خیر مدد فرمایند انتظام فواید و اجتماع فواید که ذخیرهٔ حیات
و وسیلهٔ نجات است بزودی روزی باد و اوقات طاعات حقیر حق گو
و حفظ مفهوم و حل مشکلات و کشف معضلات مصروف بالملک الرئوف

از عمر چرا انتی جو نیابم وصلت وز دیده چه راحت جو نبینم رویت
مگر عنایت بی غایت حضرت ربوبیت سپاه موانع پیدا در بام
داد و تقدیر گوشمالی دهد و شحنهٔ خرخشهٔ عقل را دست قوی
کرد اند و اسباب و صال را مهیا سازد با فقیر حقیر روزگار غدار
ناسازگار را که چه غلطی داده و از اشغالی که لاطایل اجتهاد امن دن
جده بجناب افاضل مآب خلاصهٔ نوع انسان مقتداء عارفان
المشهور بین الجمهور بسلطان الندماء و ندیم السلطان یگانهٔ زمان
فرد بن ناصر الحق والدین حافظ الاسلام و معین المسلمین متعنا
الله المسلمین بطول بقائه و رزقنا قربها سعادة لقایه مشرف تواند
گشت دین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود چون همت مبارک آن
استاد مشفق حکیم همه وقت خاصیت مقناطیس دارد تدبیر ایشان
با تقدیر موافق افتاد آنجا که توئی مکر بسازی کار
پیداست که اینجا که منم چه توان کرد همین کرد در اوقات خلوات که مظان
اجابت دعوات باشد که آن زمان نبود در ره دعا پرده بو سر روضه

سلطان اولیاء بدعای آن یگانه بی همتا مشغول تواند بود که جز خدمات
و دعوات معروض میکرداند و میگوید امیدوار چنانم که کار بسته برآمد
و عنقریب دستی که ز هجران تو بر سر دارم در دامن دولت وصال تو زنم
اذا تم امر و نا نقصه یقین و معین اما این مراد که متمنی دل و جان
و مبتغی خرد من از جهان است نه همانا که بی التفات و اشارت
حضرت سلطنت دست دهد ز سعی من چه گشاید تو ره بخویشتنم ده
که حشم سعی ضعیف است بی چراغ هدایت چه بی ارادت فرمان ده
اریدو یرید و لا یکون الا ما یرید بدست جهد نشاید گرفت دامن وصلت
ما شاء الله کان ایجاد قیقد است آفتاب عالمتاب نخست قابلیت
نور از حضرت نور بخش اکتساب نماید و اثری از آن نور بجمیع ذرات
موجودات عالم رساند که خواهد که ضنت نماید نتواند
و لا عند للوادی از امم لم یطب و مجراه من ارض الحبیب قریب
آفتاب از جام جودش جرعه خورد ستاره از آن بدر رود دیوار می افتد
جو مستان خراب بس بحکم آنکه ینظر از لطف چه پیدا که
کار جهانی همه زیبا کنی هان تا چه کنی که نوبت دولت تست
و هذه کفایه اطناب از حد گذشت زیادت زحمت نظر مبارک
نمیدهد و برین دو بیت ختم مینماید قد کنت قدما مرشا متمولا
مستعملا و مستغنیا متدینا الان صرت و قد عدمت تحول عمره تجوبتجه فقیرا باقی باد

در حضرت مولوی که مصدر فضایل و مورد اشتیاق کمالات است
خدمتی که نرگس حشر العین و براوت بنفسه مهوز الغایه داشته باشد

ارسال داشته منشعبات نیازمندیه دران نصاب است که کلک اجوف
ناقص در آیینه کلم بهیچ صیغه تقریر و تحریر بعضی از ان تواند بهر لحظه
کسری با حوال الضم میشود عسی الله ان یاتی بالفتح اعراض جسمانی دقعال
نحیف چون حروف علت متوارد گشته و ایمه طب که در باب مناط امر
و نهی اند حرکت این بنده را چون التقاء ساکنین جایز نمیدانند بی
نکته از تاکید شده ید در مسکن بیت الحزن چون نون مخفف مختلف
شده والا خود را بهر حال با نجناب ملحق و مدغم گردانیدمی

عقده درر معانی و قلاده لالی الفاظ که با نامل سحر نگار در سلک تحریر
دلپذیر فرزندی مولوی افضلی اکرمی ضاعف الله بصنایع فضایله
فصیحا للملة والدین انتظام یافته بود موجب توشیح صدر صفای
مودت و تزیین جید ارادت گشت تزیین معاینه الفاظ و الفاظه
... اصناف الطاف ... رسایل سلام و تحیت و انهاء
... شوق و محبت مقابل ... بنده بسعادت مطالعه و دولت
... موصول باد بمنه ... وصول رقعه دلکشای ضحوه ...
... شنبه شوال ختم بالخیر و الاقبال بنا بر استیجاب موصل ...
مناسب ... القدام لازم شد اشتات حالات سراپا که سر بسر اسباب
تفرقه ... که کلک قضا میکشد بدست
... موش کم ... معلوم شد خاطر از واقعه که دفع
آن در خزانه ... و توقع آن دارند ... ثبوت ...
خود نیز ... حرکت بخطی بسر حد علاج آن نمی تواند نمود با ختیار

خود را موزع و منقسم داشتن آهن سرد کوفتن است
شبان معجزه و الریاضة عنهما   رای النساء و امراة الصبیان
انهن صولجانات یوسف   زن و اژدها هر دو در خاک به
والی الله المشتکی چاره نیست درین مسئله الا تسلیم بالقضا بر نمی توان آمد
با انکه بتحقیق ... محقق شده که جز بخلاف اهل دل سیر نمی کند فلک
و فی المثل بنا در اگر بار نیست بازد   شاشد که دروی دغانی ندارد
از فسخ عزیمت توجه این جانب   کما ابرق قوما عطاشا غمامة
فلما راوها اقشعت و تجلت حرمان سم   اخوان نباید از حد قدرت
و امکان دوری نمود   وعده بشال میدهی بکدام امید عمر کو   الی دهر فی
نفوسنا اسعاقنا   و اشعفنا فیمن نحب و نکرم فقلت لی نعمک فیهم اتمتة
ودع امرنا ان المهم المقدم   کلیه که در قضیه مرضیه تحصین دین و تحصیل
حلف صدق و یقین نوشته چه توان گفت   هرچه ارباب عقل و علم و
اصحاب اشفاق و حلم صلاح دانند بر آن مزیدی مقصود نباشد
بتخصیص در سلوک سنتی که از عاظم سنن انبیاست و بسندیده
اصفیا و حکما امید از عنایت الهی آنکه از هر جا و بهر نوع که مستلزم
حصول مقاصد کلی این امر خطیرست مقدور و میسور گردد بموجب
استصواب و التماس مختصر از رقعه الهام وقت بر سبیل ارتجال قلمی شد
منتج و نافع باد و آنچه در باب ترک قضا و تصدی و امضاء ... قلمی کرده
در روز وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ابو سفیان بنزدیک
علی مرتضی سلام الله علیه رفت و التماس قبول بیعت خلافت نمود حضرت
امیر رد فرمود و از آنجا بنزدیک عباس رفت رضی الله عنه و اظهار همین کرد

۱۲۳

فرمود که علی رد کرد و عباس قبول این از غرایب باشد   این امر حالک
قبل الخطوط مواضعها   فمن عدا ذلقا عن غره الحجا هو القاهر
فوق عباده لا معقب لحکمه ولا راد لقضایه چه حاجت است بشمشیر
قتل عاشق را فقد ذبح بغیر سکین اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین وهو یتولی الصالحین عواقب
با جماد دارین مقرون بالنبی و آله   ما تلاء الفقر ماله

لقد دوا فی مثال منک عالی   ولکن کان ذالک بلا مثال
بالفاظ کمنظوم اللآلی   ومعنی کان کالسحر الحلال

نمونه فیض الهی و نمودار رافت نامتناهی که بر مقتضای رحمت رحمانیه
بی واسطه شرط قابلیت بر اعیان ساکنان مسالک الوجود و ممالک
غیب و شهود از حضرت عبودیت مفیض الجود فایض است یعنی
نامه و صحیفه شریفه و ملاطفه لطیفه و کتاب مشحون بحکم متعالیه و خطاب
مقرون بانوار معالیه و نامه نامی که از جناب سامی مولی الموالی مفخر
الاعاظم والاعالی المتحلی بحقایق العلوم والمعارف المتصدی
للخاطر بما فی علم البلاغة من النکت واللطائف مظهر دلایل
الاعجاز فی الاطناب والایجاز هو الذی اعجز الفصحاء بالتصنیف
الغریب والجم البلغاء بالتالیف العجیب مصداق اعجاز کلمه الفصیح المسیح
مولانا افضل الدین فصیح ادام الله تعالی ایامه من برکات انفاسه و جعلنا
فی اسرع الاوقات من المستفیدین و جلاسه بدین از ملاقات اشباح
وصور و استنادا از مجلس بهجت روح پرور و خدمت روح گستر

و پیش از این ابقه خدمتی لایق نسبت با آنجناب فایق صورت اصلا نیافته
بود و سمت ابلاغ پذیرفته بدست قاصد شریف مرتضی منیف بمطالعه
این ضعیف رسید   سعادتی که می جستم از خزانه غیب
همان زمان که خط اشرفت بسید رسید   بمطالعه عبارات انیقه
و مشاهده استعارات رشیقه الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب
شرف بمصادقه فصل الخطاب خوانده شد و چون در مطاوی بیان
بدیع آن مجمع معانی دقایق و حقایق سبع مثانی مشاهده کرده آمد و
تتبع خواص تراکیب و ملاحظه مرای اسالیب آن کتاب رایق و خطاب
فایق معرفت اسرار غریبه و ادراک نکات عجیبه بحصول پیوست

هرچند فلان مزاج عزیزی را از جاده اعتدال الانحراف داده و قانون
محبت قدیم را از روزنامه خاطر محو کرده و بغرور و تمول مزور و زخارف
نعیم دنیا ابتر که شراب آن سراب و جناب آن عذاب خاتمه او لخطاب
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا العذاب در عقب است مغرور
شده و فرعون وار کلاه تجبر و تکبر بر سر نهاده و دم انا ربکم
الاعلی میزند قبا جفاکاری پوشیده بساط مجادله و زمین بی مروتی
پوشیده و دست از آستین وقاحت بیرون کرده و در جمیع حطام
کتب حرام خود را قارون روزگار و شداد عام ایام ناظر تمام ساخته
در این اتفاق بدین پیغام می نماید و این مخلص از قدیم و دعاگوی بی نعیم
یاد می آرد و سلامی که از نسیم آن گل دل متنسم گردد و کام بسم درموی
آن هزار دستان بالحان ابطا مکه هذا الذی راه عینا وه نذا

انا مترنم شود تشریف نمی آورند اخر نه من و تو یار بودیم لله الحمد که از جانب
بنیان منصوص محبت این مخلص و قواعد وداد و اتحاد این متخصص جانب
مستحکم است که بهوادم عدم التفات تزلزلی بدان راه نیابد بتغیر الدنیا
ولا بتغیر خدمت باخلاص فراوان از ضمیر سینه سوزان و مرکز دل پریشان
تبلیغ میکند و کو دشرح آرزومندی میکردد کار جمعا وجوه توغایتی
ندارد ولیکن تو خود دانی که من بی تو چگونه تنگدل باشم مبادا که نه بیند
معنی نه روی تو خجل باشم دولت باقی و حضرت عزت
وال[illegible] في وجام جهان نمای سلسلهٔ فی بحرمت شیخ عراقی

فیاض ذوارف عوارف و وهاب عواطف معارف امطار بحار تو[illegible] رق
احترام که مندرج است در جناب سحاب افضال و اکرام از مهب وابح
بم و تفضیل و مصب فیضان تنظیم و تبجیل با نثار جواشی مجلس عالی
نواصل و متوالی کردانا د و اشعهٔ لمعات آفتاب تربیت و ذره پروری
بهر فضلت [illegible] انشوری رغایت امکان و انقطاع سلاسل دوران
از مشرق اقبال و مطلع عظمت و جلال شارق و طالع داراد وهذا
[illegible] لا یرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل مخلص قدیم الاخلاص و
متخصص قویم الاختصاص علی الدوام والاستمرار هوا و ولای سدهٔ
افادت پناه روز جان کردانیده غایت قصوای امانی و نهایت سعادت
دوجهانی بر تیسیر اسباب دولت انتظام در سلک ملازمان مجلس حقایق
وجام مقصد و محصور میداند رجاوا ثق و وثوق صادق که عنقریب
از مبادی عنایت اله لطیفهٔ صنعی که متضمن احراز آن مقصود تواند بود

فایز گردد و لست بآیس من فضل ربی التماس آنکه تا زمان حصول ملاقات
و شرف دولت مقالات نام این خامل الذکر را که تا غایت داخل فراموشان
مجلس بحر آثار بوده احیا نامه مرقوم رقم قلم گهربار درر نثار فرمایند که لا محاله
ذریعهٔ مباهات و مفاخرت خواهد بود جرات اطناب از حد و آداب
تجاوز نمود ظل ظلیل مستدام

شعشعهٔ اشراقات دولت و اقبال که از مطلع انوار مرحمت و افضال
عالی حضرت متعالی منقبت طلوع یافته بود بمبارکترین طالعی پرتو
وصول بر ساحت احوال بنده حقیر انداخت و دیدهٔ امیدرا که
بعینه سمت و ابیضت عیناه من الحزن داشت بنور بهجت و سرور
روشن ساخت مبحجه مجموصورت مضمون انی القی الی کتاب کریم
۲۰ مشاهده کرد زبان شکر بفحوای الحمد لله الذی انزل علی عبده نمونه
الکتاب کشود اشارت دلپذیر که ختام لطایف صریح در باب
تفقد و بنده نوازی ارزانی داشته بود موجب ازدیاد مواد
افتخار و استظهار گشت وین کار دولت است کنون تاکرا رسد
درین وقت که مورد صحیفهٔ نیاز عازم احرام شرف ملازمت بود
صحبت اورا از بضاعت مزجاة دعائی خالی نگذاشت مسئول از کمال
عواطف آنکه دریغ آنکه بعفو و اغماض مقابل کردد و من الله المستعان
و علیه التکلان

لازال جناب جلال مرجع العلماء الایام و مجمع الفضلاء الانام
مخلص متخصص نیازمندی بجان آرزومندی و تحیت بالخلاص از
مقام نیازمندی و محل اختصاص مرفوع کردانیده بوظیفهٔ دعائی

که بر ذمت همت او واجب و لازم است در اثناء اللیل و اطراف النهار
اشتغال مینماید و چون از شوایب ریا مبراست امید اجابت میدارد
بسمت فوز و نجاح مقرون باد بعده مجاری احوال بر نهج صواب بت
متصور انکه عنقریب شرف انتظام در سلک اصحاب مخلص فضایل آیات
طوبی لهم و حسن مآب از مکامن استار غیب محصور و میسور گردد
و ما ذلک علی الله بعزیز التماس انکه تا زمان حصول آن مقصود امداد
تفقد متوارد داشته وسایل استظهار متزاید گردانند اطناب بقیات
رسید معالی لایزال باد   صحیفه بهجت و سرور
و تذکره مسرت و حضور که رقم زده کلک لطایف نگار بدایع آثار جناب
معالی نصاب مولانا الفاضل کاشف معضلات المسایل معدل میزان
المعقول و المنقول منبع اغصان الفروع و الاصول روض الله تعالی
ریاض الفضایل بسحایب طبعه السلیم و روج امور الافاضل بآثار ذهنه
المستقیم گشته بود از ایراد شرف ورود یافت و ظرایف الفاظ و طرایف
معانی که در اثناء انشاء آن مندرج بود سرمایه ابتهاج و شادمانی گردید
اضعاف آن لطایف و الطاف تحف تحایا و طرف هدایا اتحاف و اهدا
میرود چون موصل مشار الیه لازم مراجعت بود نظم این سطور که نموداری
صحایف اشتیاق است از دفتر اشک غزیمت او بسته ارسال می افتد و سایر امور
حوالت شاه... را نور رست و فتح الباب ملاقات شریف که پیوسته
در صدد... مدعی باشد انتظام اسباب آن از مکمن الطاف الهی میسر باد
بحق الحق و اهله   جناب فضایل مآب مولانا
اعظم زبده فضلاء العجم مولانا جلال الدین دامت فضایله کما طابت

شمایله و وظیفه دعا و ثنای که از خلوص عقیدت و صفای طویت منبعث اند
بود ابلاغ و ارسال نموده از تکلف تملق اعراض مینماید همگی ضمایر
متوجه انتظام احوال و ادراک شرف اتصال است حصول آن امنیت
بمساعدت توفیق میسر باد هذا مجاری حالات این حوالی مستدعی
اداء شکر نامتناهی الهی است و الحمد لله حق حمده و وظیفه انکه روز
بروز باعلام سوانح وقت محرک سلسله معارف قدیم بوده نسیان
روابط معهود جایز ندارند زیادت اطناب نمیرود فضایل مترایدی باد
کتاب بدایع آثار جناب فضیلت شعار
مولانا و مولی الموالی قدوة الفضلاء و الاهالی زینت مفاخره
که از نتایج قلم لطایف رقم انشا یافته بود کنعمه غیر مترقبه واصل
شده وسیله انشراح ضمیر گشته بر سلامت احوال اطوار ابتهاج
سمت ترتب یافت و الحمد لله علی کل حال الحال این حوالی بر نهج مصلحت
و ارادت است و معظم اوقات بمطالعه علم رسمی مصروف وظیفه
انکه در فتح باب مکاتبه بتقصیر قلم رضا ندهند و پیوسته خاطر متوجه
استعلام اوضاع شناسند زیادت اطناب محتاج نیست فضایل در ترقی باد

تشریف مفاوضه علیه بر سمت مخلص نوازی و مسکین پروری
مواد از دیاد افتخار و استظهار بوده حالی که بمن رسید گفتم
پیراهن یوسف است و یعقوب   بعد از اقامت شرایط اعزاز
اداء وظایف شکر و نیاز یعقوب جان را در بیت الاحزان نامرادی
علاجی و ابیضت عیناه من الحزن عین الحال گشته بود الا نای کتاب

کریم دولت‌یات بصیر انظر بر خطاب فراموشی بضابر ترین معتکفان
خلوتخانه خاموشی افتاد جوارح و ارکان با دل ناتوانکه
یکقطره خونست و هزار اندیشه   در اضطراب آمد که هیهات هیهات
مرا که ذکر تو اوراد و مونس جانست   ز احتمال فراموشی از توام چه امکانست
آری در بین اوقات که اسافل و اعالی متواتر و متوالی بملاطفات فرح
بخش مشرف و مفتخر می بودند این بیچاره بالتفات رقم مذکور معهود
نمی بود   خلق همه در زبان گرفتند مرا   کز من قلمت چرا زبان باز گرفت
فان لم یصبها وابل فطل چون اعتماد بر کمال عنایت و نهایت مرحمت
ندیدان درجه است که بهیچ تاویل قابل قصور و فتور تواند بود آن صورت
از فصیح بلیغ محمول بر رعایت مقتضی الحال می افتاد و ازین جهت که اجمال
و تفصیل احوال و نقیر و قطمیر صغیر و کبیر بر ضمیر منیر لایح است تخفیف
ابرام را نوعی از خدمت دانسته و بتکرار تذکار اطوار مصدع نمیشد
بسوی سدره زمام مرغ طاعتی نبرد   که تحفه نبرد از دعات در منقار
و کیف لا که قواعد اخلاص و مبانی اختصاص بانغایت بحد سمت استحکام
از تقدیم الایام بر وجهی یافته که بتغیر احوال و تزلزل الخیال قابل زوال و اختلال
تواند بود   بینی و بینک فی المحبة نسبة   مستورة عن عین هذا العالم
کجا مجال فراموشی از تو نقش پذیرد   که نقش طلعت جانان مدام در دل ماست
مع ذلک   ما بتقصیر خویش معترفیم   در گذر از کرم جنایت ما   مع ذلک
رحم و لطف است خوی و خصلت یار   جرم و تقصیر رسم و عادت ما
خاطر فیاض که لوح محفوظ معانی و عقده کشای مشکلات اشکال و نهانی است
محفوظ و مصون از وساوس شیاطین الانس و ... تضاعف اصناف الطاف

بادانه زوف ، بالطاف
و ترادف اضعاف اعطاف مخلصان و محبان دو جهانی منور تابید حضرت

از وصول کتاب اخلاص اساس براعت لباس که بی ریب مبین جیب آن
مزین بازرار کمال حقیقت و مجاز و ذیل آن مکلل بجواهر زواهر اطناب و ایجاز
بود صورت بهجت و سرور در مرآت سطور آن منظور گشت و از کتاب
شامل الفضایل آن محاسن خصایل سطری نمود و از کل و کلی محبت و وداد
اصلاح انجاب فردی و شطری و نهال تنبیه و ملاحظه اصلاح
بهاح که در چمن مقال نشانده بودند سبب اجتناء اثمار مراد
موجب احتوای قواعد مسرت فواد آمد مقرر ضمیر صواب نمای
سداد سیما باد که این محب شرایط و لوازم حزم و تیقظ بقدر فکر
خویش و دل مهموم ریش تحفظ می نماید و در جمیع اوان آینه جان
مقابل صور عواقب امور میدارد و آنچه بجناب مرقوم فرموده
بودند بهمان طریق در صفحه صحیفه خاطر مرسوم بود و بعنایت
بی نهایت الهی آمل و واثق است که قلعه کهله که مخزون دیرینه خزینه
سینه است عنقریب میسر گردد و اگر چه کار حصار موقوف
بسکینه و اصطبار است و بفوت جدال و قتال فتح قلاع حالی
قریب بمحال اما سمکی همت بر تیسیر فتح آن مصروف دارند و چلبی
خاطر بر حصول این مامول معطوف و از تکاثر اشتغال و توافر
ملالی مجال بسط مقال و شرح کیفیت حال نبود بکرم معذور دارند
و مکتوبی که بعد ازین ارسال میرود محول دانند همیشه در کنف
اعانت صمدی محفوظ باد و از مشتهای خاطر بحظ وافر محظوظ

ص
الحمد لله المتعالی کرم باختصاص
عنایت الهی و اخلاص دعای آنجناب فضایل دستگاهی چهره مخدره
حسن اوضاع برونق مبتغای دل ممتاع از تتق سراپرده صنع و ابداع
محسوس است و رخساره مآل برومال صبح نجح و دست مهر و اقبال
از عروض تراکم غبار ملال محروس و چون مطلوب کلی [illegible] دمندی
محبوب اصلی باطن مستمند آنست که در ساحت حیات قبل از وصول
برید ممات چهره مخدره مقصود را در آینه وجود مشهود بیند و گل
وصال از رخسار جمالش بدست دیده وجد و حال بچیند

هر زبانی که نه ذکر تو کند گویا نیست ناظری را که تو منظور نه ای بینا نیست
باد پر خاک بجای خود آن کاسه سر که ز خمخانه عشق تو در و صهبا نیست

بنابرین میخواهد که مجمر و اربای همت در دامن قناعت کشیده دارد
و جیب همت دل بدست عرض و آنکه مقتضای آب و گل است مقید نگذارد
و هر چند دید بنا آن روز و شب می آید و دیجور شب را بنور روز مقرون
میدارد و غیاهب انتظار کواکب دیدار دمزین نمی شود بدین سبب صدای
صراخ و بکا و ناله و اشتکا در طاق قبه خضرا پیچان است و دست
تاسف بر سینه زنان و علم آه بر سطح سما رسان و بدین طبل و علم
والی ولایت درد و غم و حاکم حوالی سوز و ندم که دارد اینچنین عشقی

که در عشق تو من دارم شرابم خون کبابم دل ندیمم درد و نقلم غم

و چون سوز تفاصیل امور در آینه سطور مکتوب منظور بود نگران
آن محمود ننمود توقع که در مکان اجابت بدعا مرجو الاجابة امداد نماید
و زنگ اندوه بمصقل قلم فرج شکوه از مرآت خاطر بزدایند همیشه دد

[illegible]

کنف حفظ الهی محفوظ باد بالنون و الصاد
مکتوب پر فتوح که هر حرفی از آن درشک
جام صبوح بود و مدام معانیش ممد حیات و مفرح روح ارباب
فضایل لباب فواضل مناب خلف والدین عنصر و فلک مجمع خلیقت انس
و طریقت ملک آیینه جمال مکارم و معالی نتیجه مقدم و تالی ایام و لیالی
ممدوح شجعان مضاف فضل و بلاغت مشکور فرسان میدان عقل
شواهد الذی آنس من جانب الطور انوار استحقاق القرب و الرسالة
خوسنان شجاعته و عصا قلم براعته زمرة سحرة اهل البلاغة
البسالة ذو رتبة ینطح الجوزاء بالهمم و ذو محل یجاری النجم بالقدم
[illegible] الاشتیاق که آینه فوادش مرا از زنگ نفاق است در زمانی
که کیوان اخوان از برج جان راجع و برجیس مسیرت از افق بصیرت طالع
بود و اصل شد نفایس ثنا و دعا محو [illegible] لباس ساختند و مشعله
آن قاید بنار سوز و نیاز افروخته داشته در مقابله و مواجهه آن افضال
مهدی و مرسل است امید که بمنزله قبول سمت وصول یابد و مهب نسیم
اجابت و التفات بر آن بضاعة مزجاة تابد که از التماع خورشید التیام
از روزنه ضمیر بر سطور اساطیر و صفایح طوامیر تابان گردانید از جراحات
شعاع آن بر بیندگان بقاع تحریر واند که آن کیفیت بلاغ تقریر ماند
تیر از اجتماع خورشید ضمیر محترق آیند و مبانی تراکیب عبارات آن
سورت لوعتش کالفراش المبثوث منشقت نماند و صور بخار
تشبیه و استعارات از شدت لذعتش کالعهن المنفوش انگاشته
منشقت جمال وصال صوری مرا از بهات دوری در مرآت وجود مشهود

بادوابواب موانع بدست توفیق حضرت صانع بالکلیه مسدود و بر خاطر
خورشید رتبت که منور عالم اتحاد و محبت است واضح و ظاهر باد که
درین وقت از تلاطم امواج الطاف سبحانی و تراکم افواج دولت سلطانی
فتح قلاع سنگیسر که هر یک از غایت ارتفاع و نهایت اتساع سمر حصانت
سپهرست در سلخ ماه جمادی الثانی باحسن طریق میسر گشت و قلاعی
که از غایت استحکام در مدت اسلام کمند فتح بر کنگره بروج آن نیفتاده
بود بتوفیق کردگار و عنایت پادشاه کامکار و قوت مردان شکار
مسخر آمد و از آتش سهام و سیلاب حسام خاک وجود کفار لئام بباد
فنا داده شد و بموهبت آن فتح جلیل و نصر جزیل آرزوی شکر و ثنا سر نیاز
براستان پادشاه تؤتی الملک من یشاء نهاده و دست امید بر اذیال
الطاف حضرت متعال سخت استوار داشته که در ماه شعبان بندر کوه
و باقی بنادر ملیبار منفتح گردد و خاطر وارد و صادر و مقیم و مسافر از
استماع آن خبر بشارت منشرح شود که بر سبیل توارد و ترادف نور سرور از
طور سطور در کتاب مسطور و رق منشور بنمایند و عروس خیالات
شایقه را بحلی تراکیب فایقه و حلل اسالیب لایقه بیارایند تا چمن فؤاد
باز بهار وداد موشح گردد و اشجار بوستان اتحاد بسحاب خطاب و انهار
سطور کتاب مرشح مکرمه خلعت استحقاق انجاب بطراز رسالت
سلاطین مطرز باد و نخله رطب خلت با دهان ملک و ملت بدست
مریم بکر فکر انجاب مهتز

اللهم کما جعلته شرفا للواصلین الی اوج الفضایل محمودا بلسان
الاماثل و الافاضل فابد ظلاله لترتیبة العلما و خلد جلاله لتقویة الحکماء

مخلص حقیقی بعد از اهدای سلامی که کم آن از مرتبه تفصیل افزون است
و انشای غرامی که کیف آن از حوصله تحصیل بیرون تصویر مرآت حقیقت
آیات میکند که صورتی چند از شرارت معتمدان در میان است و شرح
و بسط آن فوق طوق بیان نمیتوان گفت و نمی توان نهفت اگر میگویم
آتش نشسته علم میکند و اگر خاموش می شوم دل بیچاره الم میکشد

ای منم یارب بدین عاشق زار اینچنین — کس مباد اندر جهان هرگز گرفتار اینچنین
نه نخیتم روی یاری نه زیار امید لطف — آه من چون منم بخت بختان یار اینچنین

اکنون سه سال است که فقیر از قضای الهی مرتکب دفع مناهی است
و یک لحظه بفراغ بال نزیسته و ندانسته که دل آسوده چیست بی
من اشک بیدلان از خنده می پنداشتم روزی کنون بر من دهد تلخی که من پنداشتم
با وجود قطع طمع از خواص و عوام و ملاحظه جانب کرام و لئام و اهتمام
بر خدمت شریعت سید انام علیه الصلوة و السلام هر روز بوجهی غیر
مکرر شماتت اعدا میکشد و زهر غصه از جام محنت انجام خضر آمیخته

سوار کرم نرود آفتاب بیداری — کشیده تیغ نفاذ بهر هر دم داناست
جهان اگرچه سراپای رنگ و بوست همه — ولی نه رنگ مروت نه بوی وفاست
تو خوی و دم سپهر و ستاره از من پرس — نه در سپهر مروت نه در ستاره حیاست
نه اخراز ستم طبع دهر بی مهرست — نه اخراز سبب چرخ سرکش بعناست

که اشرار افساد شعار از غایت حسد آهنگ ایذای فقیر دارند و حسنات
اعمال مرا باقبح وجوه بر الواح قلوب می نگارند و هر چند کذب
ایشان ظاهر می شود خجل نمیگردند و از فعل مذموم خود منفعل
نمی شوند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون

مامول آنکه از احوال این جمعی پریشان واقف باشند و نکه از بدکه اکاذیب واراجیف از خود تراشند چه اعتماد واعتقاد فقیر بجانب انجناب است
و رعایت اهل حق هم ثواب است و هم صواب

سودای خوبان کم نشد زین جان غم فرسود من هستی همه کردم زیان زین بود از یشان سود من
از آه دود آسای من بگریست چشم خلق خون یارب چو بودی چشم تو کو ترشد از دود من
با مهر کی نمودم وفا دیدم جفای عاقبت شکری نگفت از هیچ کس این بخت ناخشنود من

عجب از آن عالی جناب اخوت مآب فتوت شعار مروت دثار محرم ارباب حقیقت
همدم اصحاب طریقت وارث علوم اوایل کاشف رموز افاضل مالک
مراتب اخروی تارک مناصب دنیوی ادام الله بقاوه ورزقنا لقاوه
که یادی از محب بانشاء سلامی وابهام پیامی نمی نمایند و بمفاتیح اقلام محبت
ارقام ابواب مکاتبه و مراسله نمی کشایند کاغذ مکرمانه که ان ناخدای رسن
از نوک خامه یک رقم از من دریغ داشت احوال این حقیر آنکه درین زمستان
توغلی تمام در مطالعه داشت وارقام بسیار بر لوح اندیشه می نگاشت
اکنون دماغ بفغان آمده آشفته و شیدا شده واز کثرت فغان او علت
طنین پیدا شده کویا از عالم غیب بگوش فقیر میکویند که توجه بکعبه حقیقی
می باید نمود و ترک اشغال دنیوی و توجه باعمال اخروی می باید افزود

رفتند رفیقان و رسیدند بمنزل در خواب غروری تو هنوز ای دل غافل
ناکامی و رنج است همه حاصل دنیا ور کام شود حاصل از آن نیز چه حاصل
خواهی که بجوش زدمت آسوده شود خلق چون غنچه در آن کوش که گردی همه تن دل
عاجل بهی از دست که آجل بستانی رو دوست طلب کن چه کنی عاجل و آجل

علم قلم از روی کرم در میدان عرفان افرازند و مخلص قدیم را باعلام جلایل
ودقایق احوال خجسته فال ممنون سازند چه توجه دل آن کعبه صفا
وقبله وفا مستمر است وداغ مهر در سینه بی کینه مستقر لازالت
شمس السعادة فی ظل اقباله ونور التوفیق فی جبهة آماله

السلام علی الحضرة المقدسة الابویة الزینیة البلیغیة
العلویة حفت بالانوار النبویة والمامول من الطافه البهیة وعواطفه
السنیة ان لاینسانی فی خلواته سیما عقیب صلواته وان یمن علی
بالنصایح الاسلامیة ویرشدنی الی المصالح الالهامیة فانی
بالقصور الذاتی والتقصیر العرضی معترف ومن بحار القلوب الفیاضة
مغترف والله اسال ان یوید دینه تاییدا مستبطا ویفتح لی ولکم ولسایر
المسلمین فتحا مبینا والصلوة علی نبینا الخاتم المبعوث لهدایة
الخلایق وعلی آله واصحابه الفایزین لکشف الحقایق

عالیجاه دین پناه افادت دستگاه آنکه از کمال حکمت و فراست
بمضمون کلموا الناس علی قدر عقولهم عامل آمده هر روز واصلیه
استعداد متصرفان اغیر از تربیت از قوت بفعل آمده و رده و
متعلمان را بتمیز متوسط المقال رابقانون تعدیلات درابتدا
بحیث کلمه و کلام بدایع آثار و نسبت بتن بن باخبر ساخته وحل
مشکلات اهل فکر و نظر را بترتیب امور معلومه از تصورات
وتصدیقات بصور اشکال الاشکال الاربعه بدیهی الانتاج بطریق
اداب اثبات مینماید و کشف مبهمات فن هیات از حرکات کواکب
سیار و خواص نظرات از ثوابت و بسیار چون تثلیثات سعادت

آثار و توبیعات نحوست کردار ساعت بساعت بیان مینماید و ثوابت
شمار و تاثیر آتش را برصد تحقیق و فکر دقیق و استطلاب بتحقیق از
حضیض جاه مغاک تا کره افلاک هرچه مستور است مشاهده و ملاحظه
نموده همه را بلسان استعداد باهل ارض عرض نموده میگوید

همه برنج فلک بجدول و بجدول   باسطرلاب فکرت کرده او حل

و تحقیقات علم دین از عبادات و معاملات و تطبیق فروع و اصول
و توفیقات آیات و احادیث و تاویلات برای صوابنمای از روی
تعقل و تعمق نموده و اهتمام تمام در اجرای اوامر و منع مناهی نظر
آورده از روی شفقت موعظت زهاد را بعبارت کلام بشارت
انجام ان الله یحب المتقین تحریص نموده و فساق را باشارت خسارت
اتمام ان الفجار لفی علیین تخویف نموده همه از روی انتباه آگاه
گشته براه صلاح و سداد در آمده اند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء
همیشه ذات ملکی صفات بر مسند افادت و خیرخواهی از جویبار
حیات خیر ... کامیاب بحرمت من حدث و انا مدینة العلم و علی بابها
آمین رب العالمین   تصنیفات ... دعا

بکر قاریان اخلاص در مجالس مدارس اختصاص شرح آن زبان گشوده
و تالیفات مسایل حمد و ثنا که مستعدان و خواص بر صحایف محافل
خاص دلایل مقاصد از ان مبسوط فرموده الذلایق چنان است که در
فرصت مذاکره بسمع استفاده آنجهات بطریق متنی و اعاده مذکور بود
و موافق انکه در وقت مطالعه چون شواهد معانی مستور بر حواشی
خاطر عاطر افاضت اباب عبور کند بعد از تحریر قیود داد جید و وارده و

القاء اثنیه زاکیه مفهوم ضمیر منیر و معلوم خاطر خطیر میکرداند که از
مذاکران خوش تقریر و محدثان روشن ضمیر سبحان بوضوح پیوست
که سنن سنیه و آداب سلوک مرضیه آبا و اجداد کرام عظام خود را
قدوه و اسوه احوال و امال دانسته همواره بتحصیل علوم دینیه و
تکمیل فنون یقینیه اشتغال نموده و می نمایند و از روی توکل و همت
در حجره مدرسه قناعت شیوه ریاضت را شعار خود میفرمایند
تا طایر روح پرفتوح در قفس تن و حجره بدن ریاضت بحران
و شقت حرمان نکشد و سالها در خلوت سرای دل بعبادت و پاکی
بسر نبرد کی انوار فیض اقدس بر وتابد و منظور انظار حضرت آفریدگار
شود پس بشکرانه توفیق الهی و نوید امید این الطاف نامتناهی بالغدو
والاصال بر همین منوال عمل فرمایند و در طریق تزاید و تضاعف افزایند
دولت این سعادت نصیب و توفیق رفیق طریق همگنان باد

ای سواد خط تو چشم مرا بینایی   مدتی شد که ز من باز نپرسیدی هایی

بنده کمینه که دایما سواد حدقه او از حدیقه فضایل و روضه بستان
فواضل اهل کمالات و عبارت آن ناسخ آیات مفاخر او اخر و اوایل ما
و فاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة معروف و دل شکسته و خاطر
فاتر خسته او بحکم و لکل وجهة هو مولیها از توجه بجانب هوا و والا
آن مظهر سر ابداع و مظهر اخاص کمالات نوع الانواع نصفت
احراز قصب السبق در میدان فاستبقوا الخیرات موصوف
بندگیها عرضه میدارد که حال محبوب کدام است   الخاکر رنگ و بوی بود

شکیب از صورت زیبا نا زیباست — جان ندارد هر که جانانیش نیست
وفور فضایل قید صید دل است — تا خود هر که بیند دوست دارد
حربا از مشاهده جمال آفتاب نشکیبد نیلوفر را جز صحبت آب زلال
زیبا شکر شکر ابر مطیر باد رنیاید ثنای بلبل بر جمال گل بدیع نماید با
دین کوی از ین خال خبری و از ین آتش شرری هست با نزبار بی
اشتغال نوایر افکار ضمیر بزرگوار بتواتر اقطار غیم مدد ابر فرط فراغ
از حال شکستگان غریب و مخلصان از نصاب فضایل بی نصیب دلیل
روشن و برهان مبین است اگر موجب تخلف از تلطف تلخ
نه تلخ غمی نیست و اگر سبب تقاعد از تفقد صورت حال است
آن تیت که جاوید هر خاکی نیست — بر باد غمش رفتیم و خاکی نیست حالاکی
روزی دو سه شد که کمترم پرسید — گر نیست ملول دیگرم باکی نیست
مشتاق باران از باران نپرهیزد و محرم کعبه از زحمت بیابان نگریزد
و پوینده گلزار دل بر محنت خار بباید نهاد و جوینده ملاقات دراقت
خمار بباید داد و حل و حل عقد این حال را نشاید و از عموم عام شاهد
این حال نیاید هذا و استغفر الله من فرطات اللسان و صفوات
الجنان با آنکه زبان حال ابر در فشان هر زمان در میان کلبه احزان
مخلصان آیه الم تروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها بگوش هوش
میرساند و شاهد تداعی و ابطال و وهن بنیان آن او هن البیوت
لبیت العنکبوت میخواند بنده کمترین خود را در تخلف از قیام
بفرایض خدمت آن خلاصه ایام معذور نمیدارد و ملوم در این
قضیه نه خداوند بل این بنده را میدارد — و قطب آسمان حرکت نکند

سرو بوستان پای از چمن بیرون ننهد مرغ طاوس هر اینه رنج
سفر هندوستان بر راحت نفس بگزیند طالب علم اگر بچین نرود
خطا نه چند بانطق بیان شکر بار التفات شکایت روزگار بدع نشد
نیفتد و با مدح آثار آن یگانه دوار و اعصار ردد نگنجد و هذا
اوان ختم الکتاب بشعر یخبر من صدق الاخلاص و یشهد بفرط الاختصاص
وینبئ بصفاء الود و یحکم بصدق العهد

کهی کنم تمنا م آید برش — بچرخ برین بفرازد سرش — مشکین خطابت
طراز و کتاب مسکین نواز مخدومی مولوی اعظم عز نصره که از مطلع
تا مقطع مخزن نفایس الطاف و گنجینه جواهر مکرمت و رعایت
و شرایط حسن اشفاق و اعطاف بود رسید بنده مخلص بوسید
و از افاتحه ورد سعادات و خاتمه هجوم کرامات شمرد و فنون
تربیت را بصالحات دعوات مقرون گردانید عبودیتی مسکنه
النفحات که از طیب اعقات جمعی که یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
جنات حکایت کند ارسال میرود شوقی که با دراک انامل شریفه
دارد تقریر از احاطه بعضی از آن در توقف احالت است
نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی — که یاد خویشتنم در ضمیر می آید
مدتهاست تا آرزوی آنکه نفحات این مصدور درادولت استماع
خاص آید در ساحت سینه تمکین یافته است و تا غایت لطیفه
آری آن معنی را متضمن باشد از حجاب غیب بعالم شهادت نرسیده است
من عارت بخت خویش دانم — دلخواه آنچنان بود که اگر موکب همایون

سبز واند بمقدم میمون مشرف کرده اند بهر نوع که تواند گذری کنند
علوس و تعاقب امراض ملتون و زحمت سرما از پیشرفتن مانع است
یقین که لطف جبلی در اوقات و خلوات تمهید عذر بندگان صادق
الاخلاص کرده باشد اگر در اجل تاخیری باشد چون بهار کی در اوان
بهار مجدد و دشتر کوه تشریف فرمایند توجه را از مفترضات دانند
وانه الموفق هذا و ان العبد مقصر فی شکر نعم المخدوم المولی عز نصره
حالیا چون عزیمت فرموده اند و باستعدادی مشغول گشته اتمام
از واجبات است هرچند این معنی از زحمتی خالی نیست اما چون ییلاق جمهور
و التجا بادر در امور کافه انام مصالح جمهور است زحمت را رحمت باید
شمرد از بدل الخیر الکثیر لاجل الشر القلیل کثیر و الله یکرم بمحصل النوا
دقیقه و یسهل الی اقاصی الخیرات طریقه توقع آنکه تعقد کریمانه که از التصا
و اعتضاد بو رود آنست دریغ ندارند سایه عالی لا یزال بالملک الوالی

یادداشت گرامی و نامه نامی مخدومی مولوی اعظمی ملاذ الانامی شمس الاسلام

عراضه که مفرح روح و مروح سینه مجروح بود

رسید و دیده مرمود را کحل کرامت | نهاد بر دل مروح خسته صد مرهم
بیاض او چو ضمیر موحدان روشن | سواد او چو سر زلف دلبران پر خم

مزیل کربات نوایب حوادث متعاقب شد و موجب انتشاع و انتزاع
غموم عام و هجوم هموم متراکم گشت چون شرح اشواق بسعادت ملازمت
آن یگانه آفاق از قبیل ما لا یطاق است در آن خوض نمی نماید
کاین قصه درین عهد بپایان نرسد زیادت ابرام نمیدهد لوح خاطر

اشرف مهبط افاضت انوار ربانی باد بمحمد و عترته الامجاد

شمه باز ز درد دل اگر بنویسم | ای بسا نامه که از خون جگر بنویسم
آنچه از دیده بروی دل مجور آمد | دفتری باید آنرا که ز سر بنویسم
چون شفق غرق شود دیده بخون دل اگر | قصه رنج شب و آه سحر بنویسم

هرچند تنوع بال و تشتت احوال و انقسام ضمیر و تردد خاطر کسیر
مخلص از آن پایه گذشته و از آن مرتبه تجاوز و عبور کرده که در حیز
بیان و تقریر زبان آید | تو خواب آلوده از چشم بیدار نه اندیشی
اما چون رابطه محبت و واسطه مودت با برادر بجان برابر خلاصة الکبرا
زبدة الفضلا قدوة ارباب السیر و السلوک ناهج مناهج ملازمی عتبه
الملوک مفرح القلوب و مفرج الکروب جامع الاخبار بالتدقیق و
التحقیق مرشد اصحاب السفر و الطریق المطلع علی کل ضامر یاتین من
کل فج عمیق یگانه زمان الفایق بالکیاسة علی الاقران تاج الملة و الدین
معتقد اولیاء الصالحین دام الله عزته بین المسلمین که بواسطه کیاست
و فراست و دیانت و امانت و اعتقاد صافی و رعایت وافی و همت بلند
و نظر فی کن نفذ بارگاه خدایگان عالم پناه یافته و بصحبت ارباب عز و جاه
مشرف گشته و باوج کیوان و فرق فرقدان رسیده
غلام همت آنکس که با لطافت و خوش باشم نه زاهدان برون صادق درون کذاب
مستحکم تر از آنست که تغیر و تبدیل و نهاد و گردش چرخ دوار رشته آنرا
وا می تواند کرد | یتغیر الدنیا و لا یتغیر | لاجرم بمحوای از سعیکم
لشتی را ملتزم گشته است و این چند سطر نامربوط که چون نظام حال

روزکار و ضبط کار احوال است بر صحیفهٔ تذکار مرقوم کرداند احوال
حوالهٔ زبان موصلان است زیادة جه نویسد عمرت بادا زیاده کز الطاف کردکار
هر روز دولتی رسدت نو ز شهریار

یعلم الله که پیوسته یاد وصال راحت افزای و تذکر ایام ملاقات غم زدای می
مولانا صدر الانام الهمام بحر القمقام علامة الانام قدامة الافاضل
اکرام ملجاء الفقراء فی هذه الایام شمس الملة والدین یگانهٔ زمان نمیند
انکه با تاب خاطر وقادش سر کشد مهر در نقاب حجاب نیرد مصرع کلک
در فضایل بحر طریق صواب راستی انکه قلم از تحریر فضایل و مفاخر ذات
او عاجز و جون او را بواسطه تعداد القاب که داب و عادت اهل عادت است
فخر نمی افزاید اطناب و اطالت دران باب نیکو نمی نماید مد الله تعالی ظلال افضاله
جون از ان جند روز که سعادت وصال ان جناب بی‌مثال دست داده بود
و بسبب مصاحبت شریف او دولت و اقبال روی بدین مخلص نهاده بود می
اندیشم غم بر غم و الم بر الم می افزاید و انجه از مفارقت جان سوز مولوی بمن
رسید کو میرسد وا نمود بی که دران مباعدت و هجران دل که از ان سرافراز
بخاطر شکسته من راه یافت و می یابد بپای مردی بیان و بدستیاری
قلم سیاه سرکردان راست نیاید مرا بداغ فراق تو روزکار بسوخت
که کرد کار مکافات روزکار کناد اگرچه بظاهر بغیر اختیار از ان سرآمد
روزکار جدا مانده ام ولی اوقات از عادت استسعاد بملاقات روح
افزای او مهجور کشته حقا ثم حقا که بدل و جان جناب افاضل مآب را ملازم
عشق تو تا بدین دل مسکین حزین باشیر فرو شد و با جان برود

اگر سعادت مساعدت نمودی و دولت مرافقت و موافقت فرمود می
و تقدیر ربانی موافق تدبیر انسانی بودی و زمام اختیار در دست
این مخلص جانی از تو غایب نکشتمی یک روز
و ز تو دوری نجستمی یک روز اما فرشته ایست برین بام لاجورد اندود
که پیش آرزوی مخلصان کشد دیوار از ان مدت باز که از جدا مانده
و بداغ دوری مبتلا شده و باضطرار اختیار و مفارقت کرده ام
ناکام از نیل مرام محروم مانده و از مشاق فراق دید آنجه دید و از
شربت ناخوشکوار هجر جشید و این بیت که
فراق تو اگر جه کویم جه کاریست مشکل جه حظی است هایل
تو خورشید فری و من سایه کردار اذا غابت الشمس فالظل زایل
حسب الحال کشته پیوسته میخواسته ام که خود را بیاد خاطر شریف
دهم و شمه از اشتیاق و نزاع و افتقار و نیازی که ضمایر تحریر
آن دست نداده و مجلدات اثبات آن صورت نبندد شرح دهم
و دل مجروح را بدان واسطه مرهمی نهم خود بسبب پریشانی زمان
و تشاویش روزکار بی سر و سامان که وصف آن در خیال نمی آید و
شرح شمه از ان محال می نماید جفای کنبد کردان بنا بر رسید
کران فراز تواند رضا را بر نماند تا غایت تقصیر کرده ام و اهمال و
امهال روا داشته بعد الیوم بعد ما که خدا عمر بخشد اکر دور باشم
و کر نزدیک مطولات مشتمل بر حکایات خواهم نوشت و بساط کاسل
در خواهم نوشت و هر جا که باشم خواه در سفر خواه در حضر در دسر
خواهم داد و ابرام بنیاد خواهم نهاد توقع از کرم عمیم و طول جسیم مولوی

انکه این ضعیف را از جملهٔ دوستان جانی شمارند و بیگاه و بیگاه از
اشارتهای عالیه دریغ ندارند ابرام از حد کذشت فضایل بماناد

تحفهٔ محبوبهٔ دعا و هدیهٔ مرغوبهٔ ثنای بی ریا که بضاعت مزجاة ساکنان
بیت الاحزان کنعان هجرانست و سرمایهٔ مفلسان صدق و صفای عاشقان
بر دست نسیم اسحار موج جناب معلا و سدهٔ والای آن عزیز مصر
آتیناه الحکمة و فصل الخطاب المستغنی عن الالقاب اعنی مولانا
الاعظم اعلم علماء العالم منور الحق والدین المتمسک بحبل الله المتین
جعله الله واسطة سعادة عباده الصالحین و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو فضل علی العالمین میکرداند و در اوقات خلوات که مظان
اجابت دعواتست مزید عز و علا و کمالات دین و دنیای آن برکزیدهٔ
حضرت کبریا مسألت میرود هیچ شک نیست که مقرون باجابت کردد
هر دعائی که بصدق از سر اخلاص بود هر چند بدست بوس شریف آنجناب
کجا و کی باد مشرف نکشته است اما بحکم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف
با تو ام هر جا که هستی با تو ام همیشه ارادت آن بوده است که بخدمت
مشرف کردد و بقدر استعداد از موائد فوائد حضرت مولوی اعظمی
اما می بهره کیرد و لما هست از ادراک ذات تو قل کل قاصر
هر کدائی را که دد قرب سلطان یافتن لاجرم تا زمان دولت مواصلت
بدعای دولت و ثنای حضرت مشغول می باشد و خواهد بود
که ذکر تو میکویم و دکر تو دارم خالی نیم از خدمت تو در همه حالی
هذا معروض میکردد که خدمت مولانا او استاذنا اعلم الوری علامة

الدنیا مقتدای زمان المخصوص بعنایت الرحمن شمس الحق والدین کرامتی
و متع الله المسلمین بطول بقائه یکانهٔ روزکارست و از مخلصان و دعا
کویان آن خلاصهٔ ادوار و پیوسته بدعای آنحضرت رطب اللسان
عذب البیان است بواسطهٔ کبر سن و ضعف مزاج بدرس و فتوی
مشغول نمی تواند کشت اکر از غایت لطف کامل و نهایت شفقت شامل
فرزند هنرمند خلاصة العلماء عمدة الفقهاء صاحب الذهن الوقاد و
الطبع النقاد شهاب الملة والدین ادام الله انواع فضایله را اجازت
درس و فتوی فرمایند تا ببرکت آنحضرت درین دیار اثری از آثار کمالات
ایشان بظهور رسد دولتی باشد عظیم و منتی باشد تمام
توقع این ضعیف آنست که او را بتربیت مخصوص کردانند و قضیهٔ مرضیه
العود احمد بر و خوانند تا زیارت پدر بزرکوار و بزرک نامدار در یابد
و مسلمانان از نتایج انفاس او بهره مند کردند و ثواب این خیر بروزکار
عزیز ایشان برسد بیش ازین تصدیع دادن شرط نیست
فضایل و معالی بر سر موالی و اهالی لا یزال باقی بالملک الولی

صحایف دعائی چون نسیم صبا عنبر آمیز که از چمن محبت و وداد منبعث
باشد ... تحیاتی چون نفحهٔ شمال شوق انکیز که از کلشن اعتقاد
و اتحاد منبعث کردد تحفه و هدیه کردانیده معروض باطن فیض
موطن میکرداند که شرح اشتیاق و آرزومندی بجناب مخدوم رسم ارباب
عادات است از شائبهٔ تکلف عاری نیست لاجرم صرف عنان بیان از آن
جانب اولی است امید که ادراک صحبت شریف علی احسن الوجوه میسر

گردد متوقع انکه تا زمان صحبت شریف بر شحات سحاب اقلام بدایع نگار
جز ارتباط محبان را نضارتی بخشد .

مخلص مستهام وداعی جام بجناب مولانا الانام
الهام علامة الانام وجیه الملة والدین عرضه میدارد که از ان
خدمت باشتیاق و میگوید انسیت با مسکین عهد المربع
نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی مع ذلک الکلام از راه معنی
با تو ام هر جا که هستی با تو ام اما از طریق ظاهر و کیف اطیر مقصوص
الجناح جمال الاعتقاد بدوام آراسته است و رخ شرع از سواد او
پیراسته ونیکی از وفا خالی بران رخسار بایستی جه محقق و مقرر است
من تو دور و دلم بسته بموی سر زلف بین که کار سر زلفت زکجا تا بکجاست
جون موصل یافتم از رفع رقعهٔ اخلاص روی تافتم فهو منار عنایت
او واجب باشد که مرد مجرد مجرب و معتمد مودب کار آمد است
و بر سخن او وثوق تمام لیک بشرطی که گوش وا رند اند باقی نظر با ان
نظر بران دوست معتبر ست با انکه عشاق نوای دوست همه معتبر اند
اما از ان محب اثری ظاهر نشد بر جمله ببارید سحاب کرمت
باران بادا اگر چه بر ما نجکید بر خلاف این متصور نه چه از بسیار
بیکی مسامحت توان کرد جه زیان دارد که گوشاید [illegible] شب
شب اندوه بیکی خسته بپایان برسد جون موصل خبر بصیر است
از تکرار گزیر است فضایل و معالی بر اشراف و اهالی لایزال
استشعارات منشیانه درج ضن دعائی که سزاوار مرتبه خادمان عتبه

افادت آثار تواند بود شیوهٔ مخلصان خدمتکار اخلاص دثار
لاجرم این مخلص مستهام که دست اعتصام بحبل متین الطاف آن
ملاذ علماء ستوده اوصاف استوار دارد شروع در تحریر عبارات
که از جملهٔ مراسم از باب عادات است مناسب ندید و شرح احوال را
تقریر دلپذیر حامل رقعه نیاز حواله نمود اطناب را بمقراض اختصار
مقطع گردانید صنعهٔ درس و فتوی پیوسته از انوار ضمیر آفتاب آثار
[illegible] باد و صحیفهٔ علم و تقوی همواره از آثار خامهٔ حقایق نگار مزین

ای مشکل اهل فضل از کلک تو حل کشته بفنون علم در دهر مثل
طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز ارباب فضیلت افضل

بعالیجناب معالیمآب افاضل پناه حاوی فضایل نفسانی مآثر طبع
سلیم انسانی بجودت ذهن مستقیم روشن روان تیز زبان بلند
قدر مجلس فروز انجمن آرای سرافراز ابدا لله تعالی آثار اقلامه
و نتایج ارقامه رایحه تحیاتی عطر باقی تر از نسیم سحری و فایحه
تسلیماتی خوشبوی تر از گلبرگ طری هر صباح و مسا مصحوب
جمال و صبا متحف و مهدی میگرداند و جون اشتیاق و آرزومندی
و انفی لاقات [illegible] صحبت و استماع مقالات فصاحت سمات
بیش از انست که قلم همه تیز زبان شرح شمه از ان تواند نمود عنان
بیان از ان صوب معطوف گردانیده از کرم عطوف ادراک سعادت
اتصال در سوال مینماید بعز اجابت مقرون باد توقع انکه تا زمان
حصول انماد بر شحات سحاب قلم گوهر بار کشت زار امید محبان

وصال

۱۷,۲

مشتاق را سرسبز و سیراب سازند و از قطرات غمام خامه در نثار جیب
آمال نیازمندان زاویهٔ اشتیاق را مالامال گردانند تا از آن جواهر شاهوار
ولآلی آبدار گوش هوش را گران بار ساخته و دیده امانی را بنور بصیرت
جاودانی روشن یافته در لوازم اعتقاد افزاید و در تاکید مراسم محبت
والحاد سعی کلی نماید

ای والی خطهٔ سخن پردازی
در بوتهٔ هجر تا کیم بگدازی
نبود عجب از کمال فضل تو اگر
گاهی بنوشته مرا بنوازی

از ملالت طبع شریف و تصدیع اوقات شریف اندیشیده اطناب ننمود ظلال فضایل و معالی لایزالی ممدود باد

ای آمدات آراسته چون طرف چمن
از خامهٔ تو صفحهٔ خاطر گلشن
از خط تو آثار فضایل ظاهر
وز لطف تو انوار بلاغت روشن

نگاشتهٔ خامهٔ لطایف آثار بدایع نگار جناب فضلیت شعار بلاغت
دثار عمدة الاکابر الافاضل افتخار الاعاظم والاماثل حاوی اصناف
الفنون والعلوم صاحب المنثور والمنظوم ادام الله ماثر فضایله
افضل احمد [illegible] اوقات رسیده از مطالعهٔ طروف حروفش که
از جواهر معانی مالامال است دیده امید را نوری بدا افزود و از
ملاحظهٔ طرایف معانی بدیع انشا که متضمن حصول امانی [illegible]
داشتم کشیده را سروری حاصل نمود و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم خامهٔ شکسته زبان هر حرفی که در برابر الفاظ
گوهر مثال آن نویسد از خزف خوارتر خواهد بود و بنان قاصر بیان
هر لفظ که در مقابل کلمات [illegible] شعار آن [illegible] رسلک انتظام کشد از

تبساط
صدف بیمقدارتر لاجرم قطع اطناب الطناب کرده وطی بساط ا
بجای آورده بدعاء اختصار مینماید نتایج طبع نقاد و ماثر ذهن
وقاد پیوسته موجب انشراح ضمایر و سبب انفتاح خواطر اعاظم و
اکابر باد بحرمة النبی و آله الامجاد

چو غنچه تنگدل بودم کنون گاه
دلم زان نفحه کش صد جان فدا باد
اشتنی نفحة من رحمة الله
چون صحیفهٔ شریفه مشحون بقواعد
نشان گل ز باد صبح بگشاد

وداد و مقرون بشواهد اتحاد مذکر تعارف روحانی و مهیج شوق
تآلف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که بازاء هر حرف طرفی
از لطایف نظم و انشا بلکه در مقابل هر نقطه نکته از رحقا تو لاتو
و انشا ایراد افتد لیکن فرصت تنگ بود و حاصل ضراعت نیز در [illegible]
تکلف برکرفتم از میانه دعایی گفتم اما صوفیانه که یارب جرعه بخش از آن جام
که در وی کم بود آغاز و انجام والسلام

تحیة من عند الله مبارکة طیبة علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی و بالنعم
والاقبال والعلم والتقی اما بعد فلما وصلت رقعته الشریفة و صحیفته
المنیفة منبئة عن سلامة ذاته مفصحة عن استقامة حالاته شکرت الله
علی [illegible] الی عند ورودها من الذوق والحضور وحمدته علی ما حصل
لدی بعد مطالعتها من البهجة والسرور ثم احتیتها بلسان المحبة
لاجلها وقابلتها ببیان العبودیة والاختصاص لکنی اعرضت عنها فانها
من التصنع والریا کثیر مما سوستنا [illegible] الانشاء و اختصرت علی ما هو
واجب علی الاحبا من وظایف الدعا برب العالمین علوه و بقیه فی

ما شاء ما امکن البقاء والسلام
ابو الفتح اهدانی کتابا مکرما یدل علی اقصی مدارج فضله بر فتح
ابواب المنی فکانما ابی الفتح الا ان یکون مثله فشکرت الله سبحانه
علی ما ذکرنی ولحضرته الجامعة احضرنی قد تکلم باظهار المحبة
وهو خیر متکلم وتقدم بابداء صدق المودة والتفضل للمتقدم
فاقول شاکرا النعمة وذاکرا الکرمه هو الشمس نورا والخلایق کلهم
یریدون ان یحظوا منابع ظله وقاه الله الناس
ودفعه للبر والخیر کله والسلام والاکرام

برادران کامکار شریعت پرور و فرزندان نامدار
فضیلت گستر و امراء بادانش وداد وصدور باعقل وسداد ووزراء
عدالت کیش ونواب صلاح اندیش ومنتسبان پایه سریر خلافت و
مقتبسان انوار مشکوة سلطنت وجلالت ومستفیدان
حوزه علم ودانش وری ومکتسبان حرف فضل وهنر پروری
وسایر انام از خواص وعوام علمهم الله تعالی بمسایل الدین القویم
ووفقهم الله تعالی بالعمل علی الصراط المستقیم بدانند که چون
راهنمای بخت خجسته اثر وپیشوای خرد صیانت مخبر طبع خرده شناس
وذهن دقت اقتباس ما را که بادراک علوم وحکم در ارشاد علم
مالم تکن تعلم مشرف دارد وحجره باطن وکاشانه خاطر قدسی مواطن
ما را در شبستان طلب بانوار مصابیح هدایت وسراج وهاج
درایت روشن داشته کواکب خورشید مناقب ضمیر منیر ما از
مطالع طوالع صواب وثواقب نجم مراتب خاطر خطیر ما چون ماه تابان

بر موافق طوایف طوبی لهم وحسن مآب لایح ولامع است لاجرم همواره
رای ظلمت زدای ما بران مجد و مجتهد است که ابواب شرایع و فعال
بدایع بمقالید من یهد الله فهو المهتد ومفاتیح اجتبیه وهدیه
الی صراط مستقیم انفتاح یابد تا برکات آن ستون دولت واقبال
وشروح عظمت وجلال ما بتحشیه استدامت وتوطیه استقامت
تصحیح وتنقیح یابد وچون پیوسته منتهای همت کامیاب و مدعای
نیت مقترن بصواب مقصور بر آن است که مدارس علم وتقوی و
مجالس درس وفتوی که از امارات دولت مهذب وعلامات آگاهی قلب
قدسی قالب است از شوایب فتور تحریر یافته بتلخیص معانی وتهذیب
مبانی ممتاز گردد وجمعی که بحسن قابلیت ورشاد ویمن صلاحیت
واستعداد آراسته بکریمه الحمد لله الذی فضلنی علی کثیر من عباده رطب
اللسان توانند بود ودر فرجه مباحث مشکل ومسایل معضل بدعوی
بلند انا المدرکون مبادرت توانند نمود بیمن ترتیب وحسن عاطفت
ما استثنا داشته باشند وچون این خصایص در ذات ملکی صفات
عالی جناب نقابت پناه افادت دستگاه افاضل ملاذ فضلا اشعاد
قدوة العلماء المتبحرین زبدة الافاضل المفسرین جامع الاصول و
الفروع حاوی المعقول والمشروع استاد الفضلا بفیضه العمیم
امیر صدر الملة والدین ابراهیم مد الله تعالی فضایله که از مبدا ولقد
آتینا ابراهیم رشده من قبل تا غایت که ذکر مفاخرش بر صحایف هفت
اقلیم از مدلول واذکر فی الکتاب ابراهیم خبر میدهد ومیامن اعتقاد
وماثر استرشادش در امور دینیه از مورد لا نم الوثوق ان ابراهیم

کان امة قانتا لله حنیفا حکایت میکند ظاهر و باهر بود از روی عنایت
بی دریغ امر تدریس مدرسه شریفه بدیعه که نمونه بدیع السموات
والارض واقع کشته بجناب مشار الیه تفویض فرمودیم تا در فضا
جنت آسا ان افادة علوم دینیه و اشاعه فنون یقینیه نموده طلاب
محظوظ و بهره مند کرداند و بطریقی که متعارف و معهود شده
در ایام تحصیل بمدرسه حاضر شده بدرس کتب متداوله اشتغال
نماید منتظر از همکنان انکه امداد و اعانت و تبجیل و احترام ابن
دقیقه نامرعی نکذارند کاشته متولی و متصدیان امور اوقات
مذکوره ایشان را مدرس دانسته وظیفه دستوری ایشان و طلبه
بنوعی که در شرط واقف قرار یافته بی شایبه تنقیص و کسور دهند
فرزندان کیوان قدر کردون اساس

وامرا ملک آرای دولت اقتباس و صدور و قضاة رای خورشید ق
وزرا عقده کشای صواب اندیش و نواب حریم سراپرده اسرار
و حجاب فضای بارکاه سلطنت و اقتدار و سایر منشیان ابواب
خلافت و باقی مقتبسان انوار عنایات از اصول و فروع و وضیع
شریف و صغیر و کبیر ابقاهم الله بدوام العافیه فی خلود الدولة
الوافیه بدانند که چون طالع طوالع همت کردون ارتفاع و دولت
موافقت خورشید شعاع را که اصول فصول ابواب دین و
دولت و کشاف اصناف دقایق ملک و ملت است پیوسته
بتلویح الواح اشاعه فنون ایضاح هل یستوی الذین یعلمون
و یعلمون مشرف و مزین ... برای ... فکر

بکفایت آثر که بوسیله دریوزه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا بمنا قب
قدسی مراتب و علمناه من لدنا علما سرافراز کشته باحیاء مراسم بر و
امتنان و ابجاد مدارس خیر و احسان مامور است بدلالت حکمت
الهی و دلالت قدرت نامتناهی که مفتاح تذکره دولت و منهاج
مقاصد تهذیب معیشت است بناء مدرسه رفیع و قبه منیع که مجمع
علما انام و مرجع فضلا ایام تواند بود بذمت همت اقتدار از واجبات
و فرایض میدانست تا درین ولا که قضا رای نیت و قصوای امنیت
متوجهان بود که از مکمن غیب و مطرح لاریب این رقم بر تخته خاک
نکاشته آید و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بنا برین مقدمات چون مولانا اعظم جامع الفضایل والحکم مولانا
شمس الدین محمد بحرآبادی که مدت مدیدیست که بمحکات دقت
نظر صایب و آداب البحث منطق جید تقریر طایفه تلامذه و زمره — تحریره
طلبه بحظ اوفر و بهره اوفی رسانیده دم از نفحات طیبات انی اعلم
ما لا تعلمون میزند و همیشه حکم حسن افادت و تفهیم لطف بلاغت
و تعلیم او در میان زمانی سبب عتاید همکنان کشته قابلیت تدریس
و افادت آن بقعه شریفه بکمال داشت بمضمون والذین اوتوا
العلم درجات عمل نموده حکم فرمودیم که تدریس یک صفه از ین
مدرسه بدو متعلق باشد تا جناب او از کمال مهارت و صداقت
اوستی دبا فاده علوم دینیه و اشاعه فنون یقینیه اشتغال نموده
دقیقه از دقایق مطالعه و مزاوله نامرعی نکذارند و همکی همت
را بر ترقی و تصاعد مراتب این طایفه کماشته سعی و اهتمام تمام

بجایی آورد بسبیل متولیان ومباشران امور اوقاف انکه مولانا [مشار] الیه را بمباشر این امر دانسته مراسم احترام وقواعد اعزاز واکرام ان بتقدیم رساند وچون بواجبی بدین امر قیام واقدام نماید وظیفه او ومعید وطلبهٔ او را بدستور شرط واقف رسانند دوم

چون مقصود از بناء مدارس خیر واحسان وغرض از ابجاد اماکن قدسی [بنیان] احسان نزد سلاطین کامکار وخواتین ذوی الاقتدار آنست که علماء دانا وفضلاء بلاغت دثار بنظر رافت وعاطفت خسروانه مرفه الحال وفارغ البال با ثار افادهٔ علوم وافاضه فنون اشتغال نمایند تا مثوبات آن بروزگار خجسته اثار عاید ولاحق کردد ومعمار عالی همت خاقانی باحداث مدرسه بدیعیه که مهندس عقل معمار ومدرس خرد خبرت شعار در دقایق زیب وزینت او متحیر تمام دارد موفق کشته منابت خان [مناسب آن] نمود که یکی از علماء دین پرور وفضلاء حکمت کستر دران فضا منبع الارکان بامر افاده اشتغال نماید بنابران حکم فرمودیم که عالیجناب افادت [مآب] معالی نصاب افاضل پناه مکارم دستکاه قدوة العلماء المتبحرین زبدة الفضلاء المنفردین کشاف معضلات الدقایق وحلال المشکلات الحقایق جامع العلوم والحکم قدوة العلماء فی العالم مروج [مذهب] الملة والدین محمد النظامی مد ظله العالی که مولفات خجسته آثار ایشان از اصول وفروع ومدونات فرخنده دثار ایشان از معقول ومشروع ظاهر وباهر است من حیث الاستقلال والانفراد مدرس مدرسه مذکوره [فقط] بوده بدانچه از لوازم آن امر است قیام واقدام نماید وجنانچه از دراست وکمال دانشوری آنجناب متصورست در روابط اشتغال نماید ودو پانزده نفر طالب علم که مختار آنجناب باشند در مدرسه مذکوره بموجب شرط واقف در حوزه درس ایشان مقرر باشد ووظیفه بدستور شرط واقف دهند

فرزندان جوان بخت کامکار وامراء ملک آرای نامدار وصدور رفیع الشان عالی مقدار ووزراء کافی رای کفایت آثار وارکان دین ودولت قویم واعیان ملک وملت مستقیم اصلح الله احوالهم وانجح بالخیر والسعادة آمالهم بدانند که چون همواره اعلای معالم علم دین وارتفاع اعلام علماء شرع متین برای مبین که مصباح رموز دقایق ومفتاح کنوز حقایق است واجب ولازم میدانیم وبسبب دواعی فکر بلند پایه واعالی رای سعادت پیرایه تربیت اصحاب رشد وارباب قابلیت که حصول معانی واستعداد وفور فضایل واستحقاق را علاوه شرف ذاتی کردانیده مفهوم ذکاء فطرت وسلامت خبرت را مصدق علم الانسان ما لم یعلم ساخته اند مقصور ومحصورست بنابران حکم جهان مطاع آفتاب شعاع بمصدر شرف ورود یافت که منصب جلیل القدر تدریس دار السیادهٔ سلطانی که از فواضل صدقات وثوابت خیرات همایون درچهار سوق دار السلطنه هرات بنا یافته بمولانا رکن الدین مسعود که بنجابت حسبی وکسبی وفضایل طبع موروثی ومکتسبی از ارباب فضایل وافضال واصحاب بلاغت وکمال ممتاز است بعلت ذهن نقاد وجودت طبع وقاد ممتاز ومستثنی است مفوض باشد [بدانچه]

اعظم جامع الفضایل الحکم مولانا [illegible]

از حسن افادة وتفهیم ولطف ابلاغ وتعلیم او سزد ارباب استعداد را
محظوظ و بهره ور گرداند و پیوسته بانعقاد حوزهٔ درس و فتوی
ومجلس علم وتقوی مواظبت نموده بمزاوله و مذاکرهٔ نکات دقایق
فنون شرعیه قیام واقدام نماید سبیل متصدیان ومباشران اوقاف
آنکه رعایت جانب مشار الیه را از لوازم دانسته در احترام مشار الیه
دقیقه نامرعی نگذارند واثبات واسقاط معید وطلبه را برای
او موقوف دانسته از سخن وصوابدید او بیرون نروند

سادات وقضاة وموالی واهالی واشراف ومتولیان ومباشران اوقاف
دار السلطنة هرات بدانند که چون محقق فطرت جواد و مدقق رای
قدسی اجتهاد که مربی تلامذه مجالس مدارس درس وفتوی و موحد
مباحث معلحثه معالم عوالم العلماء ورثة الانبیاء است باعلاء لوای
عرش فرسای شریعت غرا و استعلام قوایم سعادت لوازم ملت زهرا
موفق و مؤید گشته پیوسته علو همت دیانت ذمت و سمو نیت
خورشید رویت وارتقاء مدارج علا و انتماء مناسب آمال فضلا
مقصور ومنظور است وترویج وتنسیق مبانی خیرات وتشیید
مآثر مبرات که از نتایج خلوص اعتقاد و عقود اخلاص اصحاب خیر
احسان و ارباب فضل و امتنان بر صحایف روزگار و صفایح لیل
ونهار مسطور است از فواضل توفیقات ابدی و شرایف تشریفات
سرمدی میدانیم بنابر آن بحکم الاطاعة دارد گشت که مولانا اعظم
اعلم مولانا قطب الدین محمد ازکی که مدتی تمادی باکتساب اصناف
علوم دینیه واستحصال اقسام فنون یقینیه در مواقف دانشوری و
مطالع فضل گستری مراسم اجتهاد وقواعد جد واستبداد بجای آورده
بر تنقیح مزایق روایات وتحقیق مسالک مختلفات اشتهار واعتبار
دارد مدرس مدرسه امیر محمد سلطانشاه بوده بافادهٔ علوم از
اصول وفروع واشاعهٔ فنون از منقول ومشروع اشتغال نماید
وشفقت ارباب تعلم واصحاب تفهیم را بر ذمهٔ خود متحتم دانسته دقایق
حسن تعلیم ومراسم بلاغت وتفهیم را بجای آورد سبیل همگنان آنکه
او را مدرس انجا دانسته شرایط اعزاز واحترام او بتقدیم رسانند
ودر تعظیم وتبجیل او کوشیده اثبات واسقاط طلبه را مفوض برای
او دانند وچون بواجبی بلوازم این امر قیام نماید وظیفه بدستور سابق
واقف واستمرار باد وطلبه او رسانیده چیزی قاصر ومنکسر
بگردانند ومداخل اوقات مذکوره را بوقوف وشعور او بمصارف شرعیه آن رسانند

ان کنت تقبل نصحی غیر متهم ملأت سمعک من نصح وانذار
نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

معلوم باد که چون زاغ و زغن جهت آسایش تن وراحت بدن نظر
پستی داشتند و بساقطات ارضی راضی گشتند لاجرم در نظر
مردم خوار و بچشم اعتبار بیوقار آمدند و باز که جوع و تعب اختیار
کرد و کوه وصحرا ببال همت و جناح اهتمام مشقت بر پیمود بمخاطره
سعی واجتهاد تند بمطالب اصطیاد نمود دست نشین سلاطین و
پادشاه طایران روی زمین شد * ومن طلب العلی من غیر کد

اَضَاعَ العُمُرَ فِي طَلَبِ المُحَالِ وهرچند عزیز دُرر نصیحت در سلک
عبارت و فصاحت کشیده میشود و سیه کمیت قلم در میدان شفقت
تند میدود در نظر آن فرزند قیمتی ندارد و بر وفق مقتضای آن در
عمل نمی آرد اذا لم يكن للمرء عين صحيحة فلا غرو ان يرتاب والصبح مسفر
وچنین بتحقیق پیوسته که چند روز در ناصیهٔ احوال او آثار سعی
مینموده حقا که باستماع این خبر مسرت اثر اقشاب محبت و فرحت
از مطالع دل طالع بود و درین وقت که شروع در محاربه سنگین و تسخیر
بحور و بر آن کشور شده است با وجود کثرت مهام از استماع عدم
اهتمام او انواع نقوش غم و ملال بر صفحهٔ صحیفه بالظهور یافت و در
حالت کلال بر سبیل استعجال این رقم مسطور گشت

دولت همه از خدای بیچون آید تا در حق هر بنده نظر چون آید

والسلام على من اتبع الهدى

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند که پیش تیر بلاها سپر تواند بود
بآرزو و هوس بر نیاید این معنی بآب دیده و خون جگر تواند بود

هر آنکه رقم سعادت بر جبههٔ جان او مکتوب است مرارت مشقت
طلب در مذاقش مانند آب حیات لذیذ و مطلوب است و بیاض و سواد
کتاب در نظر بصیرش چون رخسار و خط ماه رخان محبوب و مرغوب
زیرا که عظمت جاه یوسف باحتمال مشقت چاه مشروط است و ظهور
و اشراق مهر و استیلاء او بر عالم از سریر سپهر بکثرت حرکت و صفرت منوط
در نامهٔ سعادت خود در مند عشق بیداغ محنتی رقم دولتی نیافت
مقصود از ترتیب این مقدمه و ترکیب این مبانی محکمه آنست که قبل از

استماع افتاده بود که آن فرزند دایما در کسب و ادب و آداب سعی و طلب
سرسبز و شاداب میدارد و باران دموع بادامهٔ عام و خشوع
بر چمن سینه متواتر می بارد تا ثمرهٔ علم و ادب را از نهال بال بدست
اقبال بچیند و دست امداد در گردن عروس ناموس حمایل پیوند
حقا که غنچهٔ دل در گلبن تن بنسیم این خبر شکفته گشت و گرد ملال
از رخسارهٔ خاطر بروبال شکر حق متعال رفته آمد فاما درین
وقت بخلاف آن خبری رسید که فرح تبرج مبدل گشت و دیده
امید از رمال ملال مترمل آمد و نزدیک بود که لوح دل را از حرف
دوستداری بآب بیزاری محو گرداند و فکر اصلاح و ذکر نجاح
او محض خطا و عین سهو داند اما دست شفقت ابوت دامن
دل نگذاشت بنا برین کلمهٔ چند از روی نصحت بر جهاز و بیاض

اگر قبول کنی دست بر دری و رستی ز پای بند طلسمات نفس حیوانی
وگرنه مورد این القمه را ست آماده بخانقاه خرد معدها لقائی

و اگر عارض مطیر شفقت این والد شجرهٔ وجود او را بر شحات تربیت
و نصیحت سیراب نگرداند در کومگاه خذلان سوختهٔ تاب حرمان
گردد اکنون اگر رضای خدا و خشنودی این والد میخواهد باید
که ابواب فتوح سعادت بدست جد و اجتهاد بگشاید و غبار خیال
کسل و اهمال از نظرگاه دل بجاروب سعی و اهتمام بروبد و شب
و روز در طلب علم و ادب چون نجوم چشم باز و مانند خورشید
در تک و تاز باشد فقل للمرجي معالي الامور بغير اجتهاد رجوت المحالات
تا در سپهر کواکب مناقب نیز اعظم آید و فصوص مسایل که در خاتم

دل هر کو رست رشک دراری بنجوم محسود خزاین وکنوز دانند
واین معنی را در تیز بازار روزکار بعند دکان افتخار
جز روی اهل سعادت کمان مبر   آینه که جهره نماید در وظف
زیرا که فضایل در عنفوان شباب وایام بلوغ عین فرض است
وقبل از تلاطم بحار اشتغال وتراکم اشجار آمال دولت اشتغال
بتحصیل علم وکمال غنیمت محض که قیل بادروا بتعلیم الاطفال قبل
تراکم الاشتغال لان الفرصة سیف والزمان ضیف .
ان الکبیر اذا تناهت سنه   اعیت ریاضته علی الرواض
زینهار هوشیار باش وجون جماعت وشاب وطایفه اوباش ایام
شباب خراب مکن زانکس که بند عقل بسمع رضا نشنید پل پیش از ان
بست که سیلاب در رسید همیشه در تحصیل کمالات مجد باد وتوفیق
الهی معین وممد امین
شواهق جبال علو همت از ان عالیترست که جز باقدام توفیق وکمال
اقدام بذروه وسنام آن توان رسید وسرادق رواق دولت و
اقبال از ان بلندتر که طایران هوس وخیال برقباب کنگرات وا همال
پیرامون شرفات آن توانند پرید   مقام عشق بس عالیست هوسی همتی باید
که نتوان بر جناب طوری شدن بی همت والا . وهر کس که در صف
تحصیل کمال در آید باید که حروف مقطعه لوح بالش محطوط الحسام
تعب ومنقوط از سنان مشارق طلب باشد   فکل فتی فی الحرب فوق
جبینه   من السیف سطر بالاسنة معجم   تا از مرکبات آن حروف
امجاد مراتب ومناقب آبا واجداد تواند خواند وکلک مدحت وثنا

ادب آموز
بر صفایح خاطر عقلا بنام او ثبت باید راند   میراث پدر رخواهی علم و
ادب آموز کین مال پدر خرج توان کرد بده روز   وآن بی عقل پر مدت دو سال
هنوز کافیه باختتام نرسانیده در ین وقت کتابتی که فرستاده است
کتابت آن بعد از مشق مدت دو ماه کامل است وعبارتش از ان
بعضی افاضل وا زآیند کان زجان محقق کشته که آن غافل ذاهل
تخم تعطل وتکاسل در زمین دل کشته است واذیال همت بر خاک
هوان وزمین اضاعت حرمت فرو هشته   دهد کاهلی هر کسی را کزند
در دانش وروزی او در بر بند   ترا جون نباشد غم کار خویش غم تو ندارد
کسی از تو بیش   جون او رقم غیرت از لوح خاطر آب نبی با کی شسته است
ونهال آمال که مثمر شقاوضلالتست در جمن بال او رسته یقین
داند که بخلاف ماضی سنابل محبت وتراضی که در مزرعه ضمیر مزروع
بود بداس قنوط و یاس مقطوع خواهد شد
تخمی که در ولای تو کشتیم خاک خورد   دیکی که در هوای تو پختیم خام شد
اکر بعد از ین اعلام اهتمامش باوج عیوق نرسد سابق میدان
رهان عقوق خواهد بود و بدست جهالت واهمال شاخ شجره
اقبال خویش بریده باشد و میل حرمان در دیده جان کشیده اکنون
جشم بر راه انتظار بسته وکوش امید در طلب استماع اخبار که بعد
از ین از السنه صادر ووارده میشود واز قلم مخلصان محبت
توام جه مرفوع میکردد می باید که خود را از بند لهو ولعب وا رهاند
وملاحظه پیری این جانب کرده کسب علم وادب بر ذمت همت
واجب داند هرجه در دنیا خیالات آن بود بی کمان را ه وضالات آن بود

زانکه هر چیزی که سودای تواست   وان یقین کان نقد فردای تواست

جاء البشیر مبشراً القدومه   فملیت من قول البشیر سروراً

ازین بشارت خرم که ناگهان آمد   هزار جان غمین گشته شادمان آمد

حامه نامه بلسان ترجمان خامه خبر قدوم مسرت ملزوم فرزندی

ارجمندی در صدف کمال نهال باغ اقبال مقسم اقسام فضایل مصدر

افعال افاضل المشرف بمجاورة حضرتی الحرمین الشریفین الراقی

من مدارك العلم الی ارایك الشهود و العین کمال الملة و الدین حسین

لا زال التأیید عضاده معانقة لعرایس حصول آمال و دُرر مآرب

منظمة فی سلك الاختیار علی مقتضی بالدار دریجه آذان بمسامع جان

رسانید عمر ماضی چو خبر یافت باستقبالش حالی از کوی عدم سوی

وجود آمد باز از استماع این خبر مسیرت اثر قمری لسان در قفص دهان

بشکر حضرت منان بسرا و حسینی مترنم آمد و از نسیم امید اقتران

در اقرب زمان غنچه از دیاد مسیرت بر گلبن دل متبسم گردید   وابرح ما

الشوق یوماً اذا دنت الخیام من الخیام   وعده وصل چون شود نزدیك

آتش شوق تیزتر گردد   و بلبل نفس و جان مقال بنسیم شمال قرب و امال

و تبسم ورد مراد بالشعبات جهاز نیاز مترنم

حمامة مرغی حویة الجند للتسجیع   فانت برای من سُعاد و مسمع

می باید سمند ناد بای عزیمت زیر ران همت آورده بی توقف و اِمهال

عنان توجه بصوب بشکوظفر اثر معطوف گردانند و این جانب را مع

جمیع الاقارب بدیدار خورشید مناقب الی الدرجة القصوی من

المراتب مسعوف دارند امید واثق است که شراقت وصال آن ملک خصال

مژده فتح قلعه کهبلیه باشد و میمنت قدوم آن فرزند و فتح سنکین

سرچون قدوم جعفر و فتح خیبر از اتفاقات حسنه در خاطر دقیق

که مقدمتین علم و عبادتش منتج اتم صنوف سعادت آید شجره طیبه

کمالش مثمر باکوره بلجا اقبال بمحمد و آله خیر آل

لا زال معلمه من مشاعیه شاکرا و لسان القلم

لاجتهاده عند اهل وداده ذاکرا عریضه که آن فرزند فرستاده بود واصل

شده و اطلاع بر مضمون آن حاصل آنچه در باب سعی و اجتهاد بر وفق

منی و تکرار درس گاهی لفظا و گاهی معنی و معنی و اظهار افتخار و تصور

تنجه ایام فرزند کار بارز نموده بود بتمام معلوم شد یقین داند که هی

کاور لقوت مدد کو و غیرت محرك باشد و فرزند اینجانب و دیست

توابع از دامن حال او مجانب بایستی که تا امروز او را علوم ادبی در

حوزه حصول موصول بودی و در ین حین بقراءت شرح شمسی قطبی

و حاشیه موصول   علی قدر اهل العزم تأتی العزایم   و تأتی علی

قدر الکرام المکارم   و تکبر فی عین الصغیر صغارها   و تصغیر فی

عین العظیم العظایم   سبحان الله که شخصی بر یدعزش در میدان

یازده سالگی قدم زند و تمام مقصود و مطلوب بعبارت مرغوب

و خط خوب نوشتن نتواند یقین داند که از نوادی کمال نوع انسانی

در مراحل بوادی خمول و نسیان نا رل خواهد بود و عسکر ممات

بر لشکر حیاتش بطریق اولویت تقدم خواهد نمود چنان باید که حروف

سعادت و اقبال از جبین افعال و اقوال او مقروء باشد و مصحف

کمال و شرفش بالسنهٔ عام و خاص متلو و دُرّ وجودش در سلک آبا
و اجداد منتظم و در مضمار کسب فضایل بر اقران زمان مقدم
کان علی عرنینه وجبینه   شعاعین لاحا من سماک و فرقد
هو التابع التالی اباه کما تلا   ابوه اباه سید او ابن سید
نه آنکه جهل و لعب را بر علم و ادب راجح داند و غرض خود را بنوک
قلم بر صفحهٔ بیاض نوشتن نتواند فکیف تنال المجد و الجسم فارغ
و کیف تنال الحمد و العقل ضایع   اگر قمر کاخ وجودش نشیمن طایر
دولت بودی از بیضهٔ همتش نتایج حصول آمال در قسمت فضای
اقبال پرواز نمودی   هر شکمی حاملهٔ راز نیست
در مکسی حوصلهٔ باز نیست   اما افسوس و هزار افسوس که
که ناگهان از عروج منحرف کرد و شیر اجل دهان امل باز کرد تا آهوی
ناتوان جان از چنگ او خلاص نیابد   و اذا المنیة انشبت اظفارها
الفیت کل تمیمة لا تنفع   مصداق این مقال پادرخال مخدوم
شیخ الاسلام سعید غریب شهید رضی الحق و الدین علیه الرحمة
و الرضوان نظر فرمای و چشم عبرت بگشای که بعد از اداء حج اسلام
و زیارت پیغمبر علیه الصلوة و السلام بر سجاده بر جاده نیاز نشسته
بود و در مقام وحدت در خلوت خانهٔ لی مع الله وقت زبان بکلمه
لا اله الا الله بگشاده و تسبیح یسبحون بالغدو و الاصال که ورد
بر میان دل و جان بسته و چشم بر دریچهٔ اجل که الموت تحفة المؤمن
نهاده و گوش بر فرمان یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة که ناگاه مرغ روحش با ملایکه ملکوت در پرواز شد

یشاؤن
و جان نازنین او فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بمقام لهم ما
فیها و لدینا مزید فرود آمد آیا و لو نفع التاوه مغرما   لملأت بیداء
تاوهها   فریاد که سرو بوستان ولایت فرو شکفت و گلبن باغ کرامت
فرو ریخت ماه آسمان سعادت در ابر محاق گرفتار آمد و آفتاب سپهر
حکومت در عقدهٔ کسوف ماند بساط نشاط آن خلاصهٔ سلاطین
مشایخ جام بحکم کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال طی شد
فلو کان فی الدنیا بقاء لساکنها   لکان رسول الله فیها مخلدا
و من احد ینجی من الموت سالما   فان المنایا قد اصابت محمدا
هر چند بر قضیهٔ مشهور کل نفس ذائقة الموت   فلک سبیل
لیس فیها من نعید   از منزل فانی بخلد جاوید رفت   و ما الموت
الا رحلة غیر انها   من المنزل الفانی الی المنزل الباقی   اما
او کوه حلم بود که برخاست از جهان   بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک
و ما کان قیس هلکه هلک واحد   و لکنه بنیان قوم تهدما
سما نادر و نشان مزار و مقام متبرک آن جام منزلت نور آفتاب در شب
ظلام که   و یعرف قدر الشمس بعد غروبها   مقدار آفتاب ندانند
مردمان   تا نور او نگردد از آسمان جدا   و آنگاه قدر او بشناسند
بر زمین که آید شب و پدید شود بر فلک سها   روزگار غدار از حسد
بر جان نفیس حسد برد و فلک ناسازگار از لئیمی قصد چنین کریمی نمود
الدهر اعدی و اللیالی انکد   المشوم من ان یعیش لاهلها ابد احمد
قصدک یا زمان راتب نفیسها   بخلا بمثلک و النفایس تقصد
لو کان نار لک الزمان لاهله   اتنا الزمان علی الغریب یحسد

دریغا که لجام خام که همیشه املاکن مردان و پیشه شیران و میدان زنده
فیلان حضرت ملک رمان بوده است ضایع و عاطل ماند
وافردت سهما فی الکنانة واحدا — سیرمی به و یکسر السهم کاسر
اکر اغراض فاسده مرتفع نکردد ازین طایفه و طبقه کسی باستحقاق بر
سجاده بر سجاده احمدی نه نشیند — یا طالبا من ذا الزمان شبیهه
هیهات کلفت الزمان محالا — و آما علی الاخوان بعدک انهم
ذات البعول تبدل الابدالا — آری هیچ آدمی را حق تعالی از غم کلی
نجات نداده و از رحمتی بی نصیب نکذاشته
کو آن دلی که خسته دل از زخم خار نیست — کو مستی که عاقبت از خمار نیست
کو آن دلی که از غم کیتی نکشت خون — یا دیده که از غمش اشکبار نیست
ای عاقل از جهان نه ترا هست عقل و هوش — دل بر جهان منه که جهان پایدار نیست
آری چه توان نما شاء الله کان — بدست ملجا ازین حل و عقد چیزی نیست
بعیش ناخوش حرش که رضا دهیم رواست هر چند واقعه کبری و
داهیه عظمی بود بما بحکم انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
اللهم صبرا کویان — خلقنا رجالا للتصبر والاسی — وتلک الغوانی
للبکا والمآتم — مرد باید که حکم سرخته دار باشد نه همانا که چنین
مردی او ان باشد امید بنصرت الهی که الا ان نصر الله قریب چنانست
که من حیث لا یحتسب بحکم ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او
مثلها شمعی که فرو مرد بر افروزد باز — وخاندان احمدی در دودمان زنده
فیلی را حق تعالی دولت نو کرامت فرماید و از کره کشای کن فیکون
عقده مشکل بکشاید و عروس نوید ان نمن علی الذین استضعفوا

فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین از پرده اللیل الصبح تفریج
نماید و سر تسلیم — وقد علمت ربیعة بل نزار — بانا الناس فی الناس
الزنانی سر از کریبان — بنو احمد عین و نحن سوادها
علی رغم من یا بی وانتم قذاتها — بر زند و مفهوم — فبقی علی وجه البسیطة واحد
فهو المراد وانت ذلک الواحد — مفسر منطوق سلطان اهل
فضل و برهان اهل فقه — هستم ابو المکارم و ابن مطهر کردد و نعرات
انی وان کان قومی فی الوری علما — فاننی علم فی ذلک العلم بمخوق
حیوق رساند — وانکه غلام من که بود کیقباد و جم بعد ازین سجدات
شکر ادا نماید که کوید الحمد لله کثیرا طیبا مبارکا فیه والحمد لله
دایما ابدا و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و صحبه الاکرمین

این چمن باغ که کل پهلوی خار درو رست — نیست یکدل که نه زان خار فکار است
بر مرایای خاطر ارباب عقل و دین و خبایای ضمایر اصحاب کشف و یقین
مستور و محجوب نباشد که مقصد اسنی و مطلب اعلی از ایجاد
سکان عالم وجود و قطان مجامع شهود جز ارتقاء مدارج وصال
حقیقی و استعلاء معارج اتصال یقینی نمی تواند بود و نزد این طایفه
جلیله این مراد را هیچ مانع و معاندی جز قید ابدان ظلمانی و حجب انسانی نیست
حجاب چهره جان می شود غبار تنم — خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم
فنا برین مقدمه هرگاه همای همت صاحب دولتی بمضمون فهو
فی عیشة راضیة فی جنة عالیة زوایای فردوس برین را نشیمن سازد
جز با نهدام ترکیب بشری میسر نکردد مونا این قضیه انکه درین
لا

بمسامع رسید که جناب عرفان شعار هدایت آثار زینت بخش المشایخ سلالة
الاقطاب شیخ زین الدین محمد که از جمله اخوان نامدار و اصحاب عالیمقدار
شیوه انس و رتبه قرب بعالی جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی پیشتر
داشته قصد عالم ناسوت و لاهوت کرده جناب عالیمقدار مشار الیه
و سایر اخوان و خلان باتش فراق سوخته و افروخته اند عاقبت بحکم لکل
اجل کتاب روزنامهٔ حیاتش بانجام رسید و رقم کل من علیها فان بر
صحیفهٔ زندگانی او کشته   فلک را زین عجبتر نیست کاری
که یاری را جدا سازد ز یاری   امید آنکه آن مقدار که جناب مرحومی
مشار الیه در سایهٔ بلند پایهٔ ان المتقین فی جنات و عیون بآب سرچشمهٔ
وصال سیراب باشند سایهٔ وجود شریف آنجناب که موجب انتظام مهام
الخلق و آمال است بر سر ارباب فقر و نیاز مخلد و ممهد باشد

او رفت و گذشت زین گذرگاه   و آن کیست که نگذرد ازین راه
راهیست عدم که هر که هستند   از آفت قطع او نرستند
جاوید بهشت جای بادش   جا در حرم خدای بادش

هر صبح که استاد فطرت تیغ زرنشان
را بر چرخ کشد غرض از آن آتش انگیزی نیست بلکه خونریزی تا از آن
[illegible] فلک را سوزد و بخون نسرین سپهر چهرهٔ شفق را فروزد و هر
شام که صیاد خلقت خون تذرو سپهر ابلق را بریزد مراد از آن رنگ
انگیزی است بلکه شعله انگیزی تا از رنگ آن روضه امید را افروخته
و از عکس این بیشه حیات را سوخته دارد در بیشهٔ غم فرسوده دهر
هیچ نهال نیافت که بر تیشهٔ زهرآلود چرخ از کمال زوال نیافت کدام درخت

نبوش میوه شهد آیین سر کشید که نیش ارهٔ کین نچشید و کدام میوه تن
درست شاخ درخت را مسکن ساخت که سنگ طمعش خسته کرده
نینداخت غرض آنکه هیچ کس از گرداب دوران زورق حیات بساحل
نجات نرسانید که در بیشهٔ ظلم پیشهٔ او سرگردان و گرفتار نماند و اگر
این مقدمه را مثلی

صبح سر برهنه از سپهر کبود پوش خراشیده روی ظاهر گشت
و آفتاب سرگردان از فلک سرگشته با دل پر آتش طالع شد رشتهٔ زمان
گیسوی شب را دوران ماتم بریده و موی بریدن در مصیبت غریب نیست
دست زمان پیراهن زر رقعهٔ فلک را از جیب تا دامن فرو درید جامه
دریدن در تعزیت عجب نیست   دریغ و درد که خورشید آسمان کمال
غروب کرد از اوج شرف ببرج زوال   همای روح شریفش گشاد بال و برفت
ازین نشیمن فانی بآشیان وصال   افسوس از آن نهال گلشن کامرانی
که در اول نوبهار جوانی بخزان اجل پژمرده شد و دریغ از آن چشمهٔ آب
زندگانی که بصرصر اجل ناگهانی چون نفس زمهریر افسرده گشت
از باغ ناز رفتن سروی چنین دریغ   گنجی چنین نهفته بزیر زمین دریغ
دریغ از ماه رخسارش که بر سپهر شباب رشک آفتاب عالمتاب بود
بیش از آنکه عرصهٔ جهان را با شعشعهٔ ظهور روشن سازد بمحاق نیستی
گرفتار گشت و افسوس از چشمهٔ حیات فایض البرکاتش که منبع رشحات
جود و جلال بود قبل از آنکه متعطشان بوادی حسرت را سیراب گرداند
تشنگان هلاک مکدر شد   دریغا که پژمرده شد ناگهانی
گل باغ دولت بروز جوانی

از مجلس دار الله

بمحفل جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود و خطاب عالیه
ملکوت را بر منازل فانیهٔ ناسوت اختیار فرمود عاقبت از
سر زندگی عاریتی برخاست و منزل بل احیاء عند ربهم بمقدم
مکرم خود بیاراست رخت ازین منزل فانی بربست و طرب خانهٔ باقی بنشست

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست / در حق او گمان ثبات و بقا خطاست
مشکل تر آنکه گردون مثل روزگار / روزی دو مهلتی بدهد گوئی بقاست
واثق مشو بعمر که در خواب غفلت است / آنکس که چاره ساز الش کار مشکلاست
جون طینت تو محنت و حسرت سرشته اند / گر وحشت و طیره بر تو بگویند هم رواست
نی نی ازین میانه تو مخصوص نیستی / در دهر که بگوئی بهمین داغ مبتلاست
از سنگ گیر پند و مگو کان تو تنهاست / وز کوه ناله مخواه و ببین گر کجا صداست

عالیجناب شریعت مآب طریقت قباب اخوت مآب مروت مناب
فتوت نصاب مخدوم الاعاظم والاعالی منبع المکارم والمعالی خلاصة
الفضلاء والعلماء نقاوة العرفاء والحکماء انسان عین العنایة
الازلیة مظهر الکمالات العلمیة والعملیة نظام سلسلة الحقایق
احد اهل الدقایق وارث اعمار قضاة اسلام شعار و ولاة الها
دثار بدانند که از خبر واقعه جدید و حادثهٔ شدید یعنی مرحوم
سعید و فوت مخدوم حمید بسی الم بخاطر رسید و آتش
دل زبانه کشید آری تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود
همه را عاقبت کار همین خواهد بود القبر باب وکل الناس داخله
والموت کاس وکل الناس شاربه مرگ زهریست که باید چشید و فنا

قهریست که می باید کشید هم جزع بی فایده است و هم فزع بی قاعده

ای دل جهان محل ثبات و قرار نیست / دست از جهان بدار که او پایدار نیست
بنشین بآستان رضا چون به هیچ باب / کس را درون پردهٔ تقدیر بار نیست
ما بندگان و اوست خداوندگار ما / با کار او مرا و ترا هیچ کار نیست

واگر شاهباز جان اسیر عالم ملکوت هوس باشد و رفتن نفس بگسستن
قفس باشد و در مذهب طالبان طریق فنا و مشرب شاربان رحیق
بقا مرگ دولتی است از حد وصف برون و از مرتبه شرح فزون
انا لله وانا الیه راجعون چون اندیشه از ملال خاطر بود سخن
بدعا نمود درخور عمر و جاه که در مسند قضاست / مکتوب عمر تو بدرازی مسجل است

ختم

الله ابقاك للدنيا والدين ولا اخلاك عن عز و تمكين اگر زسابق قضا حضرت
مالك الملك عز و علا بمقتضاء تؤتي الملك من تشاء و فحوای آیة ان
مع العسر يسرا جهان اقتضاء نمودی که سریر سلطنت و جهانداری
و مستقر عظمت و کامکاری بفر دولت شاهنشاهی حضرت آلهی آفتاب
عاطفت نامتناهی ماه رایت پادشاهی کتابه علم شهنشاهی
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب که باد عرصهٔ مملکتش زماه تا ماهی
سلطان ملوک اسلام مالك رقاب الانام ناصب لواء المعدلت
فی الآفاق وارث سریر السلطنة بالاستحقاق ملك ملك جاه تمدن
شاه فلك رفعت بارگاه مظهر انوار رافت آله ملجا و ملاذ ارباب
دولت و انتباه خجسته رایت و رای ستوده نام و نشان بزرگ همت

وقدر بلند و افسر جاه حافظ بلاد و واهب تلاد آفتاب دین و دولت
آسمان عدل و داد قامع ذوی البغی والعناد مهر سپهر سلطنت بحر
محیط مکرمت زیب سریر خلافت فلک محل ملک طبع مشتری
طلعت آفتاب اوج دولت سایهٔ لطف آله داور دانا منش اسکندر
جم بارگاه مظهر فتح و ظفر پیرایهٔ فضل و هنر نازش تیغ و قلم آرایش
دیهیم فلکاه مملکت بخش جهان پرور غیاث ملک و دین شاه کیوان
قدر گردون رتبت انجم سپاه خلد الله زمان معدلته و شید ارکان
دولته زیب و زینت گیرد و نظام و انتظام پذیرد و خاتم دولت و دین
و نگین تمکین آن خلاصهٔ سلاطین روی زمین آراسته گردد و افسر
ملک و ملت بیمن دولت آن صاحب دولت ابهت و عظمت از
سر گیرد و نسیم معدلت و انصاف و مرحمت و اشفاق آن ملجاء
ملاذ اشراف اطراف و اکناف غبار و داد شاه از چهرهٔ روزگار برد
و سحاب رافت و رحمت آن جم رتبت نوایر فتن زمان و محن دوران
را تسکین بخشد ناوک حادثه دلدوز و شعلهٔ نایرهٔ جگرسوز قضیه
مضی سلیمان فانخل الشیاطین بکی علیه العطایا والصلات کان
بکی علیه الرعایا والسلاطین بعز الکرایت دولت سلطان
سعید مغفور مبرور سقاه الله صوب رضوانه و کساه ثوب
غفرانه سر ازین عالم فرو نیاورده رفت تا عالمی دیگر گیرد و پای بر
سر چندین قلاع نهاده و نهضت نمود تا لحیات باقی بدست آرد گرد
از بنیاد عالم و دود از نهاد بنی آدم بر آورد و مع هذا زمین چون
آسمان در اضطراب است و آسمان چون زمین در انقلاب شرع و

اسلام مضاب و اسلامیان را دیدها پر آب و جگرها کباب و فی کل بیت
زتر و عدیل شدی شکسته گشت که تا دور روزگار در گوش طاس
چرخ بماند از آن طنین سری از آن نایره و حری از آن نایبهٔ بقیة الاسلام
خوارزم رسید مبیت و لولو حالت نشو و صد منزلزل یوم
ینفخ فی الصور مشاهده افتاد و چند کرت محیط افلاک بر بسیط
خاک بدستیاری هوا چون سینهٔ اهل هوا و ولای آن بار یافته
جناب خالق ممتنا انار الله برهانه و ثقل بالمیزان میزانه آتش
باری کرد چنانچه جماعت آینده کان مشاهده کرده عرض خواهند نمود
و چیحون پر خون که بهر سال درین فصل چون فساد دولت روز افزون
از پای تا سر همه در بند آهن بودی امسال چون چشم شاه دیدهٔ
موالی و اهالی و اکابر و اعالی بلکه سایر بندگان باری سایر و جاری است
دریغ شرع پیمبر دریغ دین آله   دریغ حشمت ایمان و حرمت اسلام
چاره نیست درین مسئله الا التسلیم با قضا بر نمی توان آمد با قدر بر
نمی توان آمیخت مع ذلک لله الحمد استان عظمت اشیان آن نو رحدیقهٔ
سلطنت و جهانداری و نو رحدیقهٔ مکرمت و شهریاری ملجا و
ملاذ عالمیان مرجع و معاذ اسلامیان است و درگاه جهان پناه آن
سایهٔ حضرت آله و متمکن متکای السلطان ظل الله مظهر عنایت
ایزدی و منبع کرامت سرمدی است   ایزدش در حفظ خود
پاینده دار   اگر آفتاب دولت لایزال الی المغرب اول الغروب نموده
اسمان معالی او بنتا ز مشرق جلال تابان باد   و اگر عین الحیوة
ریاض اسلام بنزهت آباد حیاض دار السلام پیوست بحر محیط آن

برکزیده واهب العطیات و برکشیده رفیع الدرجات بی پایان باد
اکر مهر سپهر سلطنت در نقاب حجاب سحاب اجل متواری کردید اختر
برج سعادت ازلی از افق دولت لم یزلی مدی الازمان والاعصار
طالع باد و اکر باز بلند پرواز ساعد سلطنت از فضای عالم ملک در
حظایر قدس آشیان ساخت فر اقبال پر بال همای همایون دولت
روز افزون بر جهانیان مدة الدهر مستفیض و شایع باد

اکر چرخ در کشت محور بپا باد — محیط ار ز حل یافت مرکز بجا باد
ور از تند بادی درختی در افتاد — چه تدبیر سرو سهی را بقا باد

در چنین احوال و اهوال جز طریق مصابرت و احتمال راه چه سمت
محال آرد مجال نیست — تا جهان هست چنین بود و چنین خواهد بود
عاقبت کار چنین خواهد بود — سر الحمد که در اندک مدت و سهل فرصت
صیت معدلت آن صاحب دولت خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی امره
و شانه باطراف و اکناف جهان رسیده و خاص و عام ایام بدعا و ثنا
آن شایسته حضرت عزت و هوا و ولای آن آفتاب سپهر عاطفت زبان
کشاده و میان بسته مقبل ز سر رغبت و بدبخت بناکام یقین که
همکی همت بر نصرت اسلام و رفاه انام و تربیت علما و تقویت ضعفا
و آرامش بلاد و آسایش عباد و قمع اعادی و حساد و قلع اهل ظلم و
فساد و تمهید قواعد شریعت و تشیید مبانی دولت و امضای اوامر
حضرت و اغضای جرایم اصحاب ندامت و حیرت مصروف خواهند
داشت و فرصت دولت غنیمت شمرده همه خلق آن معنی را امید
وارند و حصول آن امنیت را به صد انتظار

جدت چو بنای ما ز ظلم نشست — عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر قد تو قبای ملک آمده چست — هان تا چه کنی که نوبت دولت تست
ارادت و دلخواه بلکه واجب و لازم بی شبهه و اشتباه آن بود که در
سلک سایر عبید و خدام شرف انتظام یافته باقامت مراسم تهنیت
جلوس سریر مملکت بیمن طلعت آن سلطنت منزلت قیام نمودی
و در روضه متبرکه آن صاحب قران ماضی انار الله برهانه وظایف
ختمات و دعوات باداء رسانیدی اما احراز امنیت را شرایط
استطاعت مفقود بود بر رواتب دعاء دولت روز افزون مواظبت
نموده بلعل و عسی روزکار میکذرانید — تا سر هر کدام شب آبستن آن روز بود
با آنکه در خاک نهاده چون توانم دیدن — آنکس که مرا ز خاک برداشته بود
بلکه بزبان نیز چه کویند — نور الله قبره کویم — خلد الله ملکه کفته باقی
جنان شایع شده که کافه عبید را خط بیزاری داده و داغ آزادی
نهاده و ذخایر و نفایس موروث را بوزبار از کرم وجود در من یزید
وصاف آورده و در نظر با ذرات هوا برداشته و هباء منثورا
انکاشته اوهام کوناکون در خاطر محزون این بنده قدیم راه می یافت
که مبادا چون سایر عبید التفات مرسوم کردد — بیزارم از ازین
آزادم از آن آزادی — من خود نه آنم کز تو خلاصی باید — لیک دل
بد اندیش بود انشاء الله تعالی از عالم غیب لطیفه که متضمن احراز
دولت وصول بآستان سلطنت آشیان باشد فایض کردد
امانی و نهایت سعادت این جهانی بران مقصور ست و لمن حضرت
عزت آناء اللیل و اطراف النهار بتضرع و ابتهال تیسیر اسباب آن مسئول

چون
ومامول طلب مینماید دولت آن دولت است وکار آن کار حالا
بواسطهٔ هجوم لشکر سرما و وفود قافلهٔ شتا نمکین غنچهٔ امید آن
دولت را دو سه روزی تاخیر افتاد مفخر الحاج والحرم خواجه تاج
الدین حاجری صحبتهٔ السلام بعنایت باری عز اسمه باعث گشت که
مقتضی بسعادت تقبیل آستان اسمان رفعت خواهد گشت تا وظیفه
عبودیت وعنایت بی غایت حضرت عزت که اسباب احراز چنان
دولتی عظیم وموهبتی جسیم باسانی دست دهد وما ذلك علی الله
بعزیز امید هست که عنقریب رخصت یافته مراجعت نموده اخبار
سار انتظام امور دولت که دو تزاید باد برساند
مگر بجان رمقی از حیات باز دهد مگو بدیده خیال ز خواب باز آرد
از خجالت ابرام یضیق صدری ولا ینطلق لسانی اما حکم شوریده
حال را نبود معتبر سخن بالنکه انچه از دولتخواهی واختصاص که در
باطن حقیر این فقیر هست از هزار یکی واز بسیار اندکی مقدور تقریر
بیان ومیسور تحریر بیان نیست مع ذلك سلوك طریق اختصار
باد بکلا یقصر عمر تو دراز باد وبرین ختم شد سخن بیرون نهم دره
اختصار بای ایزد تبارك وتعالی ظلال معدلت آن اهتاب رافت
وعاطفت را بر جهانیان تا منقرض زمان پاینده دارد وافتاب
دولت آن سایهٔ حضرت یزدان را بر سر عالمیان نامتناهی دوران
تابنده بحق الحق وذریه طوطی روح شریفش از قفس بدن بجانب
ریاحین فی جنة عالیة طیران نمود هر زنده میرنده است وهر نو
کهنه پذیرنده هر که از کتم عدم قدم بر بساط وجود نهاد نهایت کار

او آنست که خرمن امل او بخنجر اجل بریده شود وهر که در محفل زندگی
شربت بحلاوت حیات چشید غایت مهم او بیمانست که زهر مرارت
ممات چشد لباس عمر بیگ کسوتی است لیکن چه سود که آستین
بقاش از دوام محکم نیست
بر بضایر ارباب کشف
وعیان وضمایر اصحاب تحقیق وایقان روشن وهویدا ومبرهن و
جلوه نماست که قباء فناء دنیا جای بقا ومحل اقامت نیست هر اینه
هر آمینه ورا منتهی در عقب وهر سروری را سوگی مستعقب است
ثبات نیست جهان را بنا خوشی وخوبی هم تازه رویم هم خجل
هم شادمان هم تنگدل که اگرچه کوکبی از اوج کمال بمغرب زوال
افول کرد یا شکوفه از گلشن کرامت بصدمت تند باد حوادث
صمت ذبول پذیرفت بحمد الله که حدایق ذات بهجت حقایق وذات
فایض البرکات حضرت هدایت مرتبت ولایت منقبت کرامت مآب
ارشاد مناب مرجع زمره والسابقون السابقون ملجاء فرقه اولئك
المقربون المتجلی بانوار الحقایق اللاهوتیة المتخلی عن ادبار العلایق
الناسوتیة خلد الله تعالی ظلال افادته وافاضته وابد آثار هدایته
وکرامته که یادگار زینت دار السلام ورتبت نعم المقام دارد
گر تیره شد ستاره از برج مکرمت خورشید آسمان کرامت منیر باد
بر ضمیر هدایت تاثیر که آینه صور غیب وصحیفه صور ملك الکتاب
لا ریب فیه است مخفی ومحجوب نماند که آن زبده دودمان ...
منور ذات
بواسطه کرامت نسبی وشهامت حسبی دیده بصیرت تحقیق بکحل توفیق

١٩,١

خبر این ره به پیش دستی دید — نیستی را دلیل هستی دید
همچو قطب فلک خفی الذات — نقش بروی دلیل بر اثبات
پیش از آنکه دست تکلیف جنگ زند مر اوقات شریفش زند سر
تسلیم از گریبان رضا بر آورد — آنچنان سوی خلد شد معصوم
که وجودش بموت شد معلوم — حق تعالی اوقات با برکات حضرت
ارشاد پناهی را بتجلیات جلال نامتناهی مزین داراد و این واقعه
را دران خاندان حقایق آشیان مقطع مصایب و خاتمه نوایب
گرداناد بحق النبی و آله الامجاد

علیک سلام الله ما لاح کوکب — وعیناى من حزن التفرق تدمع
فان یک عیشا یجمع الله بیننا — وان یک موتا فالقیمة تجمع

درین وقت از وصول کتابت شریف و نزول نامه منیف فرزند ارشد
امجد حاوی فنون الفضایل جامع فواید الخصایل والشمایل ابقاه
الله فی حصول رضایه وحفظه بکرمه من سوء قضایه مواد وداد و اتحاد
قدیم تجدید یافت از حالت واقعه شریعت شعاری هدایت آثاری
کمالا محمود ابعثه الله مقاما محمودا آنچه از مطاوی آن مفهوم شد
چه نویسد اگر در شرح ضجرت و تلهف و بیان حسرت و تاسف
طریق اصحاب تکلف سپرده یا شیوه ارباب تصلف پیش گیرد نه قلم طاقت
بیان آن دارد نه زبان قوت بیان دارد — لا مانع لحکمه ولا راد لقضایه
از فغان چه فاید چو قضا کار خویش کرد انا لله وانا الیه راجعون هر چند
قضیه کل شیء هالک الا وجهه در محکمه خلقکم من طین ثم قضی اجلا
بشهادت مصرعین مقبولین مشهورین — الموت کاس وکل الناس شاربه

والقبر باب وکل الناس داخله — که بمنزله دو گواه عدل است محکوم بها
گشته اما اشتیاق احباب و مسافرت بلایا بصعوبت تمام و عقوبت
مالا کلام دارد چون همیشه قطار رای نیت و منتهای امنیت این محب
بر ادای موجب محبت و وداد و قضای حقوق مودت و اتحاد آن
دودمان متوجه است خود را در نوایب و مصایب که بدان خاندان
میرسد مساهم و مشارک میداند و سطوات صدمات آن بحال این
ضعیف عاید میگردد — هم شادمانم هم خجلم تازه رویم تنگدل
آن درد هجر دیگری و زیاد وصل دیگری هم

گیتی که قرارگاه رنج و الم است — عیش و طربش سراسر اندوه و غم است
عاقل ننهد بساحت بخت وجود — کان مرحله منزلی براه عدم است

چون ذایقه حیات را چشیدن شربت اجل ناچار است و گوش هوش را
شنیدن زمزمه فنا بنا بر عجز و اضطرار بنده تمام ارادت را بدست قاید
توفیق باید سپرد و عنان مراد را بسر پنجه قضا باز داده آرزوی دوام
و خلود نباید برد له الحکم والیه ترجعون انشاء الله آن یگانه روزگار در
ضمان حیات از عمر و دوستکامی متمتع و برخوردار باشد بعد هذا
انهار رای شریف آنکه بواسطه ستیزه روزگار بی اعتباری و ستمکاری
چرخ دوار آن برادر با جان و دل برابر را بعد از انواع سعادات و اصناف
مرادات که دست داده بود و بدان سبب محسود چندین هزار خلایق
شده حوادث روی زمین که موجب محرومی چنین که حالا ذکر شده از آن
مستلزم اندوه گوینده و شنونده و نویسنده و خواننده است گشت
این معنی بحر تقدیر آسمانی و قضای ربانی امری دیگر نمی تواند بود اکنون

چون هواخواهی و نیک اندیشی فقیر از بدایت حال و نهایت کمال آن برادر را
محقق بوده و هست از روی نیکخواهی التماس آن دارد که بر کرده اعمال
و افعال خود گذشته از هر چه نباید و نشاید استغفار نموده دست در
ذیل انابت زنند و بحضرت واجب الوجود بنوعی بازگردد که تصور امور
که مناسب بوده باشد در ضمیر ش هیچ حال در نگذرد بعد از توفیق
این معنی روی امید بآستان حضرت ولی نعمت که حقوق ظاهر ایشان
بر علم و عالمیان از آفتاب روشن تر است آورده خاک روبی آن درگاه را
شرف روزگار و پیرایه افتخار و استظهار خود شمارد و یقین داند که
بدین معنی تغافل ورزد یا در ادراک آن موهبت تساهل نماید هر محنت
و المی که در حیطه امکان گنجد بالخاصیه روی خواهد نمود و اثر کدورت
ضمیر کیمیا تاثیر آنحضرت را هیچ گونه علاج و تدارک نخواهد بود
مبین این حال و مصداق این مقال وفات ذات ملک صفات
حاجی نسب نجاحی لقب برادر عزیز و دوست مشفق باتمیز عین
الانسان و انسان العین جعل الله مکانه فرادیس الجنتین معرا حسرات
که بتقدیر حضرت آله ناگاه روی نمود و آرام و قرار از جان افکار
و دل بیقرار ربود سهمگین واقعه بین که بی از عهد حسین
در جهان مثل چنین واقعه کمتر افتاد هر چند صغیر و کبیر مواقف
این فقیر حقیر روی بآسمان فغان و نفیر نمود ندوای درد ادوا خستند
غیر ازین صدائی نشنوند که قایلی میفرمود از حق پناه خواه که صبرت
عطا دهد صبر اندرین مقام ز حق بهترین عطاست پس پای
در دامن مصابرت کشیده و دست دعاء برداشته پیوسته جهت
ترویح روح پر فتوح او بقرائت فاتحه و اخلاص و صدقات عام و خاص
امداد نموده میکوید ما را که دل ز آتش هجرت فکار شد
ماند از تو حسرت و غم یادگار ماند اگر مانع متنوع دامنگیر نبودی
حقا که میخواست بخودی خود توجه نموده و بموافقت آن عزیز فرزندان
بمراسم تعزیت اقامت نمودی اما بدست ما چو این حل عقد چیزی نیست
بعیش ناخوش و خوش که رضا دهیم رواست وظیفه آن عزیز فرزندان
آنست که جزع و فزع ننمایند و با یفاء صدقات و ادای فاتحه و اخلاص
و دعوات روح روان آن برادر سعید حمید را مسرور و شادمان گردانند
و المرجو من الله تعالی ان یتقبل حسناته و یعفو عن سیاته و یرحم الله عبدا قال امینا

عنوان من وفور الحزن و فرط الاضطراب الالتهاب کتاب مشکین طراز
مسکین گداز که از لب لباب آن بوی جگر کباب بمشام جان خراب
استنشاق توان نمود و از سیاق آن آیات بینات فراق و اشتیاق
استشمام توان نمود از جانب فرزند دردمند روزگار نژند لا زال
و آثار اللاعمار محیا مجملا یعنی تیر هدف تقدیر که از سر اینها نوایب
و مصائب متعاقب منطوی گلی بکسرت الفضال علی النصال حسب
الحال الا ان ... جو ... تا دل پر خون و جان محزون بود کشیدم
از جگر آهی و گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و کیف لا
نه ز مانم خوردم یا فراق یار کشم بطاقتی که ندارم کدام بار کشم
اما جای ... درگاه قوی و ادب آموزان بارگاه قدوسی جای بر طراق
و فرمان لازم الاذعان من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر

لتمامی فلیطلب ربا سوائی ولیخرج من ارضی وسمائی بشهزاده انبیا
اندلختوکانون سینه پر آتش را از هر قه روزگار غدار کینه کش خسته با
تا زبان اعتذار بتوبه و استغفار بگویند ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا
مطلق العنان وخلیع العذار داشته میگوید زدر خودم برانی کنند قبول
اکنون پای مهاجرت در دامن مضا بر کشیده دست امید در حبل المتین
بزرك نوید الرضا بالقضا من سعادة الدین والدنیا زده میگوید
با هرچه رضای اوراست بکن یا راضی شود انچه او با تو کند حالا وظیفه
آن عزیز فرزند و سایر فرزندان و متسبان آنست که ایشان نیز همین
قاعدهٔ رضیه و جادهٔ مرضیه را مرعی و مسلوك داشته از جزع و فزع
احتراز از واجبات شمرند و بصدقات جاریه و خیرات ساریه روح
طیبهٔ او را از طرب رایان مجالس قدس و چمن سرایان منازل انس
دم بدم بدانند و آب و طعام و شراب بلند قدر و عالی الجناب کردانند
هذا ما عهدنا الیکم والعهدة فی الدارین علیکم وم

غم زمانه نخورم یا فراق یار کشم / بطاقتی که ندارم کدام بار کشم

هرچند استیلای سلطان حوادث دوران و استعلای شحنهٔ قهرمان
نوازل حدثان ساعة فساعة هجوم جیوش غموم بمحاصرهٔ ولایت دل
ویران میفرستد و دار الملك جود و پای بسر حد فضول احزان
و حرمان می سازد از طنین چنین هر ذرهٔ جوارح و جوانح بسامعهٔ ضمیر
کسیه صدای این ندا میرسد / اگرچه دل هدف تیر محنت است و غم است
و گرچه جان سپر تیغ محنت است و بلاست / ز روزگار خوش است آن دو سهل میگذرد
جز آنکه روح ز تن دور و تن ز روح جداست / چه گویم و چه نویسم که استماع

خبر واقعهٔ کبری و انتزاع اثر داهیهٔ عظمی فوت فرزند ارجمند نور بصر
شهاب الدین عمر اعلی الله مکانه دار المقر بر دل بیدلان بلا رسیده
هجران دیده که یکقطره خون است و هزار اندیشه / چه خاصیت
نمود و در مذاق جان از جانان دور مانده چه داد / چه دهم شرح
که طعم غم هجران خون است / شربتی بود که هرکو بمذاق مرساد اکنون
دوای این درد بی درمان و مرهم این جراحت سوزان از دارو خانهٔ
انا لله و انا الیه راجعون حاصل می باید کرد و رجوع بطبیب و از امر صفت
فهو یشفین می باید نمود / تا جهان هست چنین بود و چنین خواهد بود
همه را عاقبت کار چنین خواهد بود / و وظیفهٔ رضا بقضا و طریق
صبر و عدم شکوی مسلوك میباید داشت تا حقیقت انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب نتیجهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر
منها ظاهر کرداند حضرت رب الارباب این مصیبت را آخرین مصائب
آن عزیز کرداناد و اجری موفور و جزای نامحصور کرامت فرماید و
نسیمات فتوحات کرامات ازلی و نفحات فیوضات عنایات لم یزلی
از ریاض فیاض فروح و ریحان و جنة نعیم مشام نور قهٔ شرین نکرفته را
معطر و معطر داراد بالنبی و آله الامجاد

هو الحی انا لله و انا الیه راجعون

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید / که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کدام بخت تخم امانی بکشتزار جهان / که برق حادثه آتش بخرمنش نفکند

چه گویم که از اخبار واقعهٔ دشوار پدر بزرگوار حشره الله الملك الغفار
فی زمرة الابرار والاخیار بدین جگرخستگان دل افگار چه رسید و چه

نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثه هایل آن قدوه الاماثل
تغمده الله بفضله الشامل این از دست رفتگان پای دل از جای افتاد
هذا لعمر تقاصیل الاجزاء والم الم تباعیض الاعضاء جان
ریش و جگر پاره و دل پرخون است از دیده غمدیده چه گویم که چون است
اما چه توان کرد که هیچ بیدی بوجود در نیامد که رخت بدروازه
عدم نکشید و هیچ پسر بر سر خوان حیات ننشست که شربت ممات
نچشید گهی یعقوب ز آسیب غم یوسف همی گرید گهی یوسف بداغ
فرقت یعقوب می سوزد بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که
چون طایر روح مقبلی از مضیق ورطه خس در هوای فضای عالم قدس اقدس
بال کشاید اهل بصیرت را جزع و فزع نشاید و چون طوطی جان صاحب
دلی از تنگنای نشیمن تعیید روی در فسحت سرای موطن اطلاق
آورد از ارباب دانش جز رضا بقضا نباید مرغی زحرم در قفس تنگ
آمد زکرم بر قفس تنگ شکست ما نعره زنان که قفس تنگ بجست
او جلوه کنان که قفس تنگ برست هر چند این برادر درین واقعه
جانگداز تاب نبود و درین مصیبت نا ملایم مساهم میخواست که بهر تسلیه
خاطر آن برادر و سایر اعزه ابقاهم الله تعالی بالسعادة والعزة فی
اسرع وقت و اقرب ساعة بآن جانب متوجه شود اما بسبب وفور
و هجوم عوایق در توقف ماند کهن درخت برومند اگر ز پای افتاد
نهال نو بر از آسیب دهر ایمن باد
لا زالت حدیقة خلقته مخضرة من الله بسحاب المواهب و غیاهب الغموم
زایلة بشمس ذهنه الثاقب بر ضمیر منیر ذوی مخفی نماند که چون از روز

ازل زمام عقد و حل و عنان حیات و اجل بدست ارادت پادشاه بار
لم یزل است و مبانی تدابیر البشر از صرصر مهب تقادیر مختل برا زجزع سود
و نه از فزع بهبودی بنابرین بوده که مت آن فرزند خردمند که عمامه
عقل و کرامت بر نامه ذات موضوع دارد و روایت درایت بر دوش موش
مرفوع احباست که بسبب وفات والده عصمت سمت عفت شیمت
انار الله علیها من شآبیب المغفرة والرحمة زنگ اندوه و ملال
بر صفحه آیینه بال عارض نکرداند چه مقتضای طبع سلیم و خاطر مستقیم
درچنین امر عظیم اختیار رضا و تسلیم است و تفویض کار بارادت [illegible]
حتی گفت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
بره رضا بقضا و ز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاد است
و محقق و یقین که نقش دوام و ثبات از لوح بقا و حیات محو است
و چشم وفا از عجوزه مکاره دنیا عین سهو است
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل بیدل که جای فریاد است
بایدکه درین موسم خرام جزم بر توسن عزم بسته توجه این طرف را
محض صواب و حزم داند تا ظلام غبار کربت بدست مهر درتیرو زوال
صبح صحبت از چهره خاطر زایل گرداند توفیق رفیق باد
این صحیفه الضراعة و حسن الاعتقاد از بلد
السداد محمدآباد بیدر اوایل شوال ختم بالخیر و الاقبال سمت سواد یافت
مبنی از آنکه از تاثیر دهر غدار و مرور زمان غیر قار صورت غریبی
و حالت عجیبی روی نمود که بی سر و پا گردیدن فلک از بسیار آن حال ایست
و سیل عیون کواکب و کسوت ماتم غیاهب از کثرت کربت و ملال و کسو

حزین فرقت

سیال

مهر و خسوف ماه از ارتفاع هجوم درد و آه و صراخ رعد [illegible]
ثوبت بخار آتش بار قد از تو افراز ضجرت و ستوره [illegible]
عقل نیز از ین حالت در حیرت و پیچ گشت و نفس [illegible]
حیران و کیج که مگر زنجیر تاخیر از پای روز رستخیز [illegible] علا
قیامت بر کتف عالم موضوع و نه این بلکه شخصی که بود [illegible]
او یافت از تعرض دست اجل وفات حقا که از ورود این خبر [illegible]
این اثر جیحون خون از ینابیع عیون جاری گشت و مهر [illegible]
از افق خاطر مطلقا متواری و روز نوا در چشم عالم [illegible]
شد و کلهای چمن جان در دیده مردم دیده خار آمد و صدای صراخ
و عویل از مضیق زمین بگوش اکلیل رسید و طایر حیات از فضای
وجود و ثبات بر بیدای نهایت ناپیدای عدم پرید

گردون بدود خانه عالم سیاه کرد ایام خاک بر سر گردون و ماه کرد

سیل خون از دیدها چون رود جیحون روان گشت سحاب بموافقت
اصحاب تعزیت باران محنت از دیدها روان ساخت و غمام بمشا
خواص و عوام سیل سرشک از چشمها فرو ریخت رعد از فغان
خروش سر کنبد گردون انداخت و برق از آتش دل مهجوران آفاق
پر شعله و شرر ساخت برآمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیل [illegible]
آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلک سعادت
از اوج جلال بحضیض وبال آمد نه سنگدلی کوه که از سختی این
اختلال باحوال استحکام او راه نیافت و زهی سیه روی زمین که
استماع این مصیبت خاک خسار و خیبت بر سر نکرد چشم ستاره را

مطلقا

[illegible] پاکی نزهت و عقود احوال کدام وقت
[illegible] که با [illegible] باشارت سر انگشت آجال از هم فرو بکسیخت
[illegible] که از ین واقعه [illegible] و مصیبت سهمناک آینه قمر
[illegible] گردد و دست [illegible] رد قلم شود و مهر زهره از پرده [illegible]
آفتاب [illegible] توارت بالحجاب زنگار گیرد و حسام بهرام
[illegible] سکسته شود و محکمه مشتری تنگتر از حلقه
[illegible] ایوان بعده [illegible] کردد

[illegible] سیلاب عدم بسر در آید
شد وقت که مرکبان انجم هم نعل بیفکنند و هم سم

[illegible] سنة الله و لن تجد لسنة الله تحویلا بر ناظر [illegible] خطر نیست که
هر گاه کل عشرتی روی نماید خار عسرتی در برابر آید و هر جا نرم
[illegible] مهیا شود غم روزگار غدار و محنت سپهر جفا کار
[illegible] شعشعه آفتاب جهانتاب بحجاب سحاب در پیش است
و لمعان ماه نورانشان [illegible] بحجور بیش از بیش ماه [illegible]
[illegible] سیاه آفتاب [illegible] روی [illegible] از مجاورت
[illegible] مصاحبت خار سینه جان [illegible]
[illegible] غم درم و خاطر مجموع از بیم تفرقه
[illegible] الملک ابداع و انشاء بمنشور یفعل الله
[illegible] الا وجهه بر ناصیه هر آفریده خوا
[illegible] ذائق بموجب کل نفس ذائقة الموت
[illegible] بچشید [illegible] طراوت [illegible]

حیات بخش زندگانی بکثافت فنا واشیر
وجام نشاط عمر گرامی بشراب تلخ کامی لباب مشحون
خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست
[illegible] باز عمر ودیعت حیات باز [illegible] زیرین نخ دور
[illegible] بکلشن ناض
فرستاد وروح پاکش بذروه تر فلک [illegible]
منزلی عنا ورنج [illegible] حدایق قدس وبساتین انس خرامید [illegible]
ابتهاجش چون از سر حسرت دور شده بود مانند [illegible]
دریا افکندند [illegible] مراکب خلایق [illegible] را دنبال چون کاکل
[illegible] ملند وچون غالیه ایشان [illegible] مصیبت بر روی فتنه خفته
چون چشم نرگس دیده بشوخ چشمی باز گشاد وعدل اعتدال مزاج
چون بنفشه سر ضعف وناتوانی بر زانوی حسرت نهاد مستوفی
قضا بقلم فنا رقم انتها بر جریده او کشید افسوس از آن نهال گلشن
اقبال وکامرانی که [illegible] اول نو بهار جوانی بی ثمر [illegible] شد وحیف از
آن گل بوستان نازکی که بخار حزن وحادثه [illegible] ریخته شد دریغا که خود
روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی دریغا که تا که گلی نو شکفت
فرو ریخت از تند باد خزانی شرح این [illegible] بکتابت
کتابت قوت تقریر در مکان امکان نگنجد [illegible]
سلطوی بر غم وغصه بمثابه که بوصف [illegible] صور
نیاید نه قلم زبان را طاقت اظهار [illegible]
[illegible] بسم کاندر وقت تحریر زبان از آتش بسجد
[illegible] قلم بشکافد وکاغذ بسوزد

حضیض غم افتاد ودر عقد زوال احتراق الم
[illegible] داد وچون جیب صبح گریبان صبوری چاک کردید واز دیده
[illegible] ستارها اشک می بارید
انجام دنیاء غدار این است وعاقبت کار عالم ناپایدار همین نوق
[illegible] را بتمام [illegible] مقصود بقلعه منزل باید کوبید وخواص وعوام را علی
الدوام از دایره هستی بزاویه نیستی خرامید خیاط کارخانه قدم
خامه هیچ موجودی بی طراز عروض عدم ندوخته وفراش سرابستان
لطف وکرم در عالم برستم چراغ رافتی بی تند باد آفتی نیفروخته

جو [illegible] آئین این خاکدان | بقای جهان کی بود جاودان
[illegible] تا بد [illegible] کمال | همان لحظه یابد کمالش زوال
[illegible] | کنشاند ابر انسیم فنا

در انتقال بحر وار ملک متعال عق بلبل گلستان

[illegible] قفس قالب باز پرداخت ودر گلشن علوی فردوس اعلی
[illegible] همای [illegible] باشهباز سدره وطاوس فردوس
[illegible] وردی بیرایه زاغ ماتم زده گرفت وتاج ابتهاج از سر
[illegible] زرق [illegible] دور مانده مانند خلخال در پای رفت
[illegible] بخت رداب نکبت انداخت وعلم خور را چون شاخ
[illegible] دستار شد مکتوب عمرش بختام اجل مختوم
[illegible] بسیه گیتی از صدمات حوادث ایام در
[illegible] جامع انس حقایق قدس انتقال نمود وبندای ارجعی
الی ربک [illegible] راضیة مرضیة بد [illegible] الخلد [illegible] متقاضی ودم

حیات متقاضی ودیعت حیات باسردا...
منشور لکل اجل کتاب برخواند و محاسب احصی کل شیء عدد
عمرش را بفذلک انتها رسانید برعاقلان هوشمند و کاملان
مزاج چون آفتاب روشن است و چون آیات مبین که دنیا مح...
و منزل ارتحال نه صفوت او بی کدورت و نه حلاوت ... همراه
هر گل ابر شاخسار امانی گلی شکفید بازش هزار خار ...
کدام عیش که آن از زمانه تیره نکرد   کدام روز که از او ...
شرح این داستان جان سوز که صریر قلم در ضمیر آورد بکدام ...
تحریر توان کرد و عرض این واقعهٔ غم اندوز که صفیر رقم از تحر...
تمیز چه سان با دا رساند قلم خون گری اگر بعد از وقوع این
غم کاه او را روی کاغذ باید دمد و کاغذ گو روی بدوده اندود
بغرق ریزد اگر بعد ازین واقعه اشک صریر قلم باید شنید ...
و افغان سزاوار اگر باداء حروف و کلمات ...
کسل ارزانی اگر بعد از مشاهده ...
آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت   وین برق جا ...
مرغ سپیده دم که خبر داد کاز ...   اکنون ...
صبح اگر درین واقعه جامه درید ... است
چهرهٔ خورشید محو است سحاب ...
و سزاست و دریا درین ماتم اگر ...
نشاید خواند که بعد ازین ... فروخت ...
... خسارة ... شکفت ...

بمدفون کردید
... نقد ... نور او بود از ستم
... عالم عقبی نهاد یوسف طلعتی که فراغ فضلا
... روی می نمود از جفاء اخوان
... افتاده
... حرف مجنون کشته بر زبر خاک افتاده و دو آن
... صفحات از غایت تنگدلی سیاه پوشیده بیرون خود را
... بدون لباس سوگواری یاد ساحت کاغذ بواسطه سیلان
... رنگ دمادم چون رخسار خوبان ساده عذار از نقوش خط
پاک کردید و دیدهٔ خون افشان این صفحات بر نشان رابستان
صرافان از عقد لعل و مرجان پر گردانده
چه گوید آتش غم او و خشته و چه نویسد از برق آه خرمن سوخته که
آتشکده لاله زار شعله استنا از دل آتش بارش و کوهسار و جواهر
... از چون دوده آه است دود شراره سیار بلکه کره نار و فلک
... ات سیار ازین صورت نموداری است و ازین کیفیت آثاری
چون روشن است پیش ضمیر تو حال او
... بال از دست رعشه ناک چون
... دن افتد عجب نماید و در چنین
بیان قلم از ملال کشد و چون سود از
دست دهد غربت نباید چون ترک
... چاره و تدبیر ...

راهی است عدم که هر [illegible]
اقتدهر [illegible] آن کیست که [illegible]

جواب نامه [illegible]

عذرین اساس که مخبر از زوال [illegible]
فتنه افروز بود حقا و کفی [illegible]
در نجان حزین و دل اندوهگین الم و غم [illegible]
آه تیره کرد و موج بحر اشک سر باوج فلک [illegible]
ملال و اندوه روی نمود چنانچه کشتی حیات را احتمال [illegible]
بود غرقه کشتیهای این بحر عمیق بجز طریق نشاط حیات را [illegible]
نجات رسانند و بکدام رفیق شفیق خود را از گرداب غم [illegible]
المخلاص کرد انند که آن بحر غم این را از حباب باران اشک
هزار دیده در کمین است از روی کین و آن موج اندوهگین
از لالی سرشک سنگ تفرقه و الم در آستین است و چنین غم
بچنین چون امر قضا بچون و چرا است و مرض موت [illegible]
دوا بجز صبر نمودن و در دعاء دولت آنحضرت افزودن چاره [illegible]
و زبان حال بصدق آنکه آن متکلم کردید

یارب که مدار این جهان بی تو مباد ... آرایش [illegible]
انجام زمانه یکزمان بی تو مباد ... کو

در داکه نیر شرف [illegible]
کردید و واحسرتا که دراوقات حیات [illegible]
بمقطع رسید و از اثر چرخ کج رفتار [illegible]

[illegible] شنیدن اخبار استعلاء نوایر این [illegible]
[illegible] شد این روایات [illegible]
[illegible] عصره نطق و بیان
[illegible] عمر بغایت ناپایدار [illegible]
[illegible] الاوجه مقر هست و مسافر
[illegible] کلکم الموت راه گذر
[illegible] که برق حادثه آتش بخرمنش نفکند
[illegible] که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند
[illegible] مزاج همه دولتها مشوب آشوبست و اساس هر اقبالی
[illegible] احداث بلکه کوب منکوب عرصه گاه زخارف را
ساخت سرای دنیا نام نهاده اند و محل بوائق و طوارق آباد جهان
[illegible] باد وزان در قفس کرده عمرش می پندارد و آب ریزان در
[illegible] در بحته امانی می نگارند محض برق دا دولت و آسایش میگوید
[illegible] بهار بجای سبزه [illegible] زخار [illegible] بر دمید و از خون
کشتگان بیگناه لاله زار شکفت بنفشه خمیده پشت سر فکرت
[illegible] حسرت برنداشت و نرکس یرقان زده از روی برنائی
[illegible] نگاشت که [illegible] سر خویش برده در بود و نیلوفر
دیباهٔ تر و برز [illegible] نسیم این زمزمه می نمود

گلها شکفت و گلرخ [illegible] ما را درین بهار عجایب گلی شکفت

استشمام نسیم روح پرور [illegible] بر و فق ارادت و هوا بود و مطلع
کل رعنا داعیه [illegible] و رعنا جام صفت مدام [illegible]

کتابخانه
مجلس شورا
۱۶۰

[illegible] ـت چون اندوه زدگان سر [illegible]
[illegible] کشاده میداشت [illegible]
[illegible] و پنداکان صدا [illegible] سیم [illegible]
[illegible] مجاورت [illegible] علوی [illegible]
سموم حادثات پژمرده کشت [illegible]
[illegible] اشک باران بر عارض [illegible]
[illegible] در آمد [illegible] از دل سوزان [illegible]
خیاط روزگار [illegible] هیچ کس [illegible] آراسته
شادیش باد بیست که در جوف [illegible] اندوه قفل [illegible]
که بی امید انفتاح بر دل [illegible] نهند
جهان خرمن چنین داند بسی سوخت [illegible] بر آتش آید بادی [illegible]
کدامین سرو را داد او بلندی که بازش خم ندادا [illegible]
کدامین سرخ [illegible] گردون [illegible] عاقبت [illegible]
حبایل بکاره [illegible] و امهات [illegible] نام [illegible] نهاده اند
مواد مخافات [illegible] دشمن کامی با زمان [illegible] دایره محنت [illegible]
با تمکین لقب داده و مرکز [illegible] راز [illegible]
مصدر غم و اندیشه بی نهایت [illegible] دل [illegible]
کرده عمر [illegible] غین [illegible] و پریشانی [illegible]

تهنیت ولادت [illegible]

[illegible] سید که از برج ولادت [illegible]
[illegible] و معمر [illegible]

ح-ب